

الكتاب: صحيفة الرضا (ع) (فارسي)

المؤلف: جمع الشيخ جواد القيومي

الجزء:

الوفاة: معاصر

المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة

تحقيق:

الطبعة: الأولى

سنة الطبع: ١٣٧٣ ش

المطبعة:

الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة

ردمك:

ملاحظات:

صحيفة الرضا  
تأليف  
جواد القيومي الاصفهاني  
مؤسسة النشر الاسلامي  
التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة

صحيفة الرضا (ع)  
تأليف: فاضل محترم شيخ جواد قيومي  
موضوع: دعا و كلمات امام رضا (ع)  
ناشر: دفتر انتشارات اسلامي  
نوبت چاپ: اول  
تاريخ: اسفند ۷۳  
تيراژ: ۲۰۰۰  
دفتر انتشارات اسلامي  
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحيم  
یکی از موضوعاتی که در آیات و روایات بسیار مورد تأکید قرار گرفته " دعا " است، بنابر آنچه از آیات و روایات مستفاد میشود دعا وسیله نیست بلکه خود هدف و مقصد است.  
در آیه ۷۷ سوره فرقان، توجه و اعتنای حق تعالی به مردم در گرو دعای آنها قلمداد شده و مفرماید: " بگو اگر دعای شما نبود پروردگار به شما توجهی نمیکرد "، از این آیه استفاده میشود که ارزش و منزلت انسان نزد خداوند به اندازه دعا، و قیمت او به مقدار اهتمامش به مناجات و خواندن پروردگار خویش است.  
و در آیه ۶۰ سوره مؤمن دعا به عنوان عبادت، بلکه برترین عبادت شمرده شده، و به استکبار کنندگان از آن وعده دوزخ داده شده است.

کسانی که میخواهند فقر و ضعف و عجز خویش را جبران کنند، و توجه و لطف و قرب و بخشش حق تعالی را به سوی خود جلب نمایند، باید دعا کرده و اعتراف کنند که فقیرند و خداوند بزرگ غنی و بی نیاز و سمیع و قریب و مجیب است. اگر چه در این موضوع نیز شرائطی لحاظ میشود، از آن جمله آنست که دعا باید خواسته ما باشد، نه تقلید از خواسته دیگران، کسانی که احساس نیاز نمکنند ناچار به " حضور " نخواهند رسید، و " توجه " نخواهند یافت، از اینرو دعایشان شور و نوری ندارد، و اثری بر آن مترتب نیست.

شرط دیگر آنست که موانع اجابت دعا را از خود دور سازیم، کسانی که دلشان سرشار از هزار کینه و بغض و حسد و غفلت و ظلم است، اثری بر دعایشان مترتب نخواهد بود، وجود آلوده و کثیف بر فرض استفاده از بهترین عطرها چه بهره ای خواهد برد، از اینرو باید ابتدا خود را از رذایل اخلاقی پاک کرد آنگاه دست نیاز به درگاه بی نیاز برد.

\*\*\*

بدنبال صحیفه الزهراء (علیها السلام)، صحیفه المهدی (علیه السلام)، هم اکنون دعاهای وارده از ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء، و نیز مناظرات و کلمات توحیدی و گزیده ای

از سخنان آن حضرت، تحت عنوان:  
" صحیفة الرضا (علیه السلام) "  
به علاقمندان به معارف اهل البیت (علیهم السلام) تقدیم مسگردد، امید  
است مورد قبول پروردگار متعال قرار بگیرد، آمین.  
دفتر انتشارات اسلامی  
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

از ائمه علیهم السلام روایت شده  
خداوندا! درود فرست بر علی بن موسی، آن  
خشنود روش و پسندیده صفات و پیشوای پرهیزگار  
و پاک سیرت، و حجت و خلیفه ات بر تمامی  
آنان که در روی زمین و در زیر خاک قرار دارند،  
و آن راست پیشه و شهید راه خدا، درود بسیار  
و کامل و پاکیزه و پیوسته و پی در پی، همانند  
برترین درودی که بر یکی از اولیای فرستاده ای.

در سال ۱۴۸ هجری قمری، یعنی حدود ۱۳۶۷ سال پیش (۱)، در روز یازدهم ذی‌قعدة خدای بزرگ در مدینه فرزندی به امام کاظم (علیه السلام) عطا کرد که

نامش را "علی" گذاردند، و بعدها لقب "رضا" به او داده شد، مادر ایشان بانویی با فضیلت بنام "تکتم" بود، که پس از تولد حضرت، از طرف امام کاظم (علیه السلام) "طاهره" نام گرفت.

پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد در سال ۱۸۳ هجری، تقریباً ۳۵ ساله بود که عهده دار مسئولیت امامت و حفظ مبانی اسلامی و رهبری شیعیان گردید، مدت امامت آن حضرت که در حدود بیست سال بود به سه بخش جداگانه تقسیم میگردد:

۱ - ده سال اول امامت آن حضرت، که هنوز دوره زمامداری هارون ادامه داشت

۲ - ۲ سال بعد، که دوره خلافت محمد معروف به امین فرزند بزرگتر هارون بود.

۳ - ۵ سال اخیر امامت آن حضرت، که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آن روز بود.

امام رضا (علیه السلام) در هر يك از این سه دوره به مقتضای مسئولیت خطیر امامت، با شرائط اوضاع و احوال پیچیده خلافت آن روز، که بنام اسلام بر مردم

---

۱ - تا این تاریخ که سال ۱۴۱۵ هجری قمری است.



حکومت مشد، با وجود نابسامانیهای زیادی که از جهات مختلف در زندگی اجتماعی مردم وجود داشت، وظائف متناسب خود را در راه خدمت به اسلام انجام میداد.

امام در عصر هارون از سال ۱۸۳ هجری که امام کاظم (علیه السلام) در زندان بغداد به دستور هارون مسموم شد، امامت امام رضا (علیه السلام) آغاز و ده سال در زمان حکومت هارون ادامه یافت.

با این که دوران حکومت هارون با اختناق و استبداد و خودکامگی او همراه بود، ولی این دوران برای آن حضرت دوران آزادی نسبی برای فعالیت های فرهنگی و علمی بشمار مرود، زیرا هارون در این مدت متعرض امام نمشد و امام قادر بود آزادانه فعالیت نماید، از اینرو شاگردانی که امام تربیت کرد، و علوم و معارف اسلامی و حقائقی از تعلیمات قرآن، که آن حضرت در حوزه اسلام منتشر نمود، عمدتاً در این مدت صورت گرفت.

علت مهمی که برای این امر، یعنی کاهش فشار از طرف هارون، میتوان شمرد، نگرانی وی از عواقب قتل امام کاظم (علیه السلام) بود، زیرا گرچه هارون تلاش

فراوانی به منظور کتمان این جنایت به عمل آورد، اما سر انجام جریان فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گردید، و هارون کوشش منمود خود را از این جنایت تبرئه نماید.

شاهد این مدعا آنست که هارون به عموی خود سلیمان بن ابی جعفر که جنازه امام کاظم (علیه السلام) را از دست مزدوران حکومتی باز گرفت و با احترام

به خاک سپرد، پیغام فرستاد که: " خدا سندی بن شاهک را لعنت کند او این کار را بدون اجازه من انجام داده است. " (۱)

مؤید دیگر این معنی اظهارات هارون در پاسخ یحیی بن خالد برمکی در مورد امام رضا (علیه السلام) میباشد، یحیی که قبلاً نیز در باره امام کاظم (علیه السلام)

سعایت کرده بود، به هارون گفت: " پس از موسی بن جعفر اینک پسرش جای او نشسته و ادعای امامت میکند، گویا نظر او این بود که ایشان نیز از هم اکنون تحت نظر قرار گیرد، هارون که هنوز قتل امام کاظم (علیه السلام) را فراموش نکرده بود

گفت: آنچه با پدرش کردیم کافی نیست، میخواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویین را بکشم. " (۲)

خشم هارون درباریان را خاموش ساخت و دیگر کسی جرأت نکرد درباره آن حضرت به سعایت و بدگویی پردازد.

امام رضا (علیه السلام) با استفاده از این فرصت در زمان هارون علناً اظهار امامت ننمود، و در این مورد بر خلاف پدران بزرگوارش تقیه نمکرد، تا آنجا که بعضی از دوستان خاص آن بزرگوار او را بر حذر مداشتند و آن حضرت اظهار اطمینان ننمود.

از محمد بن سنان نقل شده که گوید: به امام رضا (علیه السلام) در ایام خلافت هارون عرض کردم: " شما امر خلافت و امامت خود را آشکار ساخته بجای پدر نشسته ای، در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون میچکد، ایشان

۱ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۱: ۱۰۰، بحار ۴۸: ۲۲۷.  
۲ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ۲: ۲۲۶، کشف الغمة ۳: ۱۰۵.

فرمود: مرا گفتار پیامبر نیرو و جرأت مبخشد که فرمود: اگر ابو جهل توانست مویی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم، و من به شما میگویم: اگر هارون مویی از سر من گرفت بدانید من امام نیستم. " (۱)

مرگ هارون و درگیری دو برادر بر سر خلافت

هارون دو پسر داشت: محمد امین، عبد الله مأمون، او محمد امین را ولیعهد اول و عبد الله مأمون را ولیعهد دوم خود قرار داد.

در سال ۱۹۳ هجری به هارون گزارش رسید که انقلاب در شهرهای خراسان بالا گرفته و فرماندهان ارتش از خاموش ساختن آن عاجز مانده اند، از اینرو هارون صلاح دید که شخصا به آن سامان سفر کند، وی پسرش محمد امین را در بغداد گذارد، و مأمون را که ضمناً از طرف پدر والی خراسان بود همراه خود به خراسان برد.

هارون توانست اوضاع آشفته خراسان را آرام کند، اما دیگر نتوانست به مرکز خلافت - بغداد - برگردد، و در سوم جمادی الاخری سال ۱۹۳ هجری در طوس درگذشت.

شبی که هارون در طوس درگذشت، مردم با پسر او محمد امین در بغداد بیعت کردند، پس از آن که امین به خلافت رسید مأمون را از ولایتعهدی خلع کرد و فرزند خود موسی را ولیعهد نمود، مأمون نیز در مقابل امین را از خلافت خلع کرد، پس از يك سلسله درگیریهای نظامی سر انجام امین در سال ۱۹۸ کشته شد، و اختیارات کامل کشور اسلامی در دست مأمون قرار گرفت.

امین و مأمون کیستند؟

امین يك عباسی بشمار مآمد، پدرش هارون و مادرش زبیده بود، زبیده خود يك هاشمی و هم نوه منصور بود، و بزرگترین زن عباسی بطور اطلاق بشمار مرفت، او در دامان فضل بن یحیی برمکی برادر رضاعی رشید و متنفذترین مرد دربار وی پرورش یافت.

مأمون از کنیزی خراسانی بنام "مراجل" که زشت ترین و کثیف ترین کنیز در آشپزخانه رشید بود متولد شد (۱)، او پس از تولد مأمون از دنیا رفت، مأمون را پدرش به جعفر بن یحیی برمکی سپرد تا او را در دامان خود پروراند، ولادتش به سال ۱۷۰ هجری یعنی در همان شبی که پدرش به خلافت رسید، روی داد، در گذشتش به سال ۲۱۸ هجری بود، فضل بن سهل که به ذو الریاستین شهرت داشت مربی او بود، و بعد هم وزیر مأمون گردید.

امام در عصر امین

در دوران حکومت امین و سالهائی که بین مرگ هارون و حکومت مأمون فاصله شد، برخورداردی میان امام و مأموران حکومت عباسی در تاریخ به چشم نمخورد، و پیداست که دستگاه خلافت بنی عباس در این سالهای کوتاه که گرفتار اختلاف داخلی و مناقشات امین و مأمون و خلع مأمون از ولایتعهدی و واگذاری آن به موسی فرزند امین بود، فرصتی برای ایداء و آزار علویان عموما، و امام رضا (علیه السلام) خصوصا نیافت، و از اینرو میتوان سالهای

---

۱ - داستان کیفیت تولد مأمون از او در کتب تاریخ آمده است.

حکومت امین را ایام آزادی نسبی امام و فرصت خوبی برای فعالیتهای فرهنگی آن حضرت داشت.

امام در عصر مأمون

با استقرار مأمون بر سریر خلافت کتاب زندگانی امام (علیه السلام) ورق خورد و صفحه تازه ای در آن گشوده شد، و در این قسمت آن حضرت سالهائی را با اندوه و ناملايمات بسیار بسر برد.

بررسی اوضاع و شرائط سیاسی زمان مأمون نشان میدهد که وی با يك سلسله دشواریها و مشکلات سیاسی روبرو شده بود و برای رهائی از این بن بستها تلاش میکرد، او سر انجام به منظور حل این مشکلات يك سیاست چند بعدی را در پیش گرفت، که همان طرح ولایتعهدی امام (علیه السلام) بود. مشکلات سیاسی مأمون را میتوان در چند امر دانست:

۱ - ناخشنودی عباسیان از مأمون:

با آن که به گواهی مورخان مأمون در افکار عمومی به مراتب از امین شایسته تر و سزاوارتر به خلافت بود، اما بنی عباس با وی مخالف بودند، هارون خود به تفاوت آشکار بین شخصیت این دو برادر کاملاً توجه داشت و از مخالفت بنی عباس با مأمون شکوه میکرد. راز روی گردانی عباسیان از مأمون آن بود که مدیدند برادرش امین يك عباسی اصیل بشمار مرود و مربیانش نیز عرب و دوستدار عباسیان بودند، اما مادر مأمون ایرانی و مربیانش ایرانی بودند، عباسیان از ایرانیان مترسیدند و از دستشان به ستوه آمده بودند، از اینرو جای آنها را در دستگاه خود به ترکان و دیگران واگذار کردند.

۲ - موقعیت برتر امین:

امین دارای افراد نیرومند و یاران بسیار قابل اعتمادی بود، که در راه تحکیم حکومتش فعالیت میکردند، و آنان عبارت بودند از دائه‌هایش، فضل بن یحیی برمکی، بیشتر برمکیان اگر نگوئیم همه آنها، مادرش زبیده، و بلکه عربها.

با توجه به این نکته که همینان بودند که هارون را تحت تأثیر قرار داده و نقش اصلی در صحنه سیاست دولت او داشتند، و در نتیجه همین اطاعت از آنان بود که مجبور شد مقام ولایتعهدی را به امین، که يك ماه از مأمون کوچکتر بود بسپارد، و فرزند بزرگتر را رها کرده و فقط او را ولیعهد دوم اعلام دارد. گر چه هارون مقام دومی ولایتعهدی را برای مأمون اعلام کرد ولی او همچون برادرش اصالتی برای خود احساس نمیکرد، و نه تنها به آینده خود مطمئن نبود، بر عکس این نکته را مسلم میپنداشت که عباسیان به خلافت و حکومت او تن در نخواهند داد، از اینرو خود را فاقد هرگونه پایگاهی که بدان تکیه کند میدید.

از اینرو مأمون آستین همت بالا زد و برای آینده اش به برنامه ریزی پرداخت، از اشتباهات امین پند آموخت، مثلاً فضل با مشاهده امین که خود را به لهو و لعب سرگرم ساخته بود به مأمون گفت: تو پارسائی و دینداری و رفتار نیکو از خود بروز بده، مأمون نیز همینگونه مکرد.

در هر حال او در علوم و فنون مختلف تبحر یافت و بر اطرافیان خویش وحتى بر تمام عباسیان برتری یافت، و برخی میگفتند: در میان عباسیان کسی دانشمندتر از مأمون نبود.

مأمون بدنبال یافتن تکیه گاه در اینجا موضع گروههای مختلف در برابر مأمون را مورد بررسی قرار مدهیم، تا ببینیم او در میان کدامیک از آنها ممکن بود تکیه گاهی برای خویش پیدا کند، تا به هنگام خطرات و مبارزه طلبیهائی که انتظارشان معرفت به مقابله برخیزد.

۱ - موضع علویان در برابر مأمون:

این گروه خود دارای افرادی بودند که به مراتب سزاوارتر از عباسیان برای تصدی خلافت بودند، از اینرو طبیعی بود که به خلافت آنان تن در نمودند، ضمن آن که او به دودمانی تعلق داشت که قلوب خاندان علی (علیه السلام)

نسبت به آنان چرکین بود، چه آنان از دست ایشان بیش از دست بنی امیه زجر و آزار کشیده بودند. (۱)

برای مأمون همین لکه ننگ کافی بود که فرزند هارون بشمار مآمد، کسی که درخت نبوت را از شاخ و برگ برهنه کرد و نهال امامت را از ریشه بر افکند.

-----  
۱ - در تاریخ آمده است که هارون به یکی از والیان و فرمانداران خود بنام " حمید بن قحطبه " دستور داد که

در يك شب ۶۰ نفر از اشخاص محترم و بگناه، که به زندان انداخته بودند را سر برید و به چاه افکند.  
(عیون)

اخبار الرضا (علیه السلام) ۱: ۱۰۸)

همین شخص با این که یحیی پسر عبد الله افطح (نوه امام کاظم (علیه السلام)) را امان داده بود که مزاحمتی برایش

فراهم نمآورد، دستور داد مرتباً روزی صد تازیانه به او زدند و بالاخره از گرسنگی او را کشتند و بدنش را زیر

پایه ساختمان قرار دادند.

۲ - موضع اعراب در برابر مأمون:

اعراب نیز به خلافت مأمون در نمودارند، و علت آن همان امری است که در بحث گذشته گفتیم، چرا که مادرش، مریش، متصدی امورش همه غیر عرب بودند، و از آن روز که اینان متصدی امور شده بودند عرب از گوسفند خوارتر و از حیوان هم کوچکتر شده بود، سروری عرب بدست ایرانیان از میان رفت، و آنان که روزی صاحب همه گونه نفوذ و قدرت بودند اکنون در چنگال دیگران زجر میکشیدند.

از اینرو طبیعی بود که اعراب نسبت به ایرانیان و هر که به نحوی با آنان در ارتباط است، کینه ورزند.

۳ - کشتن امین و مخدوش شدن مأمون:

کشتن امین به ظاهر يك پیروزی نظامی برای مأمون بشمار مرفت، ولی در واقع عکس العمل های منفی بر ضد مأمون و نقشه هایش بدنبال داشت، بویژه با آنچه مأمون برای تشفی خاطر خود بعد از مرگ او اعمال کرد، مثلاً به کسی که سر امین را آورد پس از سجده شکر يك میلیون بخشید، و این که سر امین را در تخته چوبی نهاد و در بارگاهش نصب کرد، سپس دستور داد که آن را در خراسان بگردانند.

این امور اعتماد مردم را نسبت به مأمون متزلزل نمود و نفرت ایشان - چه عرب و چه دیگران - را برانگیخت، علاوه بر این خراسانیان که مأمون را به حکومت رسانده بودند اکنون از او برگشته، و در شرف تکوین خطری بر ضد او قرار گرفته داشتند، در این میان علویان از فرصت بر خورد میان مأمون و برادرش به نفع خود بهره برداری کردند، و در گوشه و کنار کشور به شورش برخاستند.



ولایتعهدی امام: راه حل چند بعدی دانستیم که مأمون در چه موقعیت دشواری قرار داشت، او بدانست که باید چند کار را به انجام رساند:

- ۱ - فرو نشاندن شورشهای علویان، و گرفتن اعتراف از آنان مبنی بر قانونی بودن حکومت عباسیان، و زائل ساختن محبت آنان در بین مردم.
- ۲ - کسب اعتماد و مهر اعراب.
- ۳ - راضی نگاه داشتن عباسیان و یارانشان.
- ۴ - استمرار تأیید خود از طرف ایرانیان.
- ۵ - تقویت اعتماد مردم به خود که پس از مرگ امین سست شده بود.
- ۶ - ایجاد مصونیت برای خویش در برابر شخصیت با نفوذ امام رضا (علیه السلام). او دانست که با ولایتعهدی امام و شرکت او در حکومت، تمامی این اهداف تأمین میشود، چرا که ایشان در رأس علویان قرار داشت و با وجود ایشان علویان خلع سلاح گردیده و شعارهایشان از بین رفته و محبوبیتشان بین مردم از میان مرود، از طرف دیگر از سوی عموم ایرانیان که طرفدار اهل بیت بودند مورد تأیید قرار میگرفت.

و با آمدن امام به مرو و کنترل فعالیتهای ایشان خطر ایشان نیز از بین رفت، و تنها اعراب و عباسیان مماندند که به کمک ایرانیان و علویان در برابر آنان میتوانند مقاومت کنند.

دعوت مأمون از امام  
 مأمون ابتداء از امام محترمانه دعوت کرد که همراه با بزرگان علویان به  
 مرکز خلافت بیاید، ولی آن حضرت از قبول دعوت مأمون خودداری ورزید،  
 ولی اصرار و تأکیدهای فراوانی صورت گفت و مراسمات و نامه های متعددی  
 رد و بدل شد، تا سر انجام به قهر و اجبار بعد از مسافرتی به مکه امام همراه با  
 جمعی از خاندان ابی طالب به طرف مرو حرکت کرد.  
 مأمون به " جلودی " و یا به نقل دیگر " رجاء بن ابی ضحاک " که مأمور  
 آوردن و همراهی کاروان شده بودند، دستور داده بود که به هیچ وجه از حفظ  
 احترام و تکریم کاروانیان، و به خصوص امام (علیه السلام) خودداری ننماید، اما  
 ایشان برای آگاهی مردم آشکارا از این سفر اظهار ناخشنودی منمود.  
 روزی که مخواست از مدینه حرکت کند خاندان خود را به دور خود  
 گرد آورد و به آنان دستور داد تا گریه نمایند و فرمود: " من دیگر به میان  
 خانواده ام بر نمگردم " (۱)، آنگاه وارد مسجد پیامبر گردید تا با پیامبر وداع کند،  
 چندین بار وداع کرد و باز به سوی قبر بازگشت و با صدای بلند گریه نمود.  
 مخول سجستانی گوید: " در این حال خدمت ایشان شرفیاب شده  
 و سلام کردم، و سفر بخیر گفتم، فرمود: مخول مرا خوب ببین که از کنار جدم  
 دور مشوم و در غربت جان مسپارم و در کنار هارون دفن مشوم ". (۲)

۱ - بحار ۴۹: ۱۱۷، کشف الغمة ۳: ۹۵

۲ - بحار ۴۹: ۱۱۷

حرکت امام به سوی مرو  
طریق حرکت کاروان امام از مدینه به مرو - طبق دستور مأمون - از راه  
بصره و اهواز بود، به این جهت که از جبل و کوفه و کرمانشاه و قم، که مرکز  
اجتماع شیعیان بود عبور ننمایند. (۱)  
از مکه تا بصره قافله با تشریفات خاص به راه افتاد، هودجهائی مجلل  
دستگاه خلافت و سائل مفصل و اعجاب انگیزی، که خود آنها نیز جزء  
نقشه های طرح شده بود، همراهان امام را حمل مکررد، این همراهان شامل  
والی مدینه و گروهی از رجال و اشراف آن روز بودند، اما امام هیچ کس از افراد  
خانواده خود را همراه نیاورد، حتی یگانه فرزند عزیز خود، " امام جواد (علیه السلام)  
"

را در مدینه گذاشت و خود تنهائی راهی شده بود.  
امام در طول مسیر حرکت خویش در هر شهری به مناسبت با مردم  
مذاکراتی داشت، و آنان را با گفتار خود به راه حق راهنمائی مکررد، و این گونه  
به مسافرت خود ادامه میداد.

طبقات مختلف مردم که از جریان این دعوت آگاه شده بودند به عناوین  
مختلف آن را مغتنم مشمردند، زیرا از جمله فرصتهای ذیقیمت، مطالبی بود  
که مردم علاقمند متوانستند بدون واسطه در چنان موقعیتی از امام فرا گیرند،  
امامی که وارث آنهمه خاطرات از فداکاریها و تحمل مشکلات، و تنها یادگار  
علم و تقوای پیامبر گرامی اسلام، و یگانه عالم به حقائق قرآن بود.

---

۱ - مرحوم سید عبد الکریم بن طاووس مؤلف کتاب فرحة الغری متوفی سال ۶۹۳، شرحی در مورد  
ورود آن  
حضرت به قم نقل نموده است، ولی این مطالب در جای دیگری نقل نشده است، حتی شیخ صدوق که  
خود قمی  
بوده و از او به زمان امام نزدیکتر بوده، چیزی از این مطالب نقل نکرده است.

گفتار امام در شهر نیشابور  
شهر نیشابور که مرکزیت علمی خاصی داشت، از جمله شهرهایی بود  
که این تقاضا شدیداً از طرف مردم و بخصوص طبقه دانشمند آن شهر، که  
پایگاه علمی قابل ملاحظه‌ای بود، ابراز شد، و بیانات آن حضرت در چنان  
شرائط و موقعیتی، که مسأله توحید اسلامی را به عنوان مایه نجات و امن  
و اطمینان طرح کرده، و سپس شرطی برای حصول آن نتیجه قرار داده است،  
جالب و قابل تأمل میباشد.

امام با چهره جذاب و متین خود، در حالی که لباسی ساده به تن داشت، در  
برابر همگی مردم که از طبقات مختلف بودند، قرار گرفت، و همه در انتظار  
شنیدن بیاناتش بر سر پا ایستاده بودند و فریادهای شوق از هر طرف بلند بود.  
دو نفر از محترمین مردم حاضر با صدای بلند ندا دادند: ای مردم آرام  
بایستید تا امام سخن گوید، همه خاموش شدند، تنها صدائی که شنیده مشد  
صدای امام بود، که حدیث معروف "سلسلة الذهب" را بیان فرمود، متن  
حدیث چنین است:

پدرم بنده صالح موسی بن جعفر کاظم، از پدرش جعفر بن محمد  
صادق، از پدرش محمد بن علی باقر، از پدرش علی بن حسین زین العابدین، از  
پدرش حسین بن علی سید الشهداء، از پدرش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
برادر و پسر عموی پیامبر، از آن حضرت روایت کرد که فرمود: از جبرئیل شنیدم  
که گفت: از خداوند بزرگ شنیدم که فرمود:  
" کلمة لا إله الا الله حصنی، فمن قالها دخل حصنی، و من  
دخل حصنی امن من عذابی "

امام در شهر نیشابور، در پاسخ تقاضای مردم و خواهش بزرگان و دانشمندان آن روز، در اجتماعی که هزاران نفر در آن گرد آمده بودند و در انتظار شنیدن جملاتی از آن حضرت بودند، که روشنگر راه زندگی آنان باشد، سخن از جهان بینی توحیدی اسلام به میان آورد.

با مقدمه ای بسیار جالب و گیرا، حدیث توحید را مطرح کرد، با توجه به این که باید مأموریت واقعی خود را از نظر رهبری واقعی انجام داده و مسأله ای اساسی عنوان کرده باشد، نه از يك گوشه زندگی يك مطلب ساده ای را به عنوان پند و موعظه، آن هم در آن زمینه که از هر پند و موعظه ای تنها در راه هدفهای شخصی سیاسی و اجتماعی حاکم استفاده یا سوء استفاده باشد. آری، امام حدیث توحید را مطرح کرد، از قول خدای بزرگ که همه عوالم هستی را آفریده است:

" کلمة لا إله الا الله حصنی.... "

توحیدی که هم افراد و هم ملتها را از همه نکبتها و عذابها نجات مبخشد، توحیدی که نداشتن آن مستلزم همه گونه اسارتها و نکبتها و سختی ها در این جهان و آن جهان است.

بعد از بیان آن حدیث، وقتی قافله خواست حرکت کند، امام سر از هودج بیرون آورد، بطوری که توجه همه مردم که در حال حرکت آن حضرت را نگاه میکردند جلب کرد، مثل این که منخواست مطالب دیگری بگوید. آری، منخواست با زمینه مساعدتری که ایجاد میکند مطلب مکمل و اساسی را یاد آوری کند، لذا اضافه کرد:

" و لکن بشرطها و شروطها "

و سپس اشاره به خود کرد و ادامه داد:

" وانا من شروطها "

یعنی مسأله ولایت تکمیل کننده توحید است، اگر مسأله سرپرستی و رهبری عادلانه و آگاهانه در جامعه مسلمین حل نشود، یگانه پرستی واقعی استقرار نخواهد یافت و باز هم طاغوتها بجای خدا منشینند و حکمروائی خواهند کرد.

ورود به مرو

موکب امام (علیه السلام) روز دهم شوال به مرو، پایتخت کشور بزرگ اسلامی آن روز رسید، چند فرسنگ مانده به شهر مورد استقبال مأمون و فضل بن سهل و گروه کثیری از بزرگان آل عباس و علویان قرار گرفت.

بعد از چند روز که به عنوان استراحت و رفع خستگی راه گذشت،

مذاکرات آغاز شد، مأمون پیشنهاد خود، مبنی بر واگذاری خلافت به آن

حضرت را مطرح کرد، امام از پذیرش آن امتناع نمود. (۱)

بسیاری از مردم از این که امام چنین پیشنهاد جالبی را نپذیرفت در

شگفت ماندند، فضل بن عیسی با شگفتی میگفت: خلافت را هیچ گاه چون

آن روز بی ارزش و خوار ندیدم، مأمون به علی بن موسی (علیهما السلام) واگذار

نممود و ایشان از قبول آن خودداری مکرر کرد.

---

۱ - در مدارك اصیل تاریخی هنگام دعوت امام به مرو، نامی از خلافت یا ولایتعهدی آن حضرت به میان نیامده است، و ظاهراً این فکری بود که بعداً برای مأمون پیش آمده، و یا اگر هم قبلاً داشت آن را ابراز ننموده

است، و آنچه در بعضی از کتب آمده که مأمون امام را به عنوان قبول خلافت دعوت نمود مخدوش است.

چرا امام پیشنهاد خلافت را نپذیرفت  
امام (علیه السلام) با این که به خوبی از موقعیت و نقش رهبر آگاه بوده،  
و مدانست که يك رهبر چه تأثیر عمیق و همه جانبه ای در طریق اصلاح یا  
افساد جامعه دارد، و چگونه همه نیروها و اندیشه های افراد و جامعه با يك  
رهبری شایسته برای اصلاحات بسیج میشوند، و با وجود رهبری فاسد  
و خودکامه همه چیز، حتی کارهایی که ظاهرا کار شایسته معرفی شده اند، در  
راه بیشتر غافل نگاهداشتن، میتوانند مؤثر بوده و رجحان عادی خود را هم از  
دست مدهند، با همه اینها امام، امام بر حق، این پیشنهاد را نپذیرفت.  
باید دید آیا امام میتواند پیشنهاد امامت و زمامداری را بپذیرد،  
و آنگاه اوضاع جاری، که در طول نیم قرن با خلافاکاریهای بنی عباس پیش  
آمده است را به حال خود بگذارد.  
اگر امام بخواهد اقداماتی اساسی در زمینه اصلاحات اجتماعی بنماید  
و طبق وظیفه امامت خود ریشه های فساد را که خوب مشناخت از بیخ و بن  
براندازد، باید دید با چه مسائلی روبرو میشود.  
او که اهل سکوت در برابر مظالم نبود تا به همین اندازه که بعنوان  
ریاست دست یابد قانع باشد، و برای این که مبدا ناراضی درست شود همه  
بی بند و باریها را به حال خود بگذارد.  
البته شرائط انجام دگرگونیهای بنیادی و تغییرات اساسی، تا آنجا که  
مربوط به کاردانی امام بود محققا وجود داشت، اما طرف دیگر قضیه، یعنی  
پذیرش محیط و امکانات زمانی و مکانی، آیا مقتضی پذیرش این پیشنهاد بود،  
محققا جواب منفی است.

## طرح مسأله ولایتعهدی

مأمون که شاید خود رأی امام را از پیش بدانست و با همه زیرکی این چنین طرحی را تهیه کرده بود، محققا نمیتوانست با این عدم پذیرش امام دست بردارد، از این رو مرحله دوم طرحش را ذکر کرده و گفت: حالا که این طور است پس ولایتعهدی را بپذیر، امام از پذیرش آن عذر خواست، مأمون دیگر عذر امام را نپذیرفت و جمله را با خشونت و تندی بیان کرده و گفت: عمر بن خطاب و فتی از دنیا مرفت شورا را در میان شش نفر قرار داد، که یکی از آنها امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بود و چنین توصیه کرد: هر کس مخالف کرد گردنش

زده شود، شما هم باید پیشنهاد مرا بپذیری زیرا من چاره ای جز این نمبینم. (۱) و صریحتر از این امام را تهدید کرد و گفت: همواره بر خلاف میل من پیش مآبی و خود را از قدرتم در امان مبینی، به خدا سوگند اگر از قبول پیشنهاد ولایتعهدی خودداری کنی تو را مجبور میکنم و گرنه به قتل مرسانم. (۲)

تهدید و اکراه امام از این جمله ایشان بیشتر روشن میشود که فرمود:  
اللهم انك قد نهيتني عن الالقاء بيدي الى التهلكة، وقد اشرفت من قبل عبد الله المأمون على القتل، متى لا قبل ولاية عهده، وقد اكرهت واضطرت كما اضطرت يوسف ودانيال، اذ قبل

۱ - ارشاد مفید: ۳۱۰، کشف الغمة ۳: ۶۵، اعلام الوری: ۳۳۳

۲ - علل الشرایع ۱: ۲۲۶، روضة الواعظین: ۲۴۷



كل واحد منهما الولاية من طاغية زمانه.  
اللهم لا عهد الا عهدك ولا ولاية الا من قبلك، فوفقني لاقامة  
دينك واحياء سنة نبيك، فانك انت المولى والنصير، ونعم المولى  
انت ونعم النصير.

پروردگارا! تو مرا از این که خود را بدست مرگ بسپارم منع نمودی،  
و ولایتعهدی را نپذیرم، اگر از طرف مأمون تهدید به مرگ شده ام و اکراه و اجبار  
گردیده ام، همچنان که یوسف ودانیال مجبور شدند، چه این که این دو ولایت را  
از طرف طاغوت زمانشان پذیرفتند.

پروردگارا! تنها عهد و پیمان تو محکم بوده، و ولایت تنها از طرف تو  
اعتبار دارد، پس مرا برای بر پا داشتن دینت و زنده نگاه داشتن سنت پیامبرت  
موفق گردان، بدرستی که تو مولی و یآوری، و تو بهترین مولی و بهترین یآوری.  
امام این پیشنهاد را پذیرفت با این شرط که: اگر ناچار باید این پیشنهاد را  
بپذیرم مشروط به این است که در هیچ امری از امور مربوطه از حکومت، قضاء،  
فتوی، و عزل و نصب شرکت و دخالتی نداشته باشم.

به عبارت دیگر نباید با نام من کارهایی صورت گیرد و یا قلمداد شود که  
با وجود آن که من در این دستگاه حضور دارم آن کارها انجام میپذیرد،  
تصمیماتی اجرا میشود که من ناظر آنها هستم، و بنابر این مورد رضایت  
ضمنی من است، زیرا امام نمیتوانست مهره ای بی اراده در چنان دستگاهی  
باشد که امور اساسی آن مورد تصویب اسلام نیست.

پس از مباحثات و تبادل نظرات مختلف بالاخره قرار شد مأمون  
عهدنامه ای مبنی بر تجلیل از مقام شایسته امام بنویسد و ضمناً آن حضرت را

بعنوان کسی که شایسته ترین فرد برای احراز مقام خلافت است معرفی نماید، تا همه طبقات مردم او را ولیعهد و جانشین مأمون برای رهبری جامعه اسلامی بشناسند.

مردم مرو خود را برای روزه داری ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ آماده کرده بودند که خبر ولایتعهدی امام (علیه السلام) منتشر شد، و این بشارت را با سروری آمیخته به شگفتی تلقی کردند، روز دوشنبه هفتم ماه رمضان منشور ولایتعهدی به خط مأمون نگاشته شد، امام در پشت ورقه ای که مأمون نوشته بود با خط خود مطالبی نوشتند که با این جمله ها شروع مشد:

" بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الفعال لما يشاء، لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه، يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور، و صلى الله على محمد نبيه خاتم النبيين و اله الطيبين الطاهرين .. "

بنام خداوند بخشنده مهربان، ستایش خدای را سزااست که آنچه را بخواهد میکند، بدنبال حکم او و در راه تغییرش کسی کاری نتواند کرد و قضاء او رد کننده ای ندارد، او از خیانت دیدگان و اسرار نهانی سینه ها آگاه است، و درود خدا بر محمد پیامبرش که آخرین پیامبران است و بر خاندان پاک و پاکیزه اش.

امام در نوشته اش یاد آوری کرد که پیش بینی میکنم که این امر به انجام نرسد، و آنگاه در کنار همان مکتوب بزرگان و فرماندهان کشور عهدنامه را گواهی کردند.

سپس تشریفات بیعت طی مراسمی شکوهمند در روز پنج شنبه دهم ماه به عمل آمد و حضرت بر مسند ولایتعهدی جلوس فرمود، اولین کسی که بدستور خلیفه دست بیعت به امام داد عباس پسر مأمون بود، آنگاه دیگر درباریان با ایشان بیعت کردند.

موضوع ولایتعهدی امام برای دوستان و شیعیان ایشان موجب سرور و شادمانی بود، ولی خود آن حضرت اندوهگین و متأثر بود و وقتی مردی را مدید که زیاد اظهار خوشحالی میکند او را نزد خود فرا خوانده و فرمود: دل به این کار میند و به آن خشنود مباش که دوامی ندارد.

علت پذیرش ولایتعهدی

آن هنگام که امام ولیعهدی مأمون را پذیرفت به این حقیقت پی برده بود که در صورت امتناع بهائی را که باید پردازد تنها جان خویش نمباشد، بلکه علویان و دوستانشان همه در معرض خطر واقع میشوند، در حالی که اگر بر امام جائز بود که در آن شرائط جان خویشتن را به خطر بینکند ولی در مورد دوستان و شیعیان خود و یا سائر علویان هرگز به خود حق نمداد که جان آنان را نیز به مخاطره اندازد.

از طرف دیگر نیل به مقام ولیعهدی يك اعتراف ضمنی از سوی عباسیان بشمار مرفت که علویان نیز در حکومت سهم شایسته ای دارند، و نیز مردم اهل بیت را در صحنه سیاست حاضر ببینند و فراموش ننمایند، و گمان نکنند که ایشان همان گونه که شایع شده فقط علما و فقهای هستند که در عمل هرگز به کار ملت نمایند.

شاید امام گفتارش با " ابن عرفه " به این معنا اشاره کرده باشد، که از ایشان پرسید: ای پسر رسول خدا به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولایتعهدی شدی؟ فرمود: به همان انگیزه ای که جدم علی (علیه السلام) را وادار به ورود به شورا نمود.

گذشته از اینها امام در ایام ولایتعهدی چهره واقعی مأمون را به همه شناساند و اهداف او را از این کار برملا ساخت. ضمن آن که عکس عملهای ایشان در بر خورد با مأمون نشانگر آنست که ایشان تمایلی به پذیرش آن نداشتند، خروج با اکراه از مدینه، عدم آوردن اهل بیت و فرزندان، و گفتار ایشان در نیشابور، همگی حاکی از اکراه ایشان به پذیرش این مقام است.

شرائط خاص فرهنگی جامعه آن روز، و موضع امام در برابر آن با این که اسلام در عصر پیامبر از محیط حجاز بیرون نرفت، ولی چون زیر بنائی محکم و استوار داشت، بعد از رحلت ایشان به سرعت رو به گسترش نهاد، آنچنانکه در مدت کوتاهی سراسر دنیای متمدن آن عصر را فرا گرفت و باقیمانده تمدنهای پنجگانه عظیم روم، ایران، مصر، یمن، کلده و آشور را در کوره داغ خود فرو برد، تا آنچه خرافه و ظلم و انحراف و فساد و استبداد بود، بسوزد، و آنچه مثبت و مفید بود زیر چتر تمدن شکوهمند اسلامی با صبغه الهی و توحیدی بماند.

طبیعت علم دوستی اسلام سبب شد که به موازات پیشرفتهای سیاسی و عقیدتی در کشورهای مختلف جهان، علوم و دانشهای آن کشورها به محیط جامعه اسلامی راه یافت و کتب علمی دیگران، از یونان گرفته تا مصر، و از هند

تا ایران و روم، به زبان تازی، که زبان اسلامی بود ترجمه شود، علمای اسلام که فروغ اندیشه خود را از مشعل قرآن گرفته بودند دانشهای دیگران را مورد نقد و بررسی قرار دادند و ابتکارات و ابداعات جدید و فراوانی بر آن افزودند. ترجمه آثار علمی دیگران از اواخر زمان امویان (که خود از علم و اسلام بیگانه بودند) شروع شد، و در عصر عباسیان مخصوصاً زمان هارون و مأمون به اوج خود رسید، همان گونه که در این زمان وسعت کشور اسلامی به بالاترین حد خود در طول تاریخ ارتقاء یافت.

بدیهی است که این حرکت علمی نتیجه مستقیم تعلیمات اسلام در زمینه علم بود که برای علم و دانش سرزمینی را قائل نبود، و مسلمانان را برای یافتن آن به دور افتاده ترین نقاط جهان یعنی چین، و به پرداختن هرگونه بها حتی خون قلب و مداشت.

مأمون چند تن از دانشمندان را مأمور کرد تا کتابهای ارزشمند روم را آورده، دستور ترجمه آنها را داد و در این راه بسیار تلاش مکرد. قصد مأمون از این امور را میتوان بطور خلاصه در چند امر دانست: خود را طرفدار علم جلوه دهد، برای مردم در مقابل مشکلات اجتماعی و خفقان سیاسی سرگرمی درست کند، با جلب آنان پایه های حکومتش را تقویت کند، با این راه دکانی در برابر اهل بیت ایجاد نماید. آنچه مایه نگرانی بود این بود که بین این گروه دانشمندان و مترجمان، همه در کار خود حسن نیت نداشتند، و گروهی سعی داشتند از این بازار داغ انتقال علوم بیگانه، برای نشر عقائد فاسد و مسموم خود فرصتی بدست آورند، از اینرو افکار انحرافی و عقائد خرافی به سرعت در میان مردم انتشار یافت، چرا که هیئت علمی نیرومندی برای نقد و بررسی آنها وجود نداشت.

در این شرائط خاص فکری و فرهنگی و وظیفه سنگینی بر دوش امام قرار داشت، و ایشان با توجه به آن دامن همت به کمر زد و انقلاب فکری ایجاد فرمود و در برابر این امواج سهمگین و تندباد خطرناک اصالت جامعه اسلامی را حفظ کرد و سر انجام این کشتی را با لنگر وجود خویش از سقوط در گرداب خطرناک انحراف و التقاط رهائی بخشید.

همچنین امام در مناظراتی که مأمون تشکیل مداد و با پیروان مکاتب مختلف صورت میگرفت شرکت میکرد، گرچه مناظرات فراوان است ولی از همه مهمتر هفت مناظره ای است که فهرست آنها از این قرار است:

۱ - مناظره با جاثلیق.

۲ - مناظره با رأس الجالوت

۳ - مناظره با هر بزرگبر

۴ - مناظره با عمران صابی

این چهار مناظره در يك مجلس و با حضور مأمون و جمعی از دانشمندان و رجال خراسان صورت گرفت.

۵ - مناظره با سلیمان مروزی.

۶ - مناظره با علی بن محمد بن جهم.

۷ - مناظره با ارباب مذاهب مختلفه در بصره.

هر يك از این مناظرات دارای محتوای عمیق و جالبی است که امروز هم با گذشت حدود هزار و دویست سال از آن تاریخ رهگشا و روشنگر و بسیار آموزنده و پربار است، هم از نظر محتوا و هم از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحثها.

زمزمه های مخالفت

این جریان با پیچیدگیهای سیاسی که داشت بطور طبیعی پیش رفت، اما کم کم زمزمه هایی در گوشه و کنار پیدا شد، کسانی که در سایه حمایت دستگاه حکومتی بوده و در ولایات مختلف از قلمرو وسیع اسلامی آن روز ثروتهای بیکران اندوخته بودند و زندگیهای مرفه و آسوده داشتند، از نتایج و آثار این اقدام سخت نگران بودند.

مخالفان حسود و سوء استفاده کنندگان ناراحت، سعی داشتند به هر نحوی شده در اشاعه تخم بدبینی نسبت به خاندان علی (علیه السلام) بکوشند، حتی انتشار ممدادند که امام رضا (علیه السلام) شیفته جاه و مقام است، و به محض آن که از

طرف مأمون از او دعوت به عمل آمد او را اجابت کرد.

کسانی که داعیه هایی در زمینه علوم و کمالات داشته و موقعیتهایی را برای خود کسب کرده بودند، با بودن امام پایه های منصبهای سطحی خود را متزلزل میدیدند، و با وجود ایشان در خود احساس حقارت منمودند. از جمله حوادثی که در آشنایی با شکوه و عظمت معنوی امام مؤثر بود و مخالفان و اشخاص ذینفع از وضع موجود، نمیتوانستند شاهد آن پیشرفتهای و عظمتها باشند اقامه نماز عید فطر بود.

در سال ۲۰۲ هجری مأمون اصرار کرد که امام نماز عید فطر را اقامه فرماید، امام نپذیرفت، با اصرارهای مأمون امام با يك شرط اقامه آن را پذیرفت و آن این که به همان گونه که پیامبر اسلام انجام ممداده ایشان انجام دهد، مأمون پذیرفت.

امام پس از غسل و سائر مقدمات با پای برهنه به راه افتاد، بزرگان که با شکوه و جلال آمده بودند بناچار پاها را برهنه ساخته و به راه افتادند، جمعیت کم کم رو به فزونی نهاد، عده ای جریان را به مأمون گزارش دادند و خاطر نشان ساختند که ادامه این کار ممکن است تا پایان نماز و خطبه ها منجر به ایجاد انقلابی گردد و چاره آن مشکل باشد، مأمون نیز امام را از انجام آن معذور داشت.

این موارد باعث شد کم کم زمزمه های مخالفت در گوشه و کنار کشور اسلامی آغاز شود و در بغداد این زمزمه به صورت حادی ظهور کرد، و ابراهیم بن مهدی عموی مأمون آهنگ مخالفت را شروع نمود.

دنباله این جریانات منتهی به نقشه ای شوم شد و آن این سه نفری را که مسئول این وقایع مدانستند، یعنی مأمون، و وزیرش فضل بن یحیی و امام رضا (علیه السلام) را بقتل رسانند.

قرار بود در روز جمعه سوم شعبان - که از ابتدای تشریفات ولایتعهدی فقط حدود ۱۱ ماه میگذشت - این سه نفر در حمام معروف سرخس با هم باشند، از اینرو بهترین موقعیت برای قتل آنان را این روز مقرر کردند.

از قرائنی که بدست آمد قرار شد برنامه تغییر پذیرد، ولی فضل بن سهل که تا اندازه ای ادعای آگاهی از علم نجوم و خواص ساعات و ازمنه داشت، طبق قرار قبلی در ساعت مقرر وارد حمام شد، بیچاره مورد اجرای نقشه قرار گرفت و مهاجمان بدن برهنه او را قطعه قطعه کردند.

شهادت آن حضرت

وضعی که مأمون فکر مکرد با اجرای این نقشه پیش مآید و او خواهد توانست با خیال آسوده خلافت کند و کارهای مورد نظر را انجام دهد،



به هم خورد، بدیهی است او به عنوان خلیفه و زمامدار در فکر چاره جوئی از این نارضایتها و در صدد تبرئه خویش بود، اما در هر حال سر انجام کار به اینجا رسید که امام رضا (علیه السلام) هم پس از چندی مسموم شد. يك شبانه روز هم قضیه را مکتوم نگاه داشتند، مأمون هم شدیداً از این جریان اظهار تأسف کرد و دستور داد با احترام تمام بدن آن حضرت را در کنار قبر هارون دفن نمایند.

آن حضرت در حدود دو سال در شهر مرو و نزدیک به هفت ماه در سرخس اقامت داشت، ماههای آخر عمر را هم در سناباد طوس به سر بردند و در همانجا بود که به شهادت رسید.

شهادت آن حضرت را در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری و عمر ایشان را هنگام شهادت ۵۴ سال و ۳ ماه و ۱۹ روز نوشته اند. مدفن آن حضرت

قبر امام (علیه السلام) در مشهد قرار دارد، در اوائل اسلام شهری بنام " مشهد " وجود نداشت، در محل فعلی این شهر دهکده گمنامی بود که آن را سناباد گفته و جزء اراضی طوس بود.

هارون که برای رفع اغتشاش و اصلاح اوضاع نواحی خراسان به ایران سفر کرده بود، و در اثناء سفر بیمار شده و از دنیا رفته بود، در قصر حمید بن قحطبه که در این ناحیه قرار داشت به خاک سپرده شد. مدفن امام را هم پس از شهادت ایشان قرار شد در کنار قبر هارون قرار دهند.

این قبرها در کنار هم تا سال ۵۰۰ هجری شکل و وضعی عادی داشت، به آن محل کم کم پس از چندی عنوان مشهد الرضا (علیه السلام) داده شد (یعنی محل

شهادت رضا یا شهود رضا)

بطوری که نوشته اند اولین بار در زمان حکومت سلجوقیان يك ضريح نقره ای توسط مردی از اهالی ایران قبل از این که مسلمان شود و هنوز زرتشتی بود برای دور قبر درست شد، زیرا وی در اثر توسل به آن حضرت از بیماری صعب العلاج که داشت بهبود یافته بود.

ابن بطوطه در سفر نامه خود یاد آور شده است که در سال ۷۳۴ هجری از حریم رضوی دیدن کرده است که به صورت صندوقی چوبین بود که از صفحاتی از نقره پوشیده شده بود.

در زمان صفویه که به جهاتی توجه به این گونه امور زیاد شد، برای اولین بار ضريح طلاکوب برای آن قبر تهیه و نصب شد.

البته پس از مدتی آن ضريح و اشیاء قیمتی توسط یکی از " ازبکیان " مورد هجوم و غارت قرار گرفت، و از جمله اشیاء غارت شده قطعه الماس منحصر به فردی بود که بزرگی آن به اندازه يك تخم مرغ بوده است. از آن روز به بعد مرتباً این قبر مورد توجه علاقمندان بوده است و هدایا و موقوفات بسیاری به عنوان صاحب آن قبر تقدیم شده و میشود.

پیامی از آن حضرت به دوستانش

حضرت عبد العظیم نقل میکند: در دیداری که از امام داشتم وقتی خواستم حرکت کنم آن حضرت فرمود:

" يا عبد العظيم! بلغ عنى اوليائى السلام و مرهم بصدق  
الحديث واداء الامانة... "  
ای عبد العظيم! سلامم را به دوستانم برسان و آنان را به راستی در گفتار  
و اداء امانت امر و توصیه نما.  
جواد قیومی اصفهانی  
۱۳۷۳ / ۷ / ۱

## فصل اول

### نیایشها و ادعیه آن حضرت

- ۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی
- ۲ - ادعیه آن حضرت در مدح و مذمت افراد
- ۳ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد
- ۵ - ادعیه آن حضرت در قضاء حوائج و اداء دین
- ۶ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و شر دشمنان
- ۷ - ادعیه آن حضرت در درمان بیماریها و آنچه به آن ارتباط دارد
- ۸ - ادعیه آن حضرت در ایام هفته و ماهها
- ۹ - ادعیه آن حضرت در آداب سفر
- ۱۰ - ادعیه آن حضرت در امور متفرقه
- ۱۱ - ادعیه آن حضرت در زیارات

۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی  
در تسبیح و تنزیه خداوند  
در تسبیح و تنزیه خداوند در روز دهم و یازدهم ماه  
در مناجات با خداوند  
در مناجات با خداوند

(۱) دعای آن حضرت

در تسبیح و تنزیه خداوند

پاك و منزه است کسی که مخلوقات را به قدرت خود  
آفرید، و آنان را بر اساس حکمتش متقن و ثابت خلق فرمود، و بر اساس علمش  
هر چیز را در جای خود قرار داد، پاك و منزه است آن که بر خیانت دیدگان  
و آنچه قلبها پنهان مدارند آگاه است، چیزی همانند او نبوده و او شنوا  
و بیناست.

(۲) دعای آن حضرت

در تسبیح و تنزیه خداوند در روز دهم و یازدهم ماه

پاك و منزه است آفریننده نور، پاك و منزه است آفریننده  
تاریکی، پاك و منزه است آفریدگار آبها، پاك و منزه است خالق  
آسمانها، پاك و منزه است آفریننده زمینها، پاك و منزه است آفریدگار بادهای  
و گیاهان، پاك و منزه است خالق زندگی و مرگ، پاك و منزه است  
پدید آورنده خاک و بیابانها، پاك و منزه است خدا، و حمد و ستایش برای  
او است.

(۳) دعای آن حضرت

در مناجات با خدا

پروردگارا! در پیشگاه تو ایستاده، و دستهایم را به سوی تو بلند نموده ام، با آگاهییم به این که در بندگیت اهمال نموده و در بسیاری از طاعتهایت تقصیر دارم، و اگر راه حیا را میپیمودم از خواستن و دعا نمودن مترسیدم، ولی پروردگارا آنگاه که شنیدم گناهکاران را به درگاهت فرا خوانده، و آنان را به بخشش نیکو و ثواب وعده مدهی، برای امتثال ندایت آمده و به عواطف مهربانترین مهربانان پناهنده گردیدم.

و بوسیله پیامبرت که او را بر اهل طاعتت برتری داده، و اجابت و شفاعت را به او بخشیدی، و بوسیله وصی برگزیده اش که نزد تو به تقسیم کننده بهشت و دوزخ نامیده شده، و بوسیله برترین زن، و به فرزندانش، که پیشوایان و جانشینان اویند، و به تمامی فرشتگانی که بوسیله اینان به تو روی میکنند، و در شفاعت نزد تو آنان را وسیله قرار مدهند، و اینان خاصان درگاه تواند، به تو روی ماورم.

پس بر ایشان درود فرست، و مرا از اضطرابات ملاقاتت در امان دار، و مرا از خاصان و دوستانت قرار ده، پیشاپیش خواسته و سخنم آنچه سبب

ملاقات و دیدن تو مشهود را قرار دادم، و اگر با این همه خواسته ام را رد کنی امیدهایم از توبه یأس مبدل مگردد، همچون مالکی که از بنده خود گناهانی دیده و او را از درگاهش طرد نموده، و آقایی که از بنده اش عیوبی ملاحظه نموده و از جوابش سرباز میزند.

وای بر من اگر رحمت گسترده ات مرا فرا نگیرد، اگر مرا از درگاهت طرد کنی، بعد از درگاهت به درگاه چه کسی مراجعه کنم.

و اگر برای دعایم درهای قبول را گشوده، و مرا به رساندن به آرزوهایم شادمان گردانی، همچون مالکی مباحشی که لطف و بخششی را آغاز نموده، و دوست دارد آن را به انجام رساند، و مولایی که لغزش بنده اش را نادیده انگاشته و به او رحم نموده است.

و در این حالت نمودنم کدام نعمت را شکر گذارم، آیا آن هنگام که به فضل و بخشش از من خشنود شده، و گذشته هایم را بر من ببخشائی، یا آنگاه که با آغاز نمودن کرم و احسان بر عفو و بخششت مسافزایی.

پروردگارا! خواسته ام در این جایگاه، یعنی جایگاه بنده فقیر نا امید، آنست که گناهان گذشته ام را آمرزیده، و در باقیمانده عمرم مرا از گناه بازاری، و پدر و مادرم که دور از خانه و خانواده و غریبانه در زیر خاکها قرار دارند را مورد آمرزش قرار دهی.

تنهائیشان را با انوار احسانت از بین برده، و وحشتشان را با آثار غفران



و بخشش به انس مبدل ساز، و به نیکو کارشان در هر وقت نعمت و شادمانی عطا کرده، و برای گناهکارشان مغفرت و رحمت عنایت نما، تا به لطف و مرحمتت از خطرات قیامت در امان بوده، و به رحمتت در بهشت ساکنشان گردانی، و بین من و آنان در آن نعمت گسترده شناسائی برقرار کن، تا مشمول شادمانی سابق و لاحق شویم.

آقایم! و اگر در اعمالم چیزی قرار دارد که بر مقامشان افزوده و بر اکرامشان مافزاید، آن را در صحیفه اعمال ایشان قرار داده و مرا در رحمت با آنان شریک کن و آنان را مشمول رحمتت بگردان، همچنان که مرا در کودکی تربیت کردند، سپس برای کسانی که مرده اند و نسبت به او حق دارند دعا کند، ان شاء الله.

(۴) دعای آن حضرت

در مناجات

پروردگار! قدرتت آشکار گشت ولی از تو نمودی پیدا نشد، و از اینرو تو را نشناخته و تو را محدود نمودند، و این کارشان با آنچه نسبت به تو اعتقاد دارند منافات دارد، خداوندا من از کسانی که در پی شناخت تو بوسیله مخلوقات مباشند بیزارم، چیزی همانند تو نیست تو را نخواهند یافت، آنچه از عذابت هویداست آنان را به سوی تو فرا مخواند، اگر تو را بشناسند. خدایا! در مخلوقات راه رسیدن به تو وجود دارد، اما تو را به آنان تشبیه

کردند، و از اینرو تو را نشناختند و بعضی از موجودات را بعنوان پروردگار خود قرار دادند، و بدین وسیله تو را توصیف کردند، خداوندا تو از آنچه تو را بدان توصیف نمودند بهتر و والاتری.

ای شنونده هر صدا و ای پیشی گیرنده هر زوال یابنده، ای زنده کننده استخوانها پس از پوسیده شدن، و ایجاد کننده آنها بعد از مرگ، بر محمد و خاندانش درود فرست و برای من و تمام مؤمنین از هر غم و اندوه راه رهایی مقرر کن، تو بر هر کار قادری.

۲ - ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت افراد  
برای فرزندش حضرت مهدی (علیه السلام)  
برای موسی بن عمر بن بزیع  
برای دعبل بن علی خزاعی  
بر ابن ابی سعید مکاری

(۵) دعای آن حضرت

برای فرزندش حضرت مهدی (علیه السلام)

یونس بن عبد الرحمان از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت به دعا برای صاحب الزمان (علیه السلام) امر مفرمود، و یکی از دعاهای ایشان برای آن حضرت چنین بود:

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و از دوستت و جانشینت و حجتت بر خلقت، و زبانت که از جانب تو معرفتوست، گویای به حکمت و چشمان بینای تو در مخلوقات، و گواه بر بندگانت، بزرگمرد مجاهد کوشا، بنده پناهنده به تو دفاع کن.

خداوندا! او را از شر آنچه آفریده و پدید آورده و ایجاد نموده و پرورانده و تصویر نمودی، در امان دار، و او را از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ، و از بالا و پائینش محافظت بفرما، آنگونه که هر که در حفاظت تو باشد ضایع نگردد.

(در وجود او) پیامبر و وصی او و پدران‌ش، پیشوایان و ارکان دینت - که درود تو بر تمامی آنان باد - را حفظ نما، و او را در امانت خودت که هرگز ضایع نگردد، و در همسایگی ات که مورد تعرض قرار نگیرد، و در حراست و حفاظت خودت، که مورد ظلم واقع نشود، قرار ده. خدایا! و او را به امنیت محکمت در امان دار، که هر که در آن امان قرار گیرد هرگز شکست نخورد، و او را در کنف حمایت قرار ده که هر که را در آن قرار دادی مورد ظلم واقع نشود، و او را به یاری قدرتمندت یاری ده، و او را به لشکریان غالبت تأیید فرما، و او را به قدرت و نیرویت تقویت کن و فرشتگان را پشت سر او قرار ده. بارالها! دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن دار هر که با او به ستیز برخیزد، و زره محکمت را بر او بپوشان، و فرشتگان را گرداگرد او قرار ده، پروردگارا او را به برتر از مقامی که عدالت گستران از پیروان پیامبرانت را به آن مقام رساندی، برسان. خداوندا! شکافها را با او پر، گسستگیها را به او پیوسته نما، ظلم را به او بمیران، و عدالت را نمایان ساز، و زمین را به عمر طولانی‌ش زینت بخش، و او را با یاریت تأیید، و با وحشت و ترس نصرت عطا کن، و گشایشی آسان به او عنایت نما، و از جانب خودت او را بر دشمنت و دشمنش یاری گردان.

بارالها! او را قیام کننده انتظار کشیده، و پیشوایی که به او یاری  
مشوی، قرار ده، و او را با یاری قدرتمندت و پیروزی نزدیک تأیید فرما،  
و او را وارث شرق و غرب جهان که مبارکشان نمودی، قرار ده، سنت  
پیامبرت را به او زنده کن، تا هیچ حقی به خاطر ترس از مخلوقی پنهان نماند،  
یاورانش را تقویت و دشمنانش را نابود گردان، و هر که با او به ستیز برخیزد  
را هلاک گردانده، و هر که به او مکر کند را نابود نما.

پروردگارا! جباران کافر و تکیه گاهها و ستونها و یاورانشان را بقتل  
برسان، و سرکردگان ضلالت و بدعت گذاران و سنت شکنان و تقویت  
کنندگان باطل را درهم شکن، جباران را به او ذلیل، و کافران و منافقان  
و ملحدان را نابود گردان، در هر زمان و مکانی که باشند، در شرق و غرب  
زمین، و خشکی و دریا، و دشت و کوه تا هیچ فردی از آنان زنده نمانده  
و اثری از ایشان بر جای نماند.

خداوندا! شهرهایت را از ایشان پاک، و بندگانت را از ایشان شفا ده،  
و مؤمنین را عزیز و سنتهای فرستاده شدگان و حکمتهای پیامبران را زنده  
ساز، و آنچه از احکام دینت از بین رفته و حکمتهایت که تبدیل شده

را تجدید کن، تا دینت به او و بر دست او تازه جدید، صحیح و بدون هیچ کژی و بدعتی گردد، و به عدالت او تاریکیهای ستم روشن و آتش کفر خاموش، و جایگاههای حق و عدالت ناشناخته پاکیزه، و مشکلات احکام تبیین گردد.

پروردگارا! او بنده توست که بر غیبت امین شمرده، و از گناهان مبرایش نمودی، و از عیوب منزّه و از پلیدی پاکیزه و از هر زشتی او را دور داشته و از شك و شبهه سلامتت داشتی.

خداوندا! در روز قیامت و روز وقوع بلاها برای او گواهی مدهیم که گناهی انجام نداده و به خطائی دچار نشده، و معصیتی مرتکب نگردیده، و طاعتی را ترك ننموده، و حجابی را ندریده، و واجبی را تبدیل نکرده، و حکمی را تغییر نداده است، و او امام هدایتگر هدایت شده، پاکیزه، با تقوا، وفا کننده و پسندیده میباشد.

پروردگارا! پس بر او و پدران او درود فرست و در خود و فرزندان و خاندان و نسل و امت و تمامی پیروانش، آنچه روشنی چشم و شادمانی او را

در بردارد به او عطا کن، و فرمانروایی او را در تمام مکانها، نزدیک و دور،

بر عزیز و ذلیل بگستران، تا حکم او بر تمامی احکام غالب و هر باطلی را با حق او نابود سازی.

خداوندا! بدست او ما را به راه هدایت و طریق بزرگ و راه میانه ای، که تندرو به سوی او باز گردد و دنباله رو به آن ملحق شود، رهنمایی کن. بارالها! ما را بر پیروی او تقویت، و بر همراهی او تثبیت گردان، و به متابعت او بر ما منت گذار، و ما را در حزب او، که قیام کننده به امرت، و صبر کنندگان به همراهش، و طالبین خوشنودی تو با خیر خواهی او میباشند، قرار ده، تا این که در روز قیامت ما را در زمره یاوران و پشتیبانان و تقویت کنندگان حکومتش محشور گردانی.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و این را از طرف ما برای خودت، در حالی که از هر شك و شبهه و خودنمائی و شهرت طلبی بدور باشد، قرار ده، تا بر غیر از تو اعتماد نکرده و قصدی جز تو نداشته باشیم، و ما را در جایگاه او وارد ساخته و در بهشت همراه او قرار دهی، و ما را در کار او به کسالت و سستی و پراکندگی مبتلا نساز، و ما را از کسانی قرار ده که از آنان برای یاری دینت کمک گرفته و ولیت را عزیز مگردانی، و بجای ما گروه دیگری را برنگزین، چه این که این کار بر تو آسان و بر ما بسیار گران و دشوار است، و تو بر هر کار قادر و توانائی.



خداوندا! و بر والیان عهدش درود فرست، وایشان را به آرزوهایشان برسان، و عمرشان را طولانی و آنان را یاری ده، و کامل گردان برای ایشان آنچه از امر دینت را به آنان نسبت داده ای، و ما را پشتیبانان آنان و یاوران دینت قرار ده، و بر پدران پاکیزه اش و پیشوایان هدایتگر درود فرست. بارالها! ایشان معدنهای حکمت و خزینه داران علمت و والیان امرت، و خالص ترین بندگانت و برگزیدگان از مخلوقات و اولیاءت و نسل اولیاءت و برگزیدگان و فرزندان برگزیدگانت مباشند - که درود و رحمت و برکاتت بر تمامی آنان باد.

پروردگارا! و همکاران او در کارش، و یاورانش در اطاعت تو، کسانی که آنان را پناه و سلاح و ملجأ او و محل انس او قرار داده ای، آنانی که از خانه و فرزندان دست کشیده و وطن خود را رها ساخته و بستر آرام را ترك گفته اند.

تجارتشان را رها و به کسبشان ضرر خورده، و در جایگاه هایشان دیده نشده اند، بدون آن که سفری رفته باشند، و با بیگانگانی که در کارشان یاریشان میکنند هم پیمان شده، و با نزدیکانی که آنان را از کارشان باز مدارند مخالفت منمایند، بعد از دشمنی و دوری از یکدیگر با همدیگر متحد شدند، و آنچه ایشان را به امور دنیوی وابسته مسازد را از خود دور نموده‌اند.

پروردگارا! ایشان را در حراست خود و در تحت حمایت خود قرار ده، هرگونه خطری که از جانب دشمنان متوجه آنان میباشد را از ایشان دور کن، بر حفاظت و نگاهبانیت از ایشان و تأیید و یاریت از آنان، آنچه ایشان را در پیروی تو کمک کند، بیفزای.

و بحق ایشان هر که در صدد خاموش ساختن نور تو میباشد را نابود گردان، و بر محمد و خاندانش درود فرست و به ایشان تمام آفاق زمین و اقطار آن را از قسط و عدل و رحمت و فضل پر کن.

و به حسب کرم وجود و آنچه بر بندگانت به عدالت منت گذاری، آنان را سپاس گذار و از جزاء و پاداشت آنچه درجات ایشان را بالا مبرد را برایشان ذخیره کن، تو آنچه بخواهی انجام داده و آنچه بخواهی حکم مکنی، اجابت کن ای پروردگار جهانیان.

در روایت دیگر نقل شده که آن حضرت به دعا کردن برای صاحب الامر (علیه السلام) به این دعا امر مفرمود:

خدایا! از ولایت و خلیفه ات و حجت بر خلقت، و زبانت که معرفتوست، گویای به حکمت و چشمان بینای به فرمانت، و گواهی بر بندگانت، جوانمرد کامل مجاهد، پناهنده به تو، بنده درگاہت دفاع کن.

و او را از شر آنچه خلق کرده و پدید آورده و ایجاد نموده و تصویر کردی در امان دار، و او را از پیشاپیش و از پشت سر، و از طرف راست و چپ، و از بالا و پائینش حفاظت فرما، حفاظتی که هر که را با آن حفاظت کنی ضایع نگردد.

(و در وجود او) پیامبرت و پدرانش، پیشوایان و ستونهای دینت را حفظ فرما، و او را در سپرده ات که ضایع نگردد، و در همسایگی ات که بی یاور نشود، و بازدارندگی و عزتت که مورد ستم قرار نگیرد، قرار ده. و او را به امان محکمت که هر که را با آن در امان داری مخدول نشود در امان گیر، و او را در کنف حمایتت که هر که در آن باشد مورد تعرض قرار نگیرد قرار ده، و او را با یاری محکمت یاری و به لشکر پیروزت تأیید، و به نیرومندیت نیرومند گردان، و فرشتگان را در پشت سر او قرار ده، و دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند، و سپر محکمت را به او بپوشان، و فرشتگان را گرداگرد او قرار ده. خداوندا! او را به برترین درجه ای که نصیب پیروان پیامبرانت، که در جهت تحقق عدالت مکوشیدند، نمودی، برسان. پروردگارا! با او شکافها را پر، و پراکندگی ها را مبدل به پیوستگی نموده، و ستم را بمیران و عدالت را نمایان ساز، و زمین را با عمر طولانی او زینت ده، و با یاری ات تأیید، و با ترس و وحشت او را یاری کن، یاورانش را تقویت، و دشمنانش را مأیوس گردان، هر که با او به ستیز برخیزد را هلاک، و هر که به او حيله زند را نابود گردان، جباران کافر و پایه و ستونهای حکومتشان را بقتل رسان.

و سران گمراهی و بدعت گذاران و سنت شکنان و حمایتگران باطل را درهم شکن، و جباران را به او ذلیل و کافران و ملحدان را در شرق و غرب زمین، در دریا و خشکی، در دشت و کوه هلاک گردان، تا هیچ يك از آنان باقی نمانده، و اثری از ایشان بر جای گذارده نشود. خدایا! شهرهایت را از لوث وجودشان پاک و بندگانت را شفا ده، مؤمنین را به او عزیز و سنت رسولان و حکمت‌های پیامبر را زنده، و آنچه از دینت محو شده و از احکامت تبدیل گردیده را تجدید کن، تا دینت بوسیله او و به دست او تازه صحیح و بدون هیچ کژی و بدعتی گردد، و تاریکیهای ستم به عدل او روشن و آتش کفر خاموش، و جایگاه‌های حق و عدالت ناشناخته تبیین شود.

بدرستی که او بنده توست که او را برای خود خالص گردانده، و بر غیبت برگزیده، و از گناهان دور، و از عیبها منزّه داشته، و او را از پلیدی پاک و از هر زشتی سالم نگاه داشتی.

خداوندا! در روز قیامت و روز وقوع بلاها برای او گواهی مدهیم که گناهی انجام نداده و خطائی صورت نداده، و معصیتی مرتکب نشده،

و طاعتی را ضایع نساخته، وهتك حرمتی ننموده، و واجبی را تبدیل، و سنتی را تغییر نداده، و او هدایتگر هدایت شده، پاك و پرهیزگار و پسندیده میباشد.

بارالها! در خود و خاندان و فرزندان و نسل و امت و تمام پیروانش، آنچه چشمانش را روشن و جانش را شادمان میکند، به او عطا کن، و فرمانروائی تمام اماکن، دور و نزدیک و عزیز و ذلیل را برایش فراهم نما، تا حکم او را بر همه احکام غالب و او را بر همه باطلها برتر گردانی. خدایا! بدست او ما را به راه روشن و طریق بزرگ، و راه میانه ای که تندر و به سوی آن آمده، و کند رو خود را به او رساند، برسان، و ما را بر اطاعت او تقویت و بر همکاری با او تثبیت کن، و به پیرویش بر ما منت گذار، و ما را در حزب او که پیادارندگان فرمانش و صبر کنندگان به همراه او، جویندگان خوشنودی تو با خیرخواهی او میباشند، وارد سازد، تا در روز قیامت ما را از زمره یاران و یاوران و تقویت کنندگان حکومتش محشور سازی.

پروردگارا! این را برای ما عاری از هرگونه شك و شبهه و خود نمائی و شهرت طلبی قرار ده، تا بر غیر تو اعتماد نکرده، و جز خاطر تو خاطری نجوئیم، و تا ما را در جایگاه او فرود آورده، و در بهشت به همراهش قرار دهی، و ما را از به ستوه آمدن و کسالت و سستی پناه ده، و از کسانی قرار ده که برای دینت از آنان یاری طلبی و یاری ولیت را با آن با عزت گردانی، و غیر ما را بجای ما قرار نده، که این کار بر تو آسان و بر ما بسیار گران و سنگین است.

خدایا! بر والیان عهدش و پیشوایان بعد از او درود فرست، و ایشان را به آرزویشان برسان و بر عمرشان افزوده و یاریشان را عزیز و گرامی گردان، و آنچه از فرمانت را به ایشان نسبت دادی را کامل، و پایه هایشان را تثبیت گردان، و ما را پشتیبانان ایشان و یاوران دینت قرار ده.

اینان معادن حکمت و خزینه داران علمت و ارکان توحیدت و ستونهای دینت و والیان امرت، و پاکان از بندگانت و برگزیدگان از میان خلقت، و اولیاءت و نسل اولیاءت و برگزیدگان فرزندان پیامبرت میباشند، و سلام و رحمت و برکات خدا بر او و برایشان باد.

(۶) دعای آن حضرت

برای موسی بن عمر بن بزیع  
خداوند ما و شما را به رحمتش در دنیا و آخرت با نیکوترین وجه  
عافیت و سلامتی عطا نماید.

(۷) دعای آن حضرت

برای دعبل بن علی خزاعی

دعبل خزاعی در شهر مرو بر آن حضرت وارد شده و گفت: ای پسر  
پیامبر من در مورد شما قصیده ای سروده، و با خود سوگند یاد کرده ام که  
قبل از تو آن را برای کسی نخوانم، امام فرمود: آنها را بخوان، هنگامی که به  
این بیت رسید:

در دنیا و در روزهای تلاش آن در هراس بودم، و امید آن دارم که  
بعد از مرگ در امنیت و آرامش باشم.

امام فرمود:

خداوند در روز قیامت تو را امنیت و آرامش عطا نماید.

هنگامی که به این بیت رسید:

و قبری در بغداد است که متعلق به جان پاکیزه ای میباشد و خداوند در  
غرفه های بهشت او را جایگاه خواهد داد.

امام فرمود: آیا در اینجا دو بیت به قصیده ات اضافه نکنم تا به آنها  
شعرت پایان دهی؟ گفت: ای پسر پیامبر، آری، امام فرمود:  
و قبری در طوس است که صاحب آن مصیبت زیادی را متحمل  
گردیده، که تا روز قیامت پاره های آتش از درون انسان زبانه میکشد، تا  
این که خداوند قائم ما را برانگیزد و اندوهها و غصه ها را بر طرف نماید.  
(۸) دعای آن حضرت

بر ابن ابی سعید مکاری  
روایت شده که ابن ابی سعید مکاری بر آن حضرت وارد شد و  
گفت: آیا خداوند تو را به مقامی رسانده که ادعای پدرت را تکرار مکنی؟  
آن حضرت فرمود: تو را چه شده است؟  
خداوند نور وجودت را خاموش گردانده، و فقر را در خانه ات مستقر  
نماید.

آیا نمدانی که خداوند به عمران وحی کرد که پسری به تو عطا  
مکنم، و خداوند به او مریم را عطا کرد، و به مریم عیسی را بخشید، پس  
عیسی از مریم و مریم از عیسی بوده و عیسی و مریم در حقیقت يك چیز  
مباشند، و من از پدرم و پدرم از من است، و من و او حقیقت واحده ای  
هستیم.

آن مرد خارج شد و دچار فقر گردید، تا این که مرگش فرا رسید، در  
حالی که به غذای شب خود نیز محتاج بود.



۳ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز  
و آنچه به آن ارتباط دارد  
بعد از هشت رکعت نماز وتر  
در قنوت نماز وتر  
در قنوت نماز وتر  
هنگام شنیدن اذان صبح و مغرب  
بعد از اقامه و قبل از تکبیر  
در قنوت  
در قنوت  
در قنوت برای دفع شر دشمنان  
در قنوت نماز جمعه  
در سلام بر پیامبر بعد از نمازهای واجب  
در تعقیب نمازهای واجب  
در تعقیب نماز صبح  
در تعقیب نماز صبح  
در سجده شکر  
در سجده شکر  
در سجده شکر  
در سجده شکر  
در نماز استسقاء

(۹) دعای آن حضرت

بعد از هشت رکعت نماز شب

پروردگارا! از تو میخواهم به احترام هر که از توبه خودت پناه برده و به عزت پناهنده گردید، و در پناهت قرار گرفت، و به ریسمانت چنگ زده و تنها به تو اعتماد نمود.

ای بسیار عطا کننده، و ای رها کننده اسیران، ای آن که از جود و بخشش خود را بخشنده نامید، تو را میخوانم با ترس و امید، و خوف و طمع، و اصرار و ابرام، و با تضرع و تملق، و ایستاده و نشسته، و در حالت رکوع و سجده، و در حالی که سوار بر چیزی بوده و پیاده رو میباشم، و در رفت و آمد و در تمامی حالات.

و از تو میخواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و در حق من این کار را انجام دهی.

(۱۰) دعای آن حضرت

در قنوت نماز وتر

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، خداوندا مرا در زمره آنان که هدایت نمودی هدایت، و به همراه آنان که عافیت عنایت کردی عافیت عنایت کن، و در زمره کسانی که سرپرستی نمودی سرپرستی کن، و در آنچه دادی برکت عطا فرما، و شر آنچه مقدر فرموده ای را از ما دور دار، بدرستی که تو حکم کرده و بر تو حکم نمیشود، هر که را سرپرستی نمودی ذلیل نشده، و با هر که دشمنی نمودی عزیز نمگردد، مبارک است پروردگار ما و برتر میباشد.

(۱۱) دعای آن حضرت

در قنوت نماز وتر

خداوندا! از تو طلب بخشایش دارم، و بازگشت به سوی تو را خواهانم  
- هفتاد مرتبه.

(۱۲) دعای آن حضرت

هنگام شنیدن اذان صبح و مغرب

پروردگارا! از تو میخواهم به روی آوردن روزت و پشت کردن  
شبت، و هنگام نمازهایت و صداهای خوانندگان و تسبیح فرشتگان، که  
توبه ام را بپذیری، بدرستی که تو توبه پذیر و مهربانی.

(۱۳) دعای آن حضرت

بعد از اقامه و قبل از تکبیر

خدایا! ای پروردگار این دعای کامل (اذان و اقامه) و نماز به پا شده،  
محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - را درجه و وسیله و فضل و فضیلت  
عطا فرما، و به نام خداوند آغاز کرده و از او طلب یاری میکنم، و به محمد  
رسول او و خاندانش - که درود خدا بر آنان باد - روی مآورم.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست و به ایشان مرا نزد  
خودت در دنیا و آخرت آبرومند گردان، و از نزدیکان به خودت قرار ده.  
(۱۴) دعای آن حضرت

در قنوت

پناه پناه به سوی توست، ای آن که بر همه غالبی، و امید امید به سوی  
توست، ای آن که فخر و شرف به او است، پروردگارا تو بدون هیچ رنج  
و سختی آگاه به خطورات نفسها بوده، و کمینگاه حرکتهای قلبها، و عالم به  
اسرار و پنهانها مباحی.

پروردگارا! مبینی آنچه بر تو مخفی نیست، و لیکن بردباریت  
ظالمان را به خاطر جرأت داشتن و سرپیچی نمودن و گردنکشی کردن، و عناد  
و دشمنی بر کارشان امنیت داده، و مبینی رنجهایی که اولیاء تو به خاطر  
نابودی آثار حق و نشانه های آن مکشند، و نیز افزایش کارهای زشت  
و تداوم عمل آنان بر این کارها و غلبه باطل و فراگیر شدن ظلم و ستم  
و رضایت بدان در معاملات و کارهای روزمره، به صورتی که همانند عادت  
در آمده، و با آن مانند واجبات و مستحبات عمل میشود، را مبینی.  
پروردگارا! نابود گردان کسی را که اگر او را یاری دهی پیروز میشود،  
و کسی که اگر او را تأیید کنی از شماتت شماتت کننده هراسی ندارد،  
و ستمکار را به بدترین وجه هلاک گردان و به او مهربان و عطف نباش.

پروردگارا! پروردگارا! پروردگارا! آنان را نابود گردان، پروردگارا  
سرعت بخش، پروردگارا به آنان مهلت نده، پروردگارا آنان را صبحگاه  
و در نیمه روز و در سحرها، و شب هنگام در حالت خواب و در روز که  
در حال بازیند، با حيله در حالی که در حالت مکر و فریبند، و ناگهانی در حالی که  
از هر چیز احساس امنیت میکنند، آنان را به هلاکت برسان.  
پروردگارا! آنان را پراکنده ساز، و یارانشان را نیز پراکنده نما،  
یارانشان را فراری ده، لشکریانشان را متفرق نما، تیزی شمشیر ایشان را کند  
و نیزه هایشان را سر شکسته، و تصمیماتشان را ضعیف گردان.  
پروردگارا! آنان را به اسارت ما، و سرزمینهایشان را به تصرف  
ما درآور، نعمتهایشان را مبدل به نعمت گردان، و به ما بجای نبرد با ایشان  
و دشمنی با آنان سلامت و عافیت عطا کن، و از آنان بهترین غنیمت را به ما  
ارزانی دار، پروردگارا! عقابت که اگر بر قومی وارد آید نابود مگردند، را از  
آنان باز ندار.

(۱۵) دعای آن حضرت

در قنوت

پروردگارا! ببخشای و رحم کن، و از آنچه مدانی درگذر،  
بدرستی که تو برتر والاتر و گرامتری.

(۱۶) دعای آن حضرت

در قنوت برای دفع شر دشمنان

پروردگارا! ای دارای قدرت گسترده و رحمت وسیع، و منتهای پیاپی  
و نعمتهای متوالی و الطاف زیبا و بخششهای بسیار، ای آن که با تمثیل

به وصف در نیاید، و مشابه و نظیری ندارد، و مغلوب کسی نگردد. ای آن که آفرید و روزی داد، و الهام نمود و به سخن در آورد، و بدون نمونه خلق کرد و شروع نمود، و برتر شد و اوج گرفت، و تقدیر نمود و زیبا تقدیر کرد، و محکم صورت گری نمود، و احتجاج نموده و ابلاغ فرمود، و نعمت داد و آن را گسترده ساخت، و اعطا کرد و بسیار عنایت فرمود. ای آن که در عزت برتر گردید، تا آنجا که از دیدگان پنهان شد، و در لطف و بخشش نزدیک شد تا آنجا که از افکار تجاوز نمود، ای آن که در فرمانروایی یگانه شد و از اینرو در فرمانروایی مطلقش شریکی ندارد، و در عظمت یکتا گردید پس در قدرت و عظمت مخالفی برای او نیست. ای آن که در عظمت هیبتش اوهام و خیالات حیران، و در درك عظمتش دیدگان آدمیان مأیوس میباشد، ای آگاه به خاطرات قلبی جهانیان، و ای شاهد بر هم خوردن دیدگان بینندگان. ای آن که در مقابل هیبتش رویها به خاک افتاد و در برابر جلالتش گردنها خاضع، و از هراسش قلبها لرزان، و از خوف او بدنها مرتعش است.

ای آغازگر ای آفریننده، ای نیرومند ای بازدارنده، ای برتر ای والاتر، درود فرست بر آن که نماز باد رود فرستادن بر او شرافت یافت، و از دشمنانم و آنان که مرا كوچك مشمرند و شیعیان را از درگاهم میرانند انتقام گیر، و تلخی ذلت و خوار شدن را به او بچشان، همچنان که به من چشانید، و او را رها شده پلیدیها و طرد شده زشتیها قرار ده.

(۱۷) دعای آن حضرت

در قنوت نماز جمعه

از مقاتل بن مقاتل روایت شده که آن حضرت فرمود: در قنوت نماز جمعه چه سخوانی؟ گفتم: آنچه مردم (اهل سنت) سخوانند، فرمود: همانند آنان نخوان، بلکه بگو:

پروردگارا! کار بنده و خلیفه ات را به آنچه کار پیامبران و رسولانت را اصلاح فرمودی اصلاح کن، و فرشتگانت را گرداگرد او قرار ده، و از جانب خودت با روح القدس او را تأیید فرما، و از پیشاپیش و از پشت رویش محافظانی برای او قرار ده تا او را از هر یدی حفاظت نمایند، خوف و ترس او را مبدل به امنیت و آرامش بنما، تو را بندگی کرده و چیزی را شریک تو قرار ندهد، و برای هیچ یک از مخلوقات قدرت و غلبه ای برای او قرار مده، به او اجازه جهاد با دشمنت و دشمنش را صادر فرما، و مرا از یاران او قرار ده، تو بر هر کار قادر و توانائی.

(۱۸) دعای آن حضرت

در سلام بر پیامبر بعد از نمازهای واجب  
سلام بر تو ای رسول خدا و رحمت و برکات الهی، سلام بر تو ای  
محمد بن عبد الله، سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر تو ای دوست خدا،  
سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر تو ای امین الهی.  
گواهی مدهم که تو فرستاده خدائی، و گواهی مدهم که تو محمد  
بن عبد الله مباحثی، و گواهی مدهم که تو خیرخواه امت بوده و در راه  
پروردگارت تلاش نموده و او را بندگی کردی تا آنگاه که زمان مرگت  
فرا رسید، پس ای رسول خدا خداوند تو را پاداش دهد برترین پاداشی که  
پیامبری را در برابر امتش داده است.  
پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، برتر از درودی که بر  
ابراهیم و خاندانش فرستادی، تو ستوده و بزرگواری.

(۱۹) دعای آن حضرت

در تعقیب نمازهای واجب

از آن حضرت روایت شده که فرمود: برای طلب روزی بعد از  
هر نماز بگو:

ای کسی که حوائج نیازمندان در اختیار او است، ای کسی که از طرف  
تو برای هر درخواست گوش شنوا و پاسخی مهیا، و برای هر سکوت کننده  
ای آگاهی به باطن و احاطه به آن وجود دارد.



از تو میخواهم به حق وعده های راست و نعمتهای ارزشمندت  
و رحمت گسترده ات و فرمانروائی غالبت و سلطنت جاودانه ات و مخلوقات  
کاملت.

ای کسی که اطاعت مطیعین او را سودی ندهد، و گناه گناهکاران به او  
ضرر نرساند، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا روزی عطا فرما، و در  
آنچه مرا روزی مدهی از فضلت عافیت عنایت کن، به رحمتت ای  
مهربانترین مهربانان.

(۲۰) دعای آن حضرت

در تعقیب نماز صبح

بنام خداوند و درود او بر محمد و خاندانش باد، و کارم را به خداوند  
سپردم، بدرستی که او به بندگانش داناست، پس خداوند او را از مکر و حيله  
های زشت ایشان در امان داشت، خدائی جز تو نیست پاک و منزهی،  
بدرستی که من از گناهکاران هستم، پس دعایش را مستجاب کرده و او را از  
غم نجات دادیم، و این گونه ایمان آورندگان را نجات مدهیم، خداوند مرا  
کفایت میکند و او بهترین نگهبان است، با نعمت الهی و فضل او بگونه ای  
گردیدند که بدی به ایشان اصابت نمکند.

آنچه خداوند خواهد انجام گیرد، حول و قوه ای جز به اراده او نیست، خواست خداوند است نه خواست مردم، خواست خداوند و اگر چه مردم را ناخوش آید، از میان پرورندگان پروردگار مرا کافی است، و از میان خلق کنندگان خداوند مرا کفایت میکند، و از میان دهندگان خداوند رازق مرا بس است، پروردگار جهانیان مرا کافی میباشد.

کسی که برایم کافی است مرا کفایت میکند، کسی که همواره برایم کافی بوده مرا کفایت میکند، کسی که از آغاز تاکنون مرا کافی بوده مرا کفایت میکند، خداوند برایم کافی است، خدایی جز او نیست، بر او توکل کرده و او پروردگار جهان است.

(۲۱) دعای آن حضرت

در تعقیب نماز صبح

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر که بعد از نماز صبح صد بار بگوید:

بنام خداوند بخشنده مهربان، حول و قوه ای جز به اراده خداوند برتر و والاتر نیست.

این سخن از سیاهی چشم به سپیدی آن نزدیکتر به اسم اعظم الهی است.

(۲۲) دعای آن حضرت

در سجده شکر

محمد بن اسماعیل بن بزیع و سلیمان بن جعفر گویند: بر آن حضرت وارد شدیم در حالی که ایشان در سجده شکر بود، سجده حضرت به درازا کشید،

آنگاه که سر بلند کرد، گفتیم: سجده را طولانی نمودی؟ فرمود: هر که در سجده شکر این دعا را بخواند همانند کسی است که در روز بدر همراه پیامبر تیراندازی کرده باشد:

پروردگارا! از رحمت خود دور دار از آن دو نفری که دینت را تبدیل، و نعمتت را تغییر دادند، و پیامبرت را متهم نموده و با ملت مخالفت ورزیده، و از راهت بازداشتند، و نعمتهایت را کفر ورزیده، و کلامت را رد نموده و نپذیرفتند، و پیامبرت را مسخره و استهزاء نمودند. و پسر پیامبرت را کشته و کتابت را تحریف نموده، و آیات را انکار کرده، و آیات را مسخره نمودند، و از عبادتت تکبر ورزیده، و اولیاءت را کشتند، و در جایگاهی خود را قرار دادند که شایسته آن نبودند، و مردم را به ضدیت خاندان پیامبر وا داشتند.

پروردگارا! آن دو نفر را لعنت کن، لعنتی که پیاپی باشد و منقطع نگردد، و آنان و یاورانشان را در حالی که چشمانشان کبود است در جهنم وارد ساز، خداوندا ما با لعنت فرستادن بر آنان و بیزاری از ایشان در دنیا و آخرت به سوی تو نزدیکی مسجوئیم.

بارالها! قاتلان امیر المؤمنین و قاتلان حسین پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبرت را لعنت کن، خدایا بر این دو عذابه‌های پیاپی، و خواریهای مستمر، و ذلتی بدون انقطاع، و پستی بعد از پستی مقرر کن.

خدایا این دو را در آتش پرتاب کن و در عذاب دردناکت سر نگون  
فرما، خداوندا این دو و یارانیشان را کبود چشم به سوی جهنم گسیل دار.  
خدایا! جمعشان را متفرق، و امرشان را متشتت، و در اتفاقشان  
اختلاف بینداز، و جماعتشان را متفرق و پیشوایانشان را لعنت، و رهبرانیشان  
و رؤسایشان و بزرگانیشان را بقتل برسان، پیشوایانشان را لعنت و پرچمشان را  
سر نگون کن، و بین ایشان دشمنی بینداز و هیچ يك از آنان را زنده نگاه  
ندار.

پروردگارا! ابا جهل و ولید را لعنت کن، لعنتی پیاپی و مستمر، خدایا  
آن دو را لعنت کن، لعنتی که آن دو را هر فرشته مقرب و هر پیامبر مرسل و هر  
مؤمنی که قلبش را برای ایمان آزموده باشی لعنت نماید.

خداوندا! آن دو را لعنتی کن که اهل آتش از آن به تو پناه برند، خدایا  
آن دو را لعنتی کن که به ذهن کسی خطور نکرده است، و آن دو را در پنهان  
و آشکار لعنت کن و آنان را بسیار عذاب کن، و دخترانشان و پیروانشان  
و دوستانشان و هر که تابع ایشان است را با آنان شریک ساز، بدرستی که تو  
شنونده دعا مباحی، و درود خدا بر محمد و تمامی خاندان او باد.

(۲۳) دعای آن حضرت

در سجده شکر

حمد و سپاس از آن توست اگر اطاعت تو را نمودم، و دلیل و برهانی

برایم نیست اگر عصیان و سرپیچی تو را کردم، در احسان و بخشش تو من و غیر من اختیار و تصرفی ندارد، و اگر گناه کردم عذر و بهانه ای ندارم، ای بزرگوار آنچه از نیکی به من مرسد از جانب توست، زنان و مردان مؤمن در شرق و غرب جهان را ببخشای.

(۲۴) دعای آن حضرت

در سجده شکر

از آن حضرت نقل است که فرمود: بعد از نماز واجب به جهت شکر گذاری بنده به سبب موفق شدن او از طرف خدا به انجام نماز واجب، سجده شکر انجام میشود، و اما کمترین چیزی که میتوان در این سجده گفت آنست که سه بار بگوید:

شکر و سپاس مخصوص خداست، شکر و سپاس مخصوص خداست، شکر و سپاس مخصوص خداست.

(۲۵) دعای آن حضرت

در سجده شکر

از سلیمان بن حفص نقل است که گفت: آن حضرت به من نوشت که در سجده شکر صد بار بگو:  
شکر و سپاس، شکر و سپاس.  
و اگر خواستی بگو:  
بخشش بخشش.

(۲۶) دعای آن حضرت

در نماز استسقاء

روایت شده پس از آن که مأمون آن حضرت را به ولایتعهدی منصوب کرد مدتی باران نبارید، بعضی از اطرافیان مأمون و دشمنان آن حضرت میگفتند: بنگرید آنگاه که علی بن موسی نزد ما آمد و ولایتعهد شد باران قطع گردید - تا آنجا که گوید: - در روز دوشنبه برای طلب باران آن حضرت به صحرا آمد و مردم منگریستند، ایشان بالای منبر رفت پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

پروردگارا! تو حق ما اهل بیت را بزرگ داشتی، و هم چنان که دستور دادی به ما متوسل شده و خواستار فضل و رحمت گردیدند، و امید احسان و نعمت را دارند، پس بارانی نافع و شامل، که کند نبوده و ضرری بدنبال آن نباشد، را نازل فرما، و ابتداء باران بعد از آن که ایشان به منازل و مکانهای خود رسیدند، باشد.

۴ - ادعیه آن حضرت در زوال اندوهها و دفع شدائد  
برای کارهای مهم  
برای رفع غم و اندوه  
برای کسی که دچار مشکلی میگردد  
برای دفع بلا

(۲۷) دعای آن حضرت

در کارهای مهم

بنام خداوند بخشنده مهربان، پروردگارا گناهانم چهره ام را نزد تو سیاه نموده و مرا از شایستگی شمول رحمتت باز داشته، و از غفران و بخششت تو دور نموده است.

و اگر به نعمتهایت چنگ نمزدم و به خواندنت پناهنده نمگردیدم، و به آنچه گناهکارانی همانند من و خطاکارانی چون من را بدان بشارت داده ای، و ناامیدان از رحمتت را با این گفته ات وعده دادی که: " ای بندگان گناهکارم از رحمت الهی ناامید نباشید، بدرستی که خداوند تمامی گناهان شما را میبخشد، و او آمرزنده و مهربان است "، و ناامیدان از رحمتت را بر حذر داشته و فرمودی: " از رحمت پروردگارشان جز گمراهان ناامید نیستند. "

آنگاه به مهربانیت مرا به خواندنت فرا خوانده و فرمودی: " مرا بنخوانید که شما را اجابت میکنم، بدرستی که کسانی که از عبادتم سرپیچی کنند ذلیلانه وارد جهنم میشوند. "



خداوندا! اگر چنین نبود یأس بر من مسلط میشد و ناامیدی از رحمت مرا فرا میگرفت، خدایا به کسی که گمان نیکو به تو دارد وعده پاداش، و برای هر که گمان بد به تو دارد عقابت را مهیا ساخته ای. بارالها! گمان نیکویم به تو در رهائیم از آتش دوزخ و در گذشتن از لغزشم و بخشش خطایم، مرا پر توان نگاه داشته است، خدایا سخن تو حق است که هیچ تخلف و تبدیلی در آن نیست و فرمودی: " روزی که هر گروهی را بنام رهبرش میخوانیم"، و آن روز روز بر انگیختن است، آنگاه که در صور دمیده شده و آنچه در قبرها است بر انگیخته میشوند. خدایا! وفادار مانده و گواهی مدهم و اقرار میکنم، انکار نکرده و منکر نیستم، و در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار میگویم که تو خدایی هستی که جز تو پروردگاری نیست، یگانه بوده و شریکی نداری، و محمد بنده و فرستاده توست.

و این که علی امیر مؤمنان، آقای جانشینان، و وارث علم پیامبران، پرچمدار دین و نابود کننده مشرکین، و مشخص کننده منافقین، و جهادگر با خارج شدگان از دین، امام و حجت من و دستاویز و راهبرم، و دلیل و رهنمایم میباشد، و کسی است که به اعمالم هر چند پاکیزه باشد اطمینان نداشته، و آنها را نجات بخش نمودم، جز با ولایت او و رهرو بودن در راه او، و اقرار به فضائلش و پذیرش از حاملانش و تسلیم به راویانش.

و به جانشینان او از فرزندانش اقرار دارم، که امامانم و حجت‌هایم،  
و دلائل و رهنمایان، و پرچمداران و راهبران و آقایان و نیکان میباشند، به  
پنهان و آشکار، و ظاهر و باطن، و غائب و آشکار، زنده و مرده آنان ایمان  
دارم، در آن شك و ریبی نبوده و تغییری در آن نیست.  
خداوندا! در روز برانگیخته شدن و در محشر مرا با امامت آنان  
فرا خوان، و ای مولایم از آتش دوزخ مرا به سبب آنان رهایی بخش، اگر چه  
مرا از نعمتهای بهشت بهره مند نمسازی، بدرستی که اگر مرا از آتش رها  
نمایی از رستگاران مباشم.  
پروردگارا! در این روز هیچ اعتماد و امید و پناه و ملجأ و مأوایی، جز  
کسانی که به سوی تو به آنان متوسل شدم، ندارم، و نزدیکی مسجویم به  
پیامبرت محمد، آنگاه به علی امیر مؤمنان و زهرا برترین بانوی جهان،  
و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی  
و حسن و کسی که بعد ایشان است و راه را منمایاند، و از فرزندانش  
پوشیده بوده و امت چشم امید به او دارند.  
خداوندا! آنان را در این روز و روزهای بعد پناهم از رنجها و  
تکیه گاهم در سختیها قرار ده، و بوسیله آنان مرا از شر هر دشمن و طغیانگر  
و تجاوزگر و فاسق نجات ده، و نیز از شر آنچه بدانم و آنچه نمیدانم،  
و آنچه از من پوشیده است و آنچه مبینم، و از شر هر جنبنده ای که  
پروردگارا زندگیش بدست توست، بدرستی که تو در راه مستقیم قرار داری.

بارالها! به سبب تو سلم به سوی تو به آنان، و نزدیکی جستیم به محبت ایشان، و پناهندگیم به امامت آنان، در این روز درهای روزیت را بر من بگشای و رحمتت را بر من فرو ریز، و مرا در میان خلقت محبوب ساز، و از بغض و دشمنیشان در امان دار، بدرستی که تو بر هر کار قادری. خداوندا! برای هر توسل کننده ای ثواب و برای هر شفاعت کننده ای حقی است، پس از تو میخواهم به حق کسی که او را وسیله ام به سوی تو قرار داده و پیشاپیش حاجتھایم ذکر نمودم، این که برکت این روز، این ماه و این سال را به من بنمایانی.

بارالها! آنان پناهان و یاری کنندگان من در سختی و راحتی، و سلامتی و بلا، و خواب و بیداری، و توقف و کوچ، و مشکلات و آسانها، و پنهان و آشکار، و صبح و شام، ماندن و حرکت کردن، و برون و درون، مباشند. خداوندا! پس به حق آنان مرا از فیضت محروم نکن، و امیدم از رحمتت را قطع ننما، و از رحمتت مأیوسم نساز، و مرا به بسته شدن درهای روزی و راه های آن مبتلا نکن، و از جانب خود گشایشی زود رس برایم مقرر کرده و از هر سختی راه رهایی، و برای هر گشایش راه دست یابی بدان را برایم آماده نما، تو مهربانترین مهربانانی، و درود خدا بر محمد و خاندان پاکیزه اش باد، پروردگار جهانیان اجابت کن.

(۲۸) دعای آن حضرت

در رفع غم و اندوه

پروردگارا! تو محل وثوق من در هر سختی، و امیدم در هر مشکلی  
مباشی، و در هر امری که بر من وارد میشود زاد و توشه ام تو هستی، چه  
بسیار مشکلاتی که قلبها را ناتوان و چاره اندیشی را ضعیف، وامور را دشوار،  
دور را نزدیک، و راستگو در آن مخدول، و دشمن در آن شاد مگردد،  
و آن را با تو در میان گذارده و شکایت آن را به تو نمودم، در حالی که در آن تنها  
امیدم به تو بوده، و تو گشایش عطا کرده و مشکل را بر طرف نموده و مرا  
کفایت کردی.

پس تو دهنده هر نعمت، و صاحب هر حاجت، و منتهای هر امید  
مباشی، پس سپاس فراوان بر تو و برترین منت از آن توست، به نعمت تو  
کارهای نیک کامل مگردد.

ای شناخته شده ای که با کارهای نیک شناخته شده ای، و ای کسی که  
به کار نیک موصوف گردیده ای، مرا از کارهای نیکت بهره مند ساز تا از  
کار نیک غیر تو بی نیاز گردم، به رحمت ای مهربانترین مهربانان.

(۲۹) دعای آن حضرت

برای کسی که دچار مشکلی مگردد

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: هر که از طرف پادشاه یا دشمن حسودی دچار مشکل گردد، روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه گرفته و عصر جمعه شب شنبه دعا بخواند، و در دعایش بگوید:  
پروردگارا! ای آقایم ای آقایم ای آرزویم، ای امیدم، ای تکیه گاهم،  
ای پناهم، ای حراست کننده ام، ای حفاظت کننده ام، ای افتخارم، به تو ایمان  
آورده و تسلیم تو گردیدم، و بر تو توکل نمودم، و در گاهت را کوییده و به  
کنار خانه ات فرود آمدم و به دستاویزت چنگ زده و از تو یاری میخواهم.  
به تو پناه برده و به تو التجاء مجویم، و بر تو توکل نموده، و به سویت  
پناهنده ام، و به تو در تمامی کارهایم پناه مآورم، و تو پناهم و تکیه گاهم  
و تو ملجأ و امیدم هستی.

و تو خدای من پروردگارم بوده و معبودی جز تو نیست، پاك و منزهی  
و سپاس مخصوص او است، کار بدی انجام داده و به خود ظلم کردم، پس بر  
محمد و خاندانش درود فرست و مرا بیامرزد و مورد رحمت قرار ده،  
و دستهایم را گرفته و مرا نجات داده و موفق دار و محافظت بنما، و در شب  
و روز و صبح و شام و سفر و حضر مرا رعایت نما.

ای بخشنده ترین بخشندگان و کریمترین کریمان، و عادلترین حاکمان،  
و ای پروردگار اولین و آخرین، و ای فرمانروای روز جزا، و ای مهربانترین  
مهربانان، ای زنده ای پایدار، ای زنده ای که نمیرد، ای زنده ای که  
معبودی جز تو نیست.

به حق محمد ای خدا، به حق علی ای خدا، به حق فاطمه ای خدا، به حق  
حسن ای خدا، به حق حسین ای خدا، به حق علی ای خدا، به حق محمد ای  
خدا.

حسن بن محبوب گوید: این دعا را بر امام رضا (علیه السلام) عرضه داشتم،  
و این عبارات را اضافه فرمودند:

به حق جعفر ای خدا، به حق موسی ای خدا، به حق علی ای خدا، به حق  
محمد ای خدا، به حق علی ای خدا، به حق حسن ای خدا، به حق حجت  
و خلیفه ات در شهرهایت ای خدا.

بر محمد و خاندانش درود فرست و هر که از او مترسم را در اختیار  
خود گیر - و نام او را مبرد - سختی او را آسان، و در اختیار گرفتنش را بدون  
دشواری قرار ده، تنفر قلبش را از من دور دار، و شرش را از من باز گیر.  
بدرستی که خدایا به تو پناه برده و به تو متوسل مباشم، و به تو اطمینان  
داشته و اعتماد میکنم و بر تو توکل منمایم، پس بر محمد و خاندانش  
درود فرست و آن را از من دور دار، تو فریادرس فریادرسان، پناه پناهندگان،  
و مهربانترین مهربانانی.

(۳۰) دعای آن حضرت  
برای دفع بلا  
نیرو و توانی جز به اراده خداوند بر تر و والاتر نیست.

۵ - ادعیه آن حضرت در قضاء حوائج واداء دین

برای قضاء حوائج

برای قضاء حوائج

برای قضاء حوائج

برای قضاء حوائج با توسل به قرآن

برای قضاء حوائج

برای اداء دین



(۳۱) دعای آن حضرت

برای قضاء حوائج

ای سرپرستم در مشکلاتم، و ای صاحب نعمت من، و ای پروردگارم  
و پروردگار ابراهیم و اسحاق و یعقوب، ای پروردگار کهیعض و یس و قرآن  
حکیم.

از تو میخواهم ای بهترین کسی که از او حاجت خواسته شده، و ای  
بهترین کسی که خوانده شده، و ای بخشنده ترین عطا کننده، و ای بهترین  
امید داشته شده، از تو میخواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی.

(۳۲) دعای آن حضرت

در قضاء حوائج

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر که حاجتی دارد که قادر بر  
آن نیست، به خداوند بزرگ عرضه دارد - تا آنجا که فرمود:

روز چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه گرفته، و در روز جمعه  
سرش را با گل خطمی مشوید، و بهترین لباسش را پوشیده و بوی خوش  
استعمال میکند، آنگاه به شخص مسلمانی در حد توانش صدقه مدهد،  
و زیر آسمان مرود بگونه ای که چیزی بین او و آسمان مانع نباشد، آنگاه  
رو به قبله نموده و دو رکعت نماز مگذارد.

در رکعت اول يك بار سوره حمد و پانزده بار سوره توحيد را  
مخواند، آنگاه به رکوع رفته و آن را پانزده بار مخواند، سپس سر برداشته  
و پانزده بار مخواند، به سجده رفته و پانزده بار مخواند، پس از سر  
برداشتن و در سجده دوم نیز پانزده بار سوره توحيد را مخواند، در رکعت  
دوم نیز چنین میکند، آنگاه تشهد خوانده و سلام مگوید و پانزده بار سوره  
توحيد را مخواند.

آنگاه به سجده رفته و این عمل را تکرار میکند، آنگاه گونه راستش  
را روی زمین مگذارد و عمل را تکرار میکند، و گونه چپ را بر زمین  
منهد و عمل را مجددا ادامه مدهد.

آنگاه سر به سجده نهاده و با حالتی گریان مگوید:

ای بخشنده ای بزرگوار، ای یگانه ای یکتا، ای بی نیاز، ای کسی که  
زائیده نشده و نمزاید و کفو و همتائی ندارد، ای کسی که این چنین بوده  
و کسی همانند او نیست، گواهی مدهم که هر معبودی غیر از تو، از عرش  
تا زمینت، باطل میباشد.

ای عزیز کننده هر خوار شده، و ای ذلیل کننده هر عزیز، مشکلم را  
مدانی، پس بر محمد و خاندانش درود فرست و مشکلم را حل کن.  
آنگاه گونه راست را روی زمین گذارده و عمل را تکرار مکنی،  
و سپس گونه چپ را بر زمین نهاده و عمل را مجددا تکرار مکنی.

(۳۳) دعای آن حضرت

برای قضاء حوائج

از مقاتل بن مقاتل روایت شده: به آن حضرت عرضه داشت: فدایت شوم دعائی برای قضاء حوائج به من تعلیم فرما؟ فرمود:  
هر گاه حاجت مهمی به سوی خداوند داشتی غسل کرده و بهترین لباست را بپوش و مقداری بوی خوش استعمال کرده و زیر آسمان برو، و دو رکعت نماز گذار، نماز را آغاز کرده و سوره حمد را بخوانی و سپس پانزده مرتبه سوره توحید را قرائت مکنی، آنگاه به رکوع رفته و پانزده مرتبه این سوره را بخوانی، و مانند نماز جعفر طیار ادامه مدهی، غیر از آن که در این نماز قرائت پانزده مرتبه میباشد، بعد از نماز به سجده رفته و مگوئی:

پروردگارا! هر معبودی جز تو از عرش تا زمین باطل میباشد، بدرستی که تو خداوند حق آشکاری مباشی، این حاجت مرا بر آور، همین لحظه، همین لحظه، و در این مورد اصرار مکنی.

(۳۴) دعای آن حضرت

برای قضاء حوائج با توسل به قرآن

از آن حضرت روایت شده: هر گاه امر شدیدی بر تو عارض شد دو رکعت نماز بگذار، در یکی از آنها سوره حمد و آیه الکرسی، و در رکعت دوم سوره حمد و سوره قدر را بخوان، پس قرآن را بالای سر خود قرار داده و بگو:

پروردگارا! به حق کسی که او را به سوی خلقت فرستادی، و بحق تمام آیاتی که در آنست، و بحق کسانی که در قرآن ایشان را مدح و توصیف نموده‌ای، به حق تو بر آنها، و کسی را آگاه تر به حق تو از خودت نمشناسیم.

ای آقایم ای خدا - ده بار، به حق محمد - ده مرتبه، به حق علی - ده بار، به حق فاطمه - ده بار.

و نام هر يك از امامان بعد از او را برده و بحق آنان خداوند را ده بار سوگند ده، تا این که به امام زمان خودت برسی، از جایگاهت بر نمخیزی مگر این که حاجتت بر آورده شده باشد.

(۳۵) دعای آن حضرت

برای قضاء حوائج

از آن حضرت روایت شده: دو رکعت نماز خوانده، در هر رکعت يك بار سوره حمد و سیزده بار سوره قدر خوانده شود، پس از فراغ به سجده رفته و گوید:

پروردگارا! ای بر طرف کننده هم و زائل کننده غم، و اجابت کننده دعای بیچارگان، ای مهربان در دنیا و در آخرت، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا مشمول رحمت بگردان، رحمتی که به آن غضب و سختت خاموش شده، و مرا از رحمت غیر تو بی نیاز گرداند.  
سپس گونه راستش را بر زمین قرار داده و گوید:

ای ذلیل کننده هر جبار کینه توز، و ای عزیز کننده هر ذلیل، سوگند  
به حق تو که در این امر طاقتم به پایان رسیده، پس در این امر گشایش عطا فرما.  
سپس گونه چپش را روی زمین نهاده و همین سخن را مگوید، آنگاه به  
سجده رفته و این ذکر را تکرار منماید، خداوند غم او را بر طرف  
و حاجتش را بر مآورد.  
(۳۶) دعای آن حضرت

برای اداء دین

از امام جواد (علیه السلام) روایت شده: شخصی نزد امام رضا (علیه السلام) آمده  
و گفت: ای فرزند رسول خدا، فرزندان بسیار داشته و دینی بر گردن دارم  
و دچار مشکل شده ام، دعائی به من بیاموز که هر گاه خدا را بدان دعا بخوانم  
خداوند روزی به من عنایت فرماید، فرمود: ای بنده خدا وضو بگیر و آن را  
زیبا به عمل آور، سپس دو رکعت نماز بجا آور، که رکوع و سجده آن را کامل  
انجام دهی، سپس بگو:

ای بخشنده ای بزرگوار، ای یکتا ای بزرگوار، به تو روی میکنم با  
محمد پیامبرت پیامبر رحمت، ای محمد ای رسول خدا من با تو به سوی خدا  
پروردگارت و پروردگار هر چیزی روی کرده ام، که بر محمد و خاندانش  
درود فرستی.

و از تو نسیمی از رحمتت و پیروزی آسان و روزی گسترده میخواهم،  
که پراکندگی ام را به اجتماع مبدل و دینم را اداء کرده، و با آن به خانواده ام  
کمک نمایم.

٦ - ادعیه آن حضرت در رفع  
خطرات و شر دشمنان  
برای پوشیده ماندن از دشمنان  
در دفع شرور  
در دفع شر دشمنان  
در دفع دشمن، به نام رقعة الجیب  
در احتراز  
در احتراز از دشمنان  
در دفع دشمن

(۳۷) دعای آن حضرت

در پوشیده ماندن از دشمنان

مولایم! به تو تسلیم شده و جانم را به تو تسلیم میکنم، و در تمام کارهایم بر تو توکل منمایم، و من بنده تو پسر دو بنده توام، مرا از شر مخلوقات در پوشش خودت پوشیده دار، و به منتت از هر اذیت و بدی مرا در امان دار، و به قدرتت شر هر شروری را از من دور نما.

پروردگارا! هر که نسبت به من مکر ورزد یا قصد بدی نسبت به من دارد، آن را به خودش برگردانده و از تو در مقابل او یاری میخواهم، و از او به نیرو و توان تو پناه میبرم، و اگر یاور من هستی دستهای ستمکاران را از من بازدار، معبودی جز تو نیست ای مهربانترین مهربانان و پروردگار جهانیان. از تو میخواهم کفایت کردن اذیتها، و نیز عافیت و شفاء و یاری بر دشمنان، و توفیق بر آنچه ای پروردگار دوست داشته و از آن خشنود مباشی، ای پروردگار جهانیان، ای فرمانروای آسمانها و زمینها، ای پروردگار محمد و خاندان پاک و پاکیزه اش - بر تمامی آنان درود باد.

### (۳۸) دعای آن حضرت

در دفع شر

بنام خداوند بخشنده مهربان، معبود حقی جز خدای بزرگ نیست، یگانه بوده و شریکی ندارد، وعده اش را متحقق ساخت و بنده اش را یاری نمود، و لشکریانش را پیروز کرد، و دشمنان را فراری داد، فرمانروایی از آن او است و ستایش مخصوص او میباشد، و حمد و ستایش سزای پروردگار جهانیان است.

صبح و شام در حمایت خداوند که زوال ندارد، و پناه او که مورد حمله قرار نمیگیرد، و عزت الهی که ذلت ندارد، و حزب او که شکست نمخورد، و لشکر او که فرار نمکند، و حریم او که در امنیت قرار دارد، میباشد.

به خدا پناه برده، و به یاد او هستم، و از او یاری میجویم، و عزت میخواهم، پناهنده به اویم، و از او کمک میخواهم و نیرو مطلبم، و به یاری او بر دشمنانم پیروز مشوم، و به جلال و کبریای الهی بر آنان غالب مگردم، و به نیرو و توان او آنان را سرکوب کردم، و از او بر علیه ایشان یاری میخواهم.



و کارم را به خدا سپردم و او مرا کافی است و بهترین نگاهبان میباشد،  
منگری که آنان به تو چشم دوخته اند ولی تو را نمیبینند امر الهی تحقق  
پذیرفت، حجت الهی چیره شد و عذاب او بر دشمنان فاسق خدا و لشکریان  
شیطان متحقق گردید.

آنان جز آزار ضرری به شما نخواهند رساند، و اگر با شما نبرد کنند  
فرار کرده، و یاری نمگردند، ذلت و خواری برای آنان مقرر شده و هر  
کجا یافت شوند گرفته شده و به قتل میرسند، با شما جز در قلعه های محکم  
یا از پشت دیوارها نمجنگند، در بین خود شان اختلاف بسیار دارند ولی  
تو آنان را متحد مینداری، در حالی که قلبهایشان در تضاد است، چرا که  
آنان گروهی نادان هستند.

با پناه محکم خود را در پناه قرار دادم، از اینرو نمیتوانند بر آن  
غالب شده و نمیتوانند راهی برای نابودیش بیابند، به رکن محکمی پناه  
برده، و در جایگاه بلندی مأوا گرفته، و به دستگیره روشنی متمسک شده،  
و در سپر محکم الهی پناه گرفته ام، و در یاری امیر مؤمنان قرار داشته و به  
حرز سلیمان بن داود و انگشتر او به خدا پناه مآورم.

من در هر کجا که باشم در آرامش و اطمینان قرار دارم و دشمنم در سختیها سرگردان است، در ذلت و خواری قرار داشته و رنج و بدبختی بر او فرو مریزد، حفاظت الهی را در اختیار داشته و در پناه او قرار دارم و نگاهبانی او حافظ من است.

وتاج کرامت الهی را بر سر داشته و به شمشیر عزت الهی که کندی در آن نیست خود را وابسته ساخته ام، و از چشمان دشمنان نظاره گر خود را مخفی داشته و از گمانهای بدشان دور شده و در امان مباشم و به جلالت الهی از دشمنانم رهایی یافته ام.

از اینرو آنان در مقابلم خاضع و از من فرار میکنند، همان گونه که خران از شیر درنده مگریزند، به یاری خداوند که معبود حقی جز او نیست دستانشان از دست یا بی به من کوتاه، دیدگانشان از دیدار من کور، زبانشان از یاد من لال، عقولشان از درک معرفت من کوتاه میباشد، دلهاشان ترسان، اندامشان و جانها شان از ترس من لرزان است.

ای خداوند، ای که معبود حقی جز تو نیست، لشکریانشان را فراری، عزتشان را نابود کن، و آنان را سرافکنده گردان، و دیدگانیشان را کور نما، تا در برابر من خاضع شده و لشکریانشان پشت کرده و فرار کنند، آن گروه متفرق شده و فراری میشوند، بلکه قیامت سرانجامشان است و عذاب آن بسیار دردناک میباشد، و وقوع آن حتمی است و ناگهانی فرامرسد. بوسیله برتری و قدرتی که علی (علیه السلام) جنگجو و پائین آورنده پرچمهای کفر و نابودکننده ستمگران با آن برتری مجست، برتری مجویم، و به نامهای نیکوی الهی و کلمات برتر او در پناه خدا قرار مگیرم، و به قدرتی بسیار و امر الهی بر دشمنانم غالب مگردم، آنان را ذلیل و خوار کرده و سرافکننده مگردانم، که در برابرم خاضع و فروتن شوند.

دشمنانم ناامید و مخالفانم نابود، و من تأیید شده و پیروز و غالب و خرسندم باشم، بر اساس تقوی عمل کرده و به دستگیره محکم الهی و ریسمان محکم او آویخته شده ام، از اینرو کید حیلہ گران، و حسد حسودان هرگز به من نمرسد، کسی مرا نمیبیند و بر من غالب نمگردد.

بگو من پروردگارم را خوانده و شریکی برای او قرار ندم، ای  
تفضل کننده از تو میخواهم که امنیت و سلامتی در نفس و جانم و رهایی از  
دشمنانم را عنایت کنی، و بین من و شر آنان با فرشتگان عذابت که به  
فرمانت عمل کرده و تخلف نمکنند و در انتظار فرمان تو هستند، فاصله  
بیندازی، و مرا به لشکریان بسپارت و فرشتگان در گاهت یاری نمایی.  
تا آنان را با دلائل روشن پاسخ گفته، و با سنگهای نابود کننده نابود  
سازیم، با شمشیر برنده بر آنان حمله بریم، و تیرهای بلا و آتشبار برایشان  
فرو ریزیم، و از هر طرف مورد حمله قرار گیرند، و خوار شده و عذاب درد  
ناک در انتظارشان است.

به فضیلت بسم الله الرحمن الرحيم و طه و یس و ذاریات و طواسین  
و حوامیم بر آنان حمله بریم، و نیز به فضیلت کهیعص، که به کاف آن  
کفایت شده و به هاء هدایت گردیده، و به یاء یسر و آسانی مقرر کرده، و به  
عین علو و برتری یا بیم، و به صاد به صداقت بگوئیم که معبودی جز تو  
نیست.

و نیز به نون و قلم و آنچه منویسد، و به جایگاههای ستارگان، و به  
کوه طور و کتاب نوشته شده، در کاغذی باز، و به خانه ساخته شده و سقف بر  
افراشته و دریای خروشان، بدرستی که عذاب الهی تحقق میابد، و راه  
رهایی از آن نیست.

پس فرار کرده و روی گرداندند، و در شهرهاشان ترسان باقی ماندند، و حق غالب و آنچه مدانستند باطل گردید، و مغلوب شده و ذلیلانه باز گشتند، و ساحران بر زمین افتاده، و خداوند از تحقق اعمال زشت آنان جلوگیری کرد و عذاب دردناک بر خاندان فرعون فرود آمد، و مکر کردند و خداوند نیز مکر کرد و او بهترین مکر کنندگان است. کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم بر علیه شما متحد شده اند پس بترسید، ایمان آنان افزون گشت و گفتند: خداوند ما را کافی است و او بهترین نگاهبانان است، و همراه نعمت الهی باز گشته و با فضلی که بدی در آن راه ندارد، و رضای الهی را طالب بوده و خداوند دارای فضل بزرگ است.

پروردگارا! از وساوس شیطان و حضور آنان به تو پناه میبرم، خدایا از شر آنچه مترسم و در هراسم به تو پناه میآورم، و امور خیری که نزد توست را خواهانم، پس خداوند آنان را کفایت کرده و او شنوای داناست، و نیرو و توانی جز به اراده او نیست.

جبرئیل از طرف راست، و میکائیل از طرف چپ، و حضرت محمد پیشاپیش من، و خداوند حافظ و نگاهبان من است، آنان و شیطان رانده شده را از من دور مدارد، ای آن که بین دو دریا مانع قرارداد، بین من و دشمنانم مانع ایجاد کن تا بدی به من نرسانند.

بین خود و آنان پوشش و حجاب الهی، که بوسیله آن از آزار فراعنه در امان بود، را قرار دادم، و هر که در حفظ الهی باشد محفوظ است، کسی مرا کفایت میکند که اموری را کفایت منماید که در توان کسی نیست، و از پیشاپیش و از پشت سر موانعی را ایجاد کن و ما را از دید آنان پوشیده دار تا ما را نبینند.

خداوندا! پوششهای حفاظتی خود را که بادها آن را درهم نکوبد، و نیزه ها آن را درهم ندرد، را بر من قرار ده، و مرا از شر آنچه از آن مترسم در امان دار، به حق روح القدس که بر هر که قرار گیرد از دیدگان بینندگان در امان بوده و جایگاه بلندی در قلوب مردم پیدا میکند.

به حق اسماء حسنایت و کلمات برترت مرا موفق کن به آنچه از خیر دنیا و آخرت آرزومندم و صلاح من در آنست، و شر قلبهایشان و آنچه در آن پنهان مدارند را به سوی خیری که تنها در توان توست، منحرف نما.

خداوندا! بدرستی که تو مولای من مباشی، به تو پناه برده و تو پناهگاه منی، ای که گردنهای جباران و ستمگران در مقابلش فروتن و خاضع مگردد، به تو پناه مآورم، پس خدایا مرا از خواریت و آشکار نمودن اسرار، و فراموشی یادت و روی گرداندن از شکرت، مصون دار، من در شب و روز و خواب و بیداری در حفاظت توام، یادت شعارم و ثنایت ورد زبانم است.

خداوندا! وحشتم پناهنده به تو گردیده تا از غضب و عذابت در امان ماند، پس حفاظتت را بر من قرار ده و عنایتت را روزیم گردان، به رحمت ای مهربانترین مهربانان، ای پروردگار جهانیان اجابت کن، اجابت کن.

(۳۹) دعای آن حضرت

در دفع شر دشمنان

روایت شده: هنگامی که امام رضا (علیه السلام) به شهادت رسیدند در لباس آن حضرت این تعویذ پیدا شد، در آخر آن چنین نوشته شده بود که از پدرانش روایت شده که جدشان علی (علیه السلام) این تعویذ را برای دفع شر دشمنان به کار برده و در غلاف شمشیرش قرار داشت، و در آخر آن نامهای الهی است، و آن حضرت بر فرزندان و خاندانش شرط کرده که آن را بر علیه کسی نخوانند، چرا که هر که این دعا را بخواند دعایش محجوب نمماند:

پروردگارا! به تو آغاز کرده و از تو یاری میجویم، و به محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - روی میآورم، پروردگارا دشواری آن و هر دشواری را برایم آسان گردان و این مشکل و تمام مشکلات را برایم بر طرف گردان، و رنج آن و هر رنجی را کفایت فرما.

دوستی و محبتش را روزیم فرموده، و ضرر و رنجش را از من دور دار،  
تو آنچه مسخواهی را محو و اثبات مکنی و ام الکتاب در نزد توست، آگاه  
باشید که هیچ خوف و حزنی برای اولیاء الهی نمباشد.  
ما فرستادگان پروردگارت مباحثیم، و آنان هرگز به تو نمرسند، طه  
حم، نمنگرند، و در گردنهایشان غل و زنجیرهایی قرار دادیم که  
تا گوشهایشان مآید، از پیشاپیش آنان و از پشت سرشان موانع قرار دادیم که  
آنان را میپوشاند پس آنان نمنگرند.  
اینان کسانی هستند که خداوند بر قلبها و گوشها و دیدگانشان مهر  
نهاده و اینان غافلاند، شکی نیست که خداوند به پنهان و آشکار شان  
آگاه است و به زودی شرشان را کفایت میکند و او شنوا و داناست، و مبینی  
آنان به تو منگرند در حالی که نمبینند.  
کرنند، لالند، کورند، پس باز نمگردند، طسم این آیات کتاب آشکار  
است، شاید تو جانت را به خاطر ایمان آنان از بین ببری، اگر بخواهیم از  
آسمان برای آنان آیه ای نازل مکنیم که در مقابل آن خاضع شوند.



نامها:

خداوندا! از تو میخواهم به دیده ای که نمخوابد، به عزتی که مورد سوء قصد قرار نگیرد، و به فرمانروایی که ستم نمکند، و به نوری که خاموش نمیشود، و به چهره ای که پوسیده نمیشود، به زنده ای که نمیرد، و به قدرتی که مغلوب نمگردد، به جاودانگی که فنا ندارد، و به نامی که رد نمیشود، و به ربوبیتی که ذلیل نمگردد، بر محمد و خاندانش درود فرست و این کار را برایم انجام ده. و حاجتت را ذکر مکنی انشاء الله انجام میشود.  
(۴۰) دعای آن حضرت

در دفع دشمن، به نام رقعة الجیب از یاسر خادم روایت شده: هنگامی که امام به قصر حمید بن قحطبه رفت لباس خود را در آورد، و به حمید داد - تا آنجا که گوید: گفتم: فدایت شوم کنیز کاغذی را در لباس تو یافته آن چیست؟

فرمود: ای حمید این تعویذی است که از آن جدا نمشویم، گفتم: اگر مرا بدان مفتخر گردانی، فرمود: این تعویذی است که هر که آن را در لباسش نگاه دارد بلاء از آن دور بوده، و در مقابل شیطان رانده شده او را نگاه مدارد:

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خدا، من از تو به خداوند پناه میبرم اگر پرهیزکار بوده یا نباشی، به خداوند شنوای بینا، چشم و گوشت را گرفتم، تو قدرتی بر من و نه بر گوش و چشم و مو و پوست و گوشت و خون و مخ و رگها و استخوانها و اموال و آنچه خداوند به من روزی کرده، نداری. بین خود و توبه پوششی که پیامبران الهی با آن از حملات جباران و فراعنه خود را پوشیده مداشتند، خود را پوشیده داشتیم، جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ، و اسرافیل از پشت سر، و حضرت محمد پیشاپیش من قرار دارند، و خداوند بر من آگاه بوده و تو و شیطان را از من باز مدارد.

خداوندا! جهالت او بر صبر تو غالب نمگردد تا مرا فریب داده یا خفیف شمرد، خداوندا به تو پناه آورده ام، خدایا به تو پناه آورده ام، خدایا به تو پناه آورده ام.

و در روایتی چنین آمده:

بنام خداوند بخشنده مهربان، اگر پرهیزکار مباشی به تو به پروردگار پناه مبرم، دور شوید و سخن نگوئید، شر گوش و چشم تو را با گوش و چشم الهی دفع نمودم، و نیرو و توانت را به نیرو و توان الهی دفع کردم، که بین من و تو مانع مشود، آنگونه که پیامبران و رسولانش را از شر فرعونها و قدرتشان محافظت کرد.

جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ، و محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - پیشاپیش، و خداوند مرا در احاطه خود دارد، مانع آسیب تو شده و بین من و تو با نیرو و توانش مانع مگردد، خداوند مرا کافی است و او بهترین نگاهبان است، آنچه خداوند بخواهد واقع شده و آنچه در مشیت او نباشد انجام نمیگیرد.

و آیه الکرسی را منویسد، و سپس لا حول ولا قوة الا بالله، و آنگاه آن را با خود حمل میکند.

(۴۱) دعای آن حضرت

در احتراز

بنام خداوند بخشنده و مهربان، ای که شبیهی نداشته و مثالی برای او

نیست، تو خدایی هستی که معبودی جز تو نیست، و آفریدگاری جز تو  
نمباشد، مخلوقین را فانی نموده و خود جاودانه ای، از کسانی که عصیان  
را میکنند در مگذری و خشنودیت در بخشش است.

(۴۲) دعای آن حضرت

در احتراز از دشمنان

دعای آن حضرت در زمانی که مأمون برایشان غضب کرده بود

و آرام شد:

به خدا آغاز کرده و به او یاری مسجویم، و به محمد - که درود خدا  
بر او و خاندانش باد - روی مأورم، پروردگارا سختی تمام کارهایم را  
آسان فرما، و رنج آنها را بر طرف ساز، بدرستی که تو آنچه بنخواهی را محو  
و اثبات میکنی، و ام الکتاب نزد توست.

(۴۳) دعای آن حضرت

در دفع دشمن

از آن حضرت روایت شده: هر گاه یکی از شما خواست بر علیه

دشمنش دعا کند، بگوید:

خداوندا! او را به دردی که مشابه ندارد مبتلا کن، و احترامش را زائل  
ساز.

۷ - ادعیه آن حضرت در درمان  
بیماری ها و آنچه به آن ارتباط دارد  
در تعویذ برای هر درد و خوف  
در تعویذ برای هر درد  
برای رفع دردها  
برای تمامی بیماری ها  
برای بیماری تب  
برای بیماری تب  
برای بیماری ثلول  
برای بیماری ثلول  
برای بیماری خنازیر  
برای بیماری سل  
برای درد شقیقه  
در تعویذ برای زنان حامله در مقابل انسانها و جنبنندگان  
برای دفع سحر  
برای دفع عقرب و مار  
برای رد گمشده

(۴۴) دعای آن حضرت

در تعویذ برای هر درد و خوف

حسین بن علی بن یقظین گوید: این تعویذ را از امام رضا (علیه السلام) گرفتم و فرمود: آن تعویذی است جامع و مانع و حرز و امان است از هر درد و خوف: بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خدا در آنجا بمانید و سکوت کنید، از تو به خداوند پناه میبرم، پرهیزکار باشی یا نباشی، به گوش و چشم الهی گوشها و چشمهایتان را بسته ام، و به نیروی الهی نیروی شما را مهار نموده ام. شما قدرتی بر فلان پسر فلان و فرزندان و اموال و خانواده اش ندارید، بین شما و او به پوشش نبوت که با آن از حملات فراعنه خود را پنهان داشتند خود را پوشیده داشتم.

جبرئیل از طرف راست شما، و میکائیل از طرف چپ، و محمد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - و خاندانش پیشاپیش شما، و خدای بزرگ بر شما احاطه دارد، خداوند او و فرزندان و مال و خاندانش را از شما و شیاطین باز مدارد، آنچه خدا بخواهد انجام گیرد و نیرو و توانی جز به اراده خدای برتر و والاتر نمباشد.

پروردگارا! برد باری او بر صبر تو غالب نشده و تلاش خودش را در احاطه نمیگیرد، پس بر تو توکل کرده و تو بهترین یاور و سرپرستی،

خداوند تو و فرزندان را ای فلانی به آنچه اولیائش را حراست کرده  
حراست کند، و درود خدا بر او و خاندانش باد.  
و آية الكرسي را تا: " و او برتر و والاتر است " نوشته، سپس منویسی:  
نیرو و قدرتی جز به اراده خدای برتر و والاتر نمباشد و پناهی از  
خدا جز به او نیست و او ما را کفایت کرده و بهترین سرپرست است، دل سام  
في رأس السهباطا لسلسبيلانيها.

(۴۵) دعای آن حضرت

در تعویذ برای هر درد

خالد عبسی گوید: آن حضرت این تعویذ را به من آموخت و فرمود:

این را به برادران مؤمنت آموزش بده که برای هر دردی است:  
به پروردگار زمین و آسمان خود را پناهنده مسازم، خود را به کسی  
که با نام او هیچ دردی ضرر نمرساند پناهنده میکنم، به کسی که نامش  
برکت و شفاست پناهنده مشوم.

(۴۶) دعای آن حضرت

برای رفع دردها

ای پروردگار! ای آقایم! بر محمد و خاندانش درود فرست و آنچه  
میابم را بر طرف فرما.

(۴۷) دعای آن حضرت

برای تمامی بیماریها

زکریا بن آدم مقری که خادم آن حضرت میباشد گوید: روزی امام  
مرا صدا زد و فرمود: بر تمامی بیماریها بگو:  
ای نازل کننده شفا، و ای بر طرف کننده درد، بر بیماریم شفا عنایت  
فرما.

که به اذن الهی شفا میابی.

(۴۸) دعای آن حضرت

برای درد تب

از حسن بن علی و شایع روایت شده که آن حضرت فرمود: چرا  
چهره ات زرد است؟ گفتم: به تب سختی مبتلا شده ام، آن حضرت کاغذ  
و دواتی طلب کرده و نوشتند:  
بنام خداوند بخشنده مهربان ابجد هوز حطی از فلان پسر فلان.



آنگاه نخ طلبیدند، نخ نمداری آوردند، آن حضرت نخ خشکی را طلب کردند، پس نخ را از وسط گره زدند، سپس در طرف راست چهار گره و در طرف چپ سه گره زدند، و بر هر گره ای سوره حمد و سوره ناس و فلق و آیه الکرسی را خواندند، سپس آن را به من داده و فرمود: آن را بر بازوی راست و نه چپ ببند.

(۴۹) دعای آن حضرت

برای درد تب  
کفعمی گوید: به خط آن حضرت یافت شد که: برای تب روی سه ورق کاغذ نوشته میشود:  
در برگه اول نوشته میشود:  
بنام خداوند بخشنده مهربان، نترس تو برتر مباشی.  
و در برگه دوم بعد از: بنام خداوند بخشنده مهربان:  
نترس، از گروه ستمکاران نجات یافتی.  
و در برگه سوم بعد از: بنام خداوند بخشنده مهربان:  
آگاه باش عالم امر و خلق از آن او است، مبارك است خداوند که پروردگار جهانیان است.  
آنگاه بر هر قطعه سه بار سوره توحید خوانده و شخص تب دار هر برگه را در يك روز مبلعد، تا در سه روز انجام شود، که به یاری خدا شفا مییابد.

(۵۰) دعای آن حضرت

برای بیماری ثالول

علی بن نعمان گوید: به امام عرض کردم: فدایت شوم لکه های قرمز (زگیل) بسیاری در بدنم قرار دارد و مرا ناراحت نموده است، از تو میخواهم که مرا چیزی بیاموزی که بهره ام دهد، امام فرمود: برای هر ثؤلول هفت جو بگیر و بر هر جو هفت بار سوره واقعه را تا آیه پنجم بخوان، سپس این آیه را بخوان: " و از تو میپرسند از کوهها، بگو پروردگرم آنها را درهم کوبیده و به اطراف میپراکند و زمین مسطحی میشود که پست و بلندی ندارد."

سپس جوها را یکی یکی بگیر و هر ثؤلولی را با آن مسح کن، پس آن را در پارچه جدیدی نهاده و سنگی در آن قرار ده و در چاه فاضلابی بینداز.

(۵۱) دعای آن حضرت

برای بیماری ثالول

از آن حضرت نقل است: به اولین ستاره ای که در شب ظاهر میشود  
نظر افکن ولی نظرت تیز نباشد، و مقداری خاک بردار و به خود بمال  
در حالی که مگویی:

بنام خدا و به یاری او، مرا مبینی و تو را نمبینم، چشم اندازی  
زشت است، خداوند اثرت را مخفی مدارد، ثالیم را با خودت نابود ساز.

(۵۲) دعای آن حضرت

برای بیماری خنازیر (۱)

ای رؤوف ای مهربان، ای پروردگار ای آقایم.

(۵۳) دعای آن حضرت

برای بیماری سل

از آن حضرت روایت شده: این عودّه برای شیعیان ماست از سل، سه  
بار بگوید:

ای خدا ای پروردگار پرورندگان، و ای آقای آقایان، و ای معبود  
معبودها، و ای فرمانروای فرمانروایان، و ای خالق آسمانها و زمین،

---

۱ - خنازیر غده هائی در بدن میباشد.

مرا شفا ده و از این مرض عافیت عنایت کن، من بنده تو و پسر بنده تو بوده  
و در قبضه قدرت توام و جانم بدست توست.

(۵۴) دعای آن حضرت

برای درد شقیقه

بنام خداوند بخشنده مهربان، پروردگارا قلبهایمان را بعد از آن که  
هدایت کردی منحرف مفرما، و از جانب خودت ما را مشمول رحمت  
بگردان، بدرستی که تو بخشنده ای، پروردگارا تو در روزی که هیچ شکی در  
آن نیست مردم را محشور مسازی، بدرستی که خداوند خلف وعده  
نمکند.

و منویسد:

پروردگارا! بدرستی که تو پروردگاری نیستی که با تو سخن گوئیم،  
و پروردگاری نیستی که نامت از بین برود، و شرکائی نیز نداری که به همراه تو  
حکم نمایند، و پروردگاری قبل از تو نبوده، که ما او را بخوانیم و به او پناه  
جوئیم و در درگاهش تضرع نمائیم و تو را رها کنیم، و هیچ کس  
در آفرینش ما تو را یاری و کمک نکرد تا در تو شک کنیم، معبودی جز تو  
نیست یگانه ای و شریکی نداری، فلان پسر فلانه را سلامتی بخش و بر  
محمد و خاندانش درود فرست.

(۵۵) دعای آن حضرت

در تعویذ برای زنان حامله در مقابل انسانها و جنبندها  
از آن حضرت روایت شده: این تعویذ در کاغذ یا پوستی نوشته  
میشود برای زنان حامله، در مقابل انسانها و جنبندها:  
بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خدا، بنام خدا، بنام خدا، با هر  
سختی آسانی است، بدرستی که با هر سختی آسانی است، خداوند از  
شما راحتی خواسته نه سختی و دشواری، و تا عمرتان تکمیل شده و خداوند  
را در مقابل هدایت نمودنتان تکبیر گفته و بزرگ شمارید و شاید شکر گذار  
شوید.

و هر گاه بندگانم از تو در باره من سؤال کردند من نزدیکم، دعای  
خواننده را هر گاه مرا بخواند اجابت میکنم، پس باید از من اجابت  
دعاهایشان را خواسته و بمن ایمان آورند شاید راه رشد را بیابند، از کارت  
برای شما امری را آماده مسازد، و رشد و هدایت را در کارتان برای شما  
آماده منماید، نیت باید برای خدا باشد و گروهی به انحراف کشیده  
میشوند و اگر بخواهد تمامی شما را هدایت میکند، آنگاه راه را سهل  
و آسان میکند.

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین بهم پیوسته بودند و ما آنها را  
شکافتیم و تمامی اشیاء را از آب زنده قرار دادیم، پس آیا ایمان نمآورند،  
به مکان دوری رفت و درد زایمان او را به زیر درخت خرمایی کشانید،  
گفت: ای کاش تاکنون مرده بوده و به فراموشی سپرده شده بودم.

پس در زیر آن درخت او را ندا کرد که نترس که خداوند در زیر تو چشمه ای قرار داده است، و درخت خرما را تکان بده که خرماهای تازه برایت فرو مریزد، پس بخور و بنوش و چشمانت روشن باشد، و هر انسانی را دیدی بگو برای خدا نذر کرده ام که روزه بگیرم و امروز با فردی سخن نمگویم. خویشاوندانش آمدند که او را ببرند، گفتند: ای مریم کار بسیار زشتی انجام دادی، ای دختر هارون پدرت مرد بد و مادرت زناکار نبود، او به فرزندش اشاره کرد، گفتند: چگونه سخن گوئیم با کودکی که در گاهواره قرار دارد.

گفت: من بنده خدا هستم که به من کتاب داده و مرا پیامبر نموده و هر جا که باشم برکت به همراه دارم و مرا تا هنگام مرگ به نماز و روزه و نیز نیکی به پدر و مادر سفارش کرده است، و مرا ستمگر قسی القلب قرار نداده است، و سلام بر من روزی که متولد شدم و روزی که ممیرم و روزی که زنده برانگیخته مشوم این عیسی بن مریم است.

و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان در مآورد در حالی که هیچ چیز نمدانید، و برای شما گوش و دیدگان و قلب قرار داده است شاید سپاسگزار باشید، آیا به پرندگان که در آسمان مسخر گردیده شده اند نمنگرند که جز خداوند کسی آنان را نگاه نمودارد، در این مطلب نشانه هایی برای ایمان داران میباشد، این چنین ای مولود به اذن خدا سالم خارج شو.

سپس این را بر زن حامل آویزان کرده و پس از زایمان آن را در مآورد، و مواظب باش که آیه را تا آخر نوشته و از ناتمام گذاردن آن

پرهیزی، و مراد این آیه است: " و خداوند شما را از شکمهای مادرانتان در  
مآورد در حالی که هیچ نمیدانید"، اگر در این جا توقف کنی مولود لال  
به دنیا میآید، و اگر این قسمت را نخوانی: " و برای شما گوش و دیدگان  
و قلب قرار داد شاید سپاسگزار شوید"، کودک سالم به دنیا نمیآید.

(۵۶) دعای آن حضرت

برای دفع سحر

از محمد بن عیسی روایت شده که گفت: از آن حضرت  
در مورد سحر و جادو پرسیدم، فرمود: آن حق است و به اذن الهی  
ضرر مرسانند، هر گاه سحری به تو اصابت کرد دستهایت را تا مقابل  
چهره ات بلند کرده و بر آن بخوان:

بنام خداوند برتر، پروردگار عرش بزرگ، جز آنکه رفته و نابود گردی.

(۵۷) دعای آن حضرت

برای دفع عقرب و مار

روایت شده که آن حضرت هر گاه به ستاره ای که در بنات نعش (۱)  
قرار داشته و نامش سهی است منگریست مفرمود:

---

۱ - بنات نعش مجموعه هفت ستاره در جنوب است و سهی ستاره ای است بسیار کوچک در آن.

خداوندا ای پروردگارا، هود بن آسیه مرا از شر هر عقرب و مار ایمن دار.  
و مفرمود: هر که سه بار این دعا را بخواند در زمانیکه به آن ستاره  
منگرد، عقرب و مار به او ضرر نمزنند.

(۵۸) دعای آن حضرت

برای رد گمشده

روایت شده که فرمود: هر گاه حیوانی یا متاعی از تو گم شد آیه " وعنده  
مفتاح الغیب " را تا آخر بخوان.

سپس بگو:

پروردگارا! تو از گمراهی هدایت کرده و از کوری نجات مدهی،  
و گمشده را باز مگردانی، بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بیامرز  
و گمشده ام را باز گردان.



۸ - ادعیه آن حضرت در ایام و ماهها  
در آخر ماه شعبان  
هنگام آشکار شدن هلال ماه رمضان  
بعد از افطار  
در روز عید فطر  
در روز عید فطر و قربان  
قبل از نماز عید  
در روز عرفه

(۵۹) دعای آن حضرت

در آخر ماه شعبان

از عبد السلام بن صالح هروی نقل است که گفت: در روز جمعه آخر  
ماه شعبان نزد آن حضرت رسیدم، فرمود: ای ابا صلت اکثر ماه شعبان گذشته  
و این آخرین جمعه آنست، در باقی مانده این ماه اشکالات گذشته را تدارك  
کن - تا آنجا که فرمود:

در باقیمانده این ماه بسیار بگو:

پروردگارا! اگر در ایام گذشته ماه شعبان ما را نبخشیده ای، در باقیمانده  
این ماه ما را ببخشای.

(۶۰) دعای آن حضرت

هنگام طلوع هلال ماه رمضان

از آن حضرت روایت شده که فرمود:

ای شیعیانم آنگاه که هلال ماه رمضان طلوع کرد با دست بدان اشاره

نمائید، بلکه رو به قبله ایستاده و دستها را به سوی آسمان بلند کنید، و هلال را مخاطب قرار داده و بگوئید:

پروردگار ما و تو پروردگار جهانیان است، خداوندا این هلال را بر ما هلال مبارك قرار ده و ما را برای روزه ماه رمضان موفق کن، ما را در این ماه در آسایش و سلامتی سالم گردان و از گناهان بدور دار و به طاعت مشغول دار، بدرستی که تو بر هر کار قادر و توانائی.

(۶۱) دعای آن حضرت

بعد از افطار

پروردگارا! به توفیق تو برای تو روزه گرفته، و به فرمانت با روزیت افطار میکنیم، آن را از ما قبول فرما و ما را بیمارز، بدرستی که تو آمرزنده و مهربانی.

(۶۲) دعای آن حضرت

قبل از نماز عید

خداوند برتر است، خداوند برتر است، خداوند برتر است، برای آن که ما را هدایت کرده، خداوند برتر است برای آن که ما را از گوشت حیوانات روزی داده است، و سپاس مخصوص او است که ما را مورد آزمایش قرار داده است.

(۶۳) دعای آن حضرت

در روز عید فطر

روایت شده که مأمون در يك روز عید از امام خواست که نماز عید بخواند، امام در حالی که لباس سفید بر بدن و قطعه کرباس سفیدی بر سر داشت برای نماز خارج شد، و در حالی که بین صفهای نماز حرکت میکرد مفرمود:

خداوندا بر من و بر پدرانم آدم و نوح درود فرست، خدایا بر من و بر پدرانم ابراهیم و اسماعیل درود فرست، خدایا بر من و بر پدرانم محمد و علی درود فرست.

و در روایتی آمده است:

سلام بر پدرانم آدم و نوح، سلام بر پدرانم ابراهیم و اسماعیل، سلام بر پدرانم محمد و علی، سلام بر بندگان صالح خداوند.

(۶۴) دعای آن حضرت  
در روز فطر و قربان  
روایت شده که آن حضرت در روز عید فطر به یکی از دوستانش  
دعا کرد و فرمود:  
ای فلانی! خداوند از تو و ما قبول فرماید.  
آن روز گذشت، تا روز عید قربان فرا رسید، امام به او فرمود: ای  
فلانی! خداوند از ما و تو قبول فرماید.  
گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر، در روز عید فطر  
سخن دیگری فرموده و در امروز آن را عوض کردید؟  
فرمود: آری، در روز عید فطر به او گفتم: خداوند از تو و ما قبول  
کند، چون او همانند من اعمالی را انجام داده بود، و من و او در عمل  
یکسان بودیم، و در روز عید قربان به او گفتم: خداوند از ما و تو قبول کند،  
زیرا ما قدرت کشتن قربانی را داریم، و او چنین توانائی را ندارد، و کار ما با  
کار او فرق میکند.

(۶۵) دعای آن حضرت

در روز عرفه

پروردگارا! همچنان که بر من آنچه نمودم را پوشاندی، آنچه  
مدانی را بر من ببخشای، و همانگونه که علمت مرا فرا مگیری، بخششت را  
شامل من گردان، و هم چنان که در حق من آغاز به احسان نموده ای، نعمت را  
با غفران خاتمه بخش، همان گونه که مرا به شناختت گرامی داشته ای، مغفرتت  
را ضمیمه آن بنما، و هم چنان که یکتائیت را به من شناساندی مرا به طاعتت  
گرامی دار، و هم چنان که مرا از آنچه جز به یاریت قدرت بازداشته شدن  
از آن را نداشتم، بازداشتی پس بر من ببخشای آنچه تو قادر به بازداشتنم از آن  
بودی، ای بخشنده ای بزرگوار، ای صاحب جلالت و بزرگواری.

۹ - ادعیه آن حضرت در آداب سفر  
هنگام خروج از منزل  
هنگام خروج از منزل  
هنگام سوار شدن بر مرکب  
هنگام سفر در خشکی و سوار شدن بر مرکب  
هنگام سوار شدن بر کشتی

(۶۶) دعای آن حضرت  
هنگام خروج از منزل  
بنام خدا، به خدا ایمان آورده و بر او توکل میکنم، و حول و قوه ای جز به  
اراده او نمباشد.

(۶۷) دعای آن حضرت  
هنگام خروج از منزل  
بنام خدا خارج شده، و بنام خدا داخل مشوم، و بر او توکل میکنم،  
و حول و قوه ای جز به اراده خداوند برتر نمباشد.

(۶۸) دعای آن حضرت  
هنگام سوار شدن بر مرکب  
از آن حضرت روایت شده: هر که هنگام سوار شدن بر مرکب بگوید:  
بنام خدا و نیرویی جز به اراده خدا نیست، سپاس خدای را که این  
وسیله را مسخر ما کرد و ما قادر بر آن نبودیم.  
خود و مرکبش تا زمانیکه از آن پیاده شود در حفظ و امنیت میباشد.



(۶۹) دعای آن حضرت  
هنگام سفر در خشکی و سوار شدن بر مرکب  
از علی بن اسباط روایت شده: متاعی را به مکه حمل میکردم،  
دچار مشکل شدم، با متاع داخل مدینه شده و نزد آن حضرت آمده و گفتم:  
متاعی را حمل کردم و دچار مشکل شده ام و میخواهم به مصر بروم، از راه  
دریا بروم یا خشکی؟ - تا آنجا که فرمود: - نزد قبر پیامبر رفته و دو رکعت  
نماز بگذار، و صد بار طلب خیر از خدا کرده هر تصمیمی که به ذهنت آمده انجام  
ده.

اگر از راه خشکی رفتی بگو:  
سپاس خدای را که این وسیله را مسخر ما گردانید و ما قدرت  
آن را نداشتیم، و ما به سوی پروردگاران روی میکنیم.  
و در روایتی دیگر آمده: صد و یک بار طلب خیر کن و بگو:  
پاک و منزّه است پروردگاری که این وسیله را مسخر ما گردانید و ما  
قدرت آن را نداشتیم، و ما به سوی پروردگاران روی میکنیم.

(۷۰) دعای آن حضرت  
هنگام سوار شدن بر کشتی  
و در روایت علی بن اسباط آمده که آن حضرت فرمود: اگر در دریا  
سفر کردی آنگاه که بر کشتی قرار گرفتی بگو:  
بنام خدا جریان دهنده آن و استوار کننده آن، بدرستی که پروردگارم  
آمرزنده و مهربان است.  
و آنگاه که امواج در دریا به حرکت در آمد به جانب چپ خود تکیه کن  
و با دست راست به امواج اشاره کرده و بگو:  
به سکون الهی ساکن و به آرامش او آرام شوید، و حول و قوه ای جز به  
اراده خداوند برتر و والاتر نیست.

۱۰ - ادعیه آن حضرت در امور متفرقه  
در شکر نعمتهای الهی  
برای طلب روزی حلال  
برای طلب امنیت و ایمان  
برای طلب هدایت و بقاء بر آن  
در ستایش خداوند به خاطر آنچه به آنان داده است  
برای طلب سلامتی  
هنگام خروج از مسجد الحرام  
هنگام خروج از مسجد الحرام  
بعد از آن که با گروهی مناظره کرد  
برای برادرانش  
برای هدایت شخصی به مذهب شیعه  
هنگامی که مأمون ایشان را برای قبول خلافت تهدید کرد  
هنگام قبول خلافت  
قبل از شهادتش

(۷۱) دعای آن حضرت

در شکر نعمتهای الهی

از آن حضرت نقل است: هنگامی که خداوند نعمتی به بنده اش ارزانی داشت شکر آن این است که بگوید:

پاك و منزه است خداوندی که این امر را برایمان مسخر گردانید و ما قادر بدان نبودیم، و ما به سوی پروردگارمان باز مگردیم، و حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است.

(۷۲) دعای آن حضرت

برای طلب روزی حلال

احمد بن محمد بن ابی نصر روایت میکند که به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم از خدا بخواه که روزی حلال نصیبم فرماید - تا آنجا که

گفت: - امام فرمود: بگو:

از تو روزی گسترده خواستار میباشم.

(۷۳) دعای آن حضرت  
برای طلب امنیت و ایمان  
از یونس روایت شده که گفت: به امام عرضه داشتم: دعای مختصری  
به من بیاموز، فرمود: بگو:  
ای کسی که مرا به خود راهنمایی کرد و قلبم را برای تصدیق خود آماده  
نمود، از تو امنیت و ایمان در دنیا و آخرت را خواستارم.

(۷۴) دعای آن حضرت  
برای طلب هدایت و بقاء بر آن  
پروردگارا! مرا هدایت نما و با آرامش بر آن ثابت گردان، آرامش کسی  
که ترس و حزن و اضطرابی نداشته باشد، بدرستی که تو اهل تقوی و بخشش  
مباشی.

(۷۵) دعای آن حضرت  
برای طلب سلامتی  
خدایا! ای دهنده عافیت و روزی دهنده آن و نعمت دهنده به آن

و منت گذار بدان، و تفضل کننده به آن بر من و بر تمامی مخلوقاتش، ای مهربان و عطوف در دنیا و آخرت، بر محمد و خاندانش درود فرست، و به ما در دنیا و آخرت عافیت و سلامتی و تمامیت آن را و شکر بر آن را عطا فرما، ای مهربانترین مهربانان.

(۷۶) دعای آن حضرت

در ستایش خداوند به خاطر آنچه به آنان داده است  
حمد و ستایش خدای را سزااست که آنچه مردم نسبت به ما ضایع  
ساختند را حفظ کرد، و آنچه آنان فروگذار کردند را برپا داشت، تا آنجا که  
هشتاد سال روی منابر مورد لعنت قرار گرفته و فضائل ما کتمان مگردید، و  
برای دروغ بستن به ما سرمایه های فراوانی مصرف شد، اما خداوند  
مخواهد که یاد ما برتر و فضائل ما آشکار گردد، سوگند به خدا که این  
به خاطر ما نیست، بلکه به خاطر ارزش پیامبر و نزدیکی ما به او است، تا این که  
امر ما و آنچه از او روایت میکنیم، که پس از ما واقع خواهد شد، از برترین  
آیات او و نشانه های نبوت او است.

(۷۷) دعای آن حضرت  
هنگام خروج از مسجد الحرام  
ابراهیم بن ابی محمود گوید: آن حضرت را دیدم که خانه خدا را  
وداع میکند، هنگامی که خواست از در مسجد خارج شود سجده کرد،  
آنگاه رو به قبله ایستاد و فرمود:  
خدایا! با این عقیده باز مگردم که معبودی جز تو نباشد.

(۷۸) دعای آن حضرت  
هنگام خروج از مسجد الحرام  
موسی بن سلام گوید: امام رضا (علیه السلام) اعمال عمره را انجام داد،  
هنگامی که خانه خدا را وداع کرد و به در حناتین رسید - تا آنجا که گوید: -  
هنگامی که به کنار در رسید فرمود:  
خدایا! با این عقیده از خانه تو خارج شدم که معبودی جز تو  
نباشد.

(۷۹) دعای آن حضرت  
بعد از این که با گروهی مناظره کرد  
روایت شده که مأمون به گروهی از اهل حدیث و متکلمان و  
گروههای دیگر دستور داد که با امام مناظره و مباحثه نمایند - تا آنجا که  
مباحث آنها را ذکر نمود، سپس گفت - پس از مباحثه امام رو به قبله کرده و  
دستها را بلند نمود و فرمود:

خدایا! من خیرخواهی آنان را نمودم، خدایا ایشان را راهنمایی کردم،  
خدایا آنچه بر من لازم بود را ادا نمودم، خدایا ایشان را در شك و شبهه  
قرار ندادم، خدایا من با مقدم داشتن حضرت علی (علیه السلام) بعد از پیامبرت به  
تو نزدیکی و تقرب مجویم، همچنان که پیامبرت که درود و سلامت بر او  
و بر خاندانش باد - ما را به این کار امر فرمود.

(۸۰) دعای آن حضرت

برای برادرانش  
پروردگارا! اگر مددانی من صلاح و مصلحت ایشان را خواسته و به آنان



نیکوکار بوده و دوستدار آنان هستم شب و روز مرا در پیشبرد کارهایشان یاری ده، و در مقابل آن به من پاداش عنایت نما، و اگر در غیر از این موارد مباشم و تو دانای پنهانها هستی، آنچه شایسته آنم را به من عطا کنم، اگر شر است شر و اگر خیر است خیر.

پروردگارا! ایشان را اصلاح گردان و برای ایشان صلاح و خیر مقدر فرما، و از ما و ایشان شر شیطان را دور دار، و بر طاعتت یاریشان فرما، و برای هدایتت موفقشان دار.

(۸۱) دعای آن حضرت

برای هدایت شخصی به مذهب شیعه

یزید بن اسحاق شعر مگوید: يك بار برادرم محمد - که شیعه بود - با من به گفتگو پرداخت، آنگاه که بحث ما به درازا کشید گفتم: اگر مولایت دارای چنین مقامی است که مگویی، از او بخواه که از خداوند بخواهد که به دین شما در آیم.

گوید: محمد به من گفت: نزد امام رسیده و گفتم: فدایت شوم، برادری دارم که سنش بیشتر از من است، و معتقد است که پدر شما هنوز زنده میباشد، و من بسیار با او به گفتگو منشینم، روزی به من گفت: اگر مولایت دارای چنین مقامی است که مگویی، از او بخواه که از خداوند بخواهد که به دین شما در آیم، و من دوست دارم که این امر را از خداوند بخواهی.

گوید: امام رو به قبله نمود و سخنانی را ذکر کرد، آنگاه گفت:  
خداوندا! گوش و چشم و قلبش را در اختیار گیر، و او را به راه حق  
بازگردان.

گوید: امام در حالی که دست راستش را بلند کرده بود این گفتار را  
فرمود، یزید گوید: هنگامی که برادرم از نزد امام بازگشت مرا از ماجرا با  
خبر ساخت، به خداوند سوگند که مدت زیادی نگذشته بود که به مذهب  
حق - شیعه - در آمدم.

(۸۲) دعای آن حضرت

هنگامی که مأمون آن حضرت را برای قبول خلافت تهدید کرد  
پروردگارا! تو مرا از این که خود را بدست مرگ بسپارم منع نمودی،  
و ولایتعهدی را نپذیرم، اگر از طرف مأمون تهدید به مرگ شده ام و اکراه  
و اجبار شده ام، همچنان که یوسف ودانیال مجبور شدند، چه این که این دو  
ولایت را از طرف طاغوت زمانشان پذیرفتند.

پروردگارا! تنها عهد و پیمان تو محکم بوده، و ولایت تنها از طرف تو  
اعتبار دارد، پس مرا برای برپا داشتن دینت و زنده نگاه داشتن سنت  
پیامبرت موفق گردان، بدرستی که تو مولی و یآوری، و تو بهترین مولی  
و بهترین یآوری.

(۸۳) دعای آن حضرت

هنگام قبول خلافت

از یاسر خادم روایت شده: هنگامی که آن حضرت ولایتعهدی را پذیرفت، شنیدم که این دعا را میخواند، در حالی که دستها را به سوی آسمان بلند کرده بود:

پروردگارا! مدانی که به اکراه و اجبار پذیرفته ام، پس مرا مؤاخذه مکن، همچنان که بنده و پیامبرت یوسف، زمانی که ولایت مصر را پذیرفت، مؤاخذه نکردی.

(۸۴) دعای آن حضرت

قبل از شهادتش

از یاسر خادم روایت شده: امام رضا (علیه السلام) هنگامی که روز جمعه از مسجد جامع بازگشت، در حالی که بر چهره ایشان عرق و غبار نشسته بود، دستها را بلند کرده و فرمود:

خداوندا! اگر گشایش کارم از وضع کنونی با مرگ تحقق میپذیرد پس مرگ مرا در همین ساعت برسان.

و همواره مغموم و ناراحت بود تا این که به لقاء الهی پیوست.

۱۱ - ادعیه آن حضرت در زیارات  
در سلام بر پیامبر  
در سلام بر پیامبر در کنار قبرش  
در زیارت امام کاظم و سائر ائمه (علیهم السلام)  
در زیارت خواهرش حضرت معصومه (علیها السلام)  
هنگام چرخاندن تسبیحی که از تربت امام حسین (علیه السلام) است

(۸۵) دعای آن حضرت

در سلام بر پیامبر

پروردگارا! بر محمد و خاندانش در پیشینیان درود فرست، و بر محمد و خاندانش در آیندگان درود فرست، و بر محمد و خاندانش در ماضی اعلی درود فرست، و بر محمد و خاندانش در زمره پیامبران و رسولان درود فرست، پروردگارا به محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - وسیله و شرافت و فضیلت و درجه بزرگی عطا فرما.

خداوندا! به محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - ایمان آوردم در حالی که او را ندیده ام، پس روز قیامت مرا از دیدنش محروم مساز، و هم صحبتی با او را روزیم فرما، و مرا بر دین او بمیران و از حوض او سیراب کن، نوشیدنی گوارائی که هرگز بعد از آن تشنه نشوم، تو بر هر کار قادر و توانائی.

خدایا! همچنان که به محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - ایمان آوردم، در حالی که او را ندیده ام، در بهشت او را به من بشناسان، خدایا از جانب من به روح آن حضرت سلام و درود بسیاری بفرست.

(۸۶) دعای آن حضرت

در سلام بر پیامبر در کنار قبرش  
سلام بر فرستاده خدا، سلام بر توای دوست خدا، سلام بر تو ای  
برگزیده خدا، سلام بر توای امین الهی.  
گواهی مدهم که تو خیرخواه امت بوده و در راه خدا تلاش نموده،  
و او را خالصانه بندگی کردی، تا آنگاه که مرگت فرا رسید، پس خداوند تو را  
پاداش دهد، برتر از هر پاداشی که پیامبری را از امتش داده است، خداوندا  
بر محمد و خاندانش درود فرست برتر از درودی که بر ابراهیم و خاندانش  
فرستادی، تو ستوده و بزرگواری.

(۸۷) دعای آن حضرت

در زیارت امام کاظم (علیه السلام) و سائر ائمه (علیهم السلام)  
از علی بن حسان روایت شده که گفت: از امام رضا (علیه السلام) از زیارت  
قبر امام کاظم (علیه السلام) سؤال کردم، فرمود: در مساجد اطراف آن حضرت نماز  
بگذارید، و در تمامی مواضع متوان چنین زیارت نمود:

سلام بر اولیاء الهی و برگزیدگان، سلام بر امینان الهی و دوستانش، سلام بر یاران الهی و جانشینانش، سلام بر جایگاههای معرفت الهی، سلام بر مکانهای ذکر الهی، سلام بر ظاهر سازان امر و نهی الهی. سلام بر خوانندگان به سوی خدا، سلام بر باقی ماندگان در رضایت خدا، سلام بر آزموده شدگان در طاعت خدا، سلام بر رهنمایان به سوی خدا. سلام بر کسانی که هر که آنان را دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر که با آنان دشمنی کند با خدا دشمنی نموده، و هر که ایشان را بشناسد خداوند را شناخته است، و هر که نسبت به ایشان جاهل باشد خداوند را نشناخته است، و هر که به آنان چنگ زند به خداوند چنگ زده است، و هر که از آنان جدا باشد از خداوند کناره گرفته است. خداوند را گواه بگیرم که من دوست دوستان شما و دشمن دشمنان شما مباشم، به آشکار و نهانتان مؤمن، و همه این امور را به شما واگذار میکنم، خداوند دشمن خاندان پیامبر از جن و انس از اولین و آخرین را از رحمت خود دور دارد، و از ایشان نزد خدا بیزاری مسجویم، و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش باد.

این در تمام زیارات مجزی میباشد و بر محمد و خاندانش بسیار درود فرست و يك به يك آنان را نام بیر، و از دشمنانشان بیزاری بجو، و برای خود و زنان و مردان مؤمن هر دعائی را که میخواهی انتخاب کن.

(۸۸) دعای آن حضرت

در زیارت خواهرش حضرت معصومه (علیها السلام)

سعد بن عبد الله از آن حضرت نقل میکند که فرمود: ای سعد آیا نزد شما خاندان قبری هست؟ گفتم: فدایت شوم قبر فاطمه دختر امام کاظم (علیه السلام)

مباشد، فرمود: آری، هر که او را در حالی که حقش را بشناسد زیارت کند بهشت برای او است، آنگاه که به قبر رسیدی بالای سر آن حضرت رو به قبله بایست و ۳۴ مرتبه الله اکبر، و ۳۳ مرتبه سبحان الله، و ۳۳ مرتبه الحمد لله گفته، سپس بگو:

سلام بر آدم برگزیده خدا، سلام بر نوح پیامبر خدا، سلام بر ابراهیم دوست خدا، سلام بر موسی هم صحبت خدا، سلام بر عیسی روح خدا، سلام بر تو ای فرستاده خدا، سلام بر تو ای بهترین خلق خدا، سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر تو ای محمد بن عبد الله پایان بخش پیامبران.



سلام بر تو ای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وصی پیامبر خدا، سلام  
بر تو ای فاطمه برترین زن جهانیان، سلام بر شما ای دو فرزند پیامبر رحمت،  
و دو آقای جوانان اهل بهشت.

سلام بر تو ای علی بن حسین، آقای عبادت کنندگان و نور چشم  
بینندگان، سلام بر تو ای محمد بن علی، شکافنده علم بعد از پیامبر.  
سلام بر تو ای جعفر بن محمد راستگوی نیکو کار امین، سلام بر تو  
ای موسی بن جعفر پاک و پاکیزه، سلام بر تو ای علی بن موسی خشنود،  
سلام بر تو ای محمد بن علی پرهیزکار، سلام بر تو ای علی بن محمد پاکیزه  
خیرخواه امین.

سلام بر تو ای حسن بن علی، سلام بر وصی بعد از او، پروردگارا بر  
نورت و چراغ پر فروغت و ولی ولایت جانشین جانشینانت و حجت بر خلقت  
درود فرست.

سلام بر تو ای دختر فرستاده خدا، سلام بر تو ای دختر فاطمه  
و خدیجه، سلام بر تو ای دختر امیر المؤمنین، سلام بر تو ای دختر حسن

و حسین، سلام بر تو ای دختر ولی خدا، سلام بر تو ای خواهر ولی خدا، سلام بر تو ای عمه ولی خدا، سلام بر تو ای دختر موسی بن جعفر و رحمت و برکات الهی بر تو.

سلام بر تو، خداوند بین ما و شما در بهشت شناسائی برقرار کند، و ما را در زمره شما محشور کرده، و بر حوض پیامبرتان وارد سازد، و به کاسه جد شما بدست علی بن ابی طالب - که درود خدا بر تمامی شما خاندان باد - سیراب گرداند.

از خدا میخواهم که سرور و گشایش در شما را بما بنمایاند، و ما و شما را در گروه جد شما محمد - که درود الهی بر او باد - گرد آورد، و معرفت و شناخت شما را از ما سلب ننماید.

به خدا نزدیکی مجویم با محبت شما و بیزاری از دشمنانتان، و تسلیم شدن در برابرش، و خشنودی از آن بدون انکار و تکبر، و با یقین به آنچه محمد آن را آورده است، و بدان راضی و خشنودم و بدان تنها تو را خواستار میباشم، و خدایا رضایت و خشنودی تو را و خانه آخرت را مجوئیم، ای فاطمه در بهشت شفاعت مرا بنما، بدرستی که تو در پیشگاه الهی شأن و منزلت بسیاری داری.

خداوندا از تو میخواهم که عاقبت مرا به سعادت خاتمه بخشی،  
و آنچه دارم را از من سلب ننمایی، و نیرو و توانی جز با اراده خداوند برتر  
و والاتر تحقق نپذیرد.

پروردگارا! به کرم و عزت و رحمت و عافیت دعایمان را اجابت  
و آن را قبول فرما، و درود و سلام خداوند بر محمد و تمامی خاندان او باد،  
ای مهربانترین مهربانان.

(۸۹) دعای آن حضرت

هنگام چرخاندن تسبیحی که از تربت امام حسین (علیه السلام) است  
از آن حضرت نقل است: هر که تسبیحی که از تربت امام حسین  
(علیه السلام) درست شده را بچرخاند و بگوید:

منزه است خداوند و سپاس مخصوص او است، و معبودی جز او  
نمباشد و خداوند برتر از توصیف است.

با هر قطعه ای از تسبیح خداوند شش هزار نیکی برای او نوشته  
و شش هزار گناه را محو میکند، و شش هزار درجه مقامش بالاتر رفته،  
و همین مقدار شفاعت را نصیب او منماید.

فصل دوم  
مناظرات آن حضرت  
در فضیلت امام و صفات او  
در برتری خاندان پیامبر بر سائر امت  
در عدم شایستگی غاصبان خلافت ائمه (علیهم السلام)

(۱) مناظره آن حضرت  
در فضیلت امام و صفات او  
عبد العزیز بن مسلم گوید: همراه امام رضا (علیه السلام) در شهر مرو بودیم،  
در آغاز ورودمان به شهر بود که در يك روز جمعه در مسجد جامع آن  
شهر گرد هم جمع شده بودیم، و موضوع امامت را مورد بحث قرار داده و  
اختلاف بسیار مردم را در این زمینه بازگو میکردیم، نزد امام رسیده و  
گفتگوی مردم در این زمینه را به ایشان عرضه داشتیم، آن حضرت  
لبخندی زد و فرمود:  
ای عبد العزیز این مردم نفهمیده و از آراء صحیح خود فریب خورده  
و غافل گشتند، خدای بزرگ پیامبر خویش را نزد خود فرا نخواند تا دین را  
برایش کامل کرد، و قرآن را بر او نازل فرمود، که بیان هر چیز در او است،  
حلال و حرام و حدود و احکام و تمام نیازمندیهای مردم را در قرآن بیان  
کرده و فرمود: " چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم ".  
و در حجة الوداع که سال آخر عمر پیامبر بود این آیه را نازل فرمود:  
" امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام

را برای شما پسندیدم"، و موضوع امامت از کمال دین است، و پیامبر از دنیا رحلت نکرد تا آن که نشانه های دین را برای امتش بیان کرد و راه ایشان را روشن ساخت، و آنها را به راه حق راهنمایی نمود.

و علی (علیه السلام) را به عنوان پیشوا و امام منصوب کرد، و همه احتیاجات امت را بیان کرد، هر که گمان کند خدای بزرگ دینش را کامل نکرده قرآن را رد نموده، و هر که قرآن را رد کند به آن کافر گردیده است.

آیا مقام و منزلت امامت را در میان امت بدانند، تا بتوانند او را خود انتخاب نمایند، همانا امامت ارزشش والاتر، و شأنش برتر، و منزلتش عالتر، و مکانش منیع تر، و ژرفایش عمیق تر از آنست که مردم با عقل خود به آن رسند، یا به آرائشان آن را دریابند، و یا به انتخاب خود امامی را منصوب کنند.

امامت مقامی است که خداوند عز و جل بعد از رتبه نبوت و خلت، در مرتبه سوم ابراهیم خلیل را به آن اختصاص داد و به آن فضیلت برتریش داد، و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود: " همانا من تو را امام مردم

گردانیدم"، ابراهیم خلیل از نهایت شادیش به آن مقام عرض کرد: " از فرزندان من هم"، خدای تبارک و تعالی فرمود: " پیمان من به ستمکاران نمرسد"، پس این آیه امامت را برای ستمگران تا روز قیامت باطل ساخت و به برگزیدگان اختصاص داد.

سپس خدای تعالی ابراهیم را شرافت بخشید، و امامت را در فرزندان برگزیده و پاکش قرار داد و فرمود: " واسحاق و یعقوب را به عنوان اضافه به او بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و ایشان را امام و پیشوا قرار دادیم، تا به فرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و گزاردن نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم، و ایشان عبادت ما را مکردند".

پس امامت همیشه در دورانهای متوالی در فرزندان او بود و از یکدیگر به ارث مبردند، تا خدای تعالی آن را به پیامبر ما به ارث داد و خود او فرمود: " همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیامبر و انسانهای مؤمن میباشند و خدا سرپرست مؤمنان میباشد"، پس امامت مخصوص آن حضرت گشت.

آنگاه او به فرمان خدای تعالی و طبق آنچه خدا واجب ساخته بود آن را به عهده علی (علیه السلام) گذارد، و سپس در میان فرزندان برگزیده اش، که خداوند به آنان علم و ایمان داد، جاری گشت، و خداوند مفرماید: " آنانی که علم و ایمان به ایشان داده شد گویند: در کتاب خدا تا روز رستاخیز به سر برده اید"، پس امامت تا روز قیامت تنها در میان فرزندان علی (علیه السلام) میباشد، زیرا پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری نیست، این نادانان از

کجا و به چه دلیل برای خود امام انتخاب میکنند.

همانا امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاء است، امامت خلافت و جانشینی خدا و رسول او، و مقام امیر المؤمنین (علیه السلام)، و میراث حسن و حسین (علیهما السلام) است.

همانا امامت زمام دین و مایه تحکیم نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، همانا امامت ریشه اسلام بالنده و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد، و ازدیاد غنائم و صدقات، و اجراء حدود و احکام، و نگاهداری مرزها بوسیله امامت انجام میگردد.



امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام میکند، حدود خدا را برپا نموده و از دین او دفاع مینماید، با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به راه پروردگار دعوت میکند.

امام همچون خورشید پرتو افکن است که نورش عالم را فرا گیرد و در افق والائی قرار دارد، بگونه ای که دستها و دیدگان بدان دست نیابند، امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان، و ستاره ای راهنما در شدت تاریکی، و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاهاست.

امام آب گوارای زمان تشنگی، و راهبر به سوی هدایت، و نجات بخش از هلاکت است، امام شعله پرتو افکن روی بلندی برای رهنمائی گمشدگان است، وسیله گرمابخشی سرمازدگان و رهنمای هلاکت یافتگان است، هر که از او جدا شود هلاک میگردد.

امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده، خورشیدی است فروزنده، سقفی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه ای است جوشنده، و برکه و گلستان است.

امام همدم و رفیق، پدری مهربان، برادری یاور، مادری دلسوز به کودک خود، پناه بندگان خدا در گرفتاری سخت است.

امام امین خدا در میان خلقش، و حجت او بر بندگانش، و خلیفه او در بلادش، و دعوت کننده به سوی او، و دفاع کننده از حقوق او است، امام

از گناهان پاك و از عیبه‌ها بر کنار است، به دانش اختصاص یافته و به خویش‌تنداری نمایان گردیده است، موجب تحکیم دین و عزت مسلمان و خشم منافقان و هلاک کافران است.

امام یگانه زمان خود میباشد، کسی به پایه او نرسیده و دانائی با او برابری نکند، جایگزین ندارد، همانند و هم‌تا برای او نیست، به تمام فضائل اختصاص یافته، بی آن که خود به دنبال آن رفته و آن را بدست آورده باشد، بلکه امتیازی است که خداوند به فضل و بخشش خود به او عنایت فرموده است.

کیست که توان شناسائی امام یا انتخاب امام را داشته باشد؟ هیئات، در اینجا خرده‌ها گم گشته، خویش‌تنداری‌ها بیراهه رفته، و عقلها سرگردان شده، و دیده‌ها بی نور گردیده، و بزرگان کوچک شده، و حکیمان متحیر، و خردمندان کوتاه نظر، و خطیبان درمانده، و اندیشمندان نادان، و شعرا و امانده، و ادبا ناتوان، و سخن‌دانان درمانده اند، از این که بتوانند یکی از شئون و فضائل امام را توصیف نمایند، و همگی به عجز و ناتوانی اعتراف دارند.

چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت وجودی او را بیان کرد، یا مطلبی از امر امامت را فهمید، و جانشینی که کار او را انجام دهد برایش

پیدا کرد، ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ او همچون ستارگان آسمان از دست یا بی افراد و توصیف توصیف کنندگان اوج گرفته است، او کجا و انتخاب بشر کجا، او کجا و خرد بشر کجا، او کجا و همانندی برای او از کجا؟

آیا میپندارند که امام در غیر خاندان پیامبر خدا یافت شود! به خدا که وجدانشان به ایشان دروغ گفته و آرزوی بیهوده در سر میپروانند، به گردنه بلند و لغزنده ای که به پائین ملغزند بالا رفته، و میخواهند که با عقلی گم گشته و ناقص خود، و با آراء گمراه کننده خویش امام را نصب کنند، و جز دوری از حق بهره نبرند، خداوند ایشان را بکشد.

به کجا منحرف میشوند، قصد انجام کار سختی را کرده و دروغی را ساخته و پرداخته نموده اند، و به گمراهی دوری افتاده، و در سرگردانی فرو رفته اند، که با چشم بینا امام را ترك گفتند، "شیطان کردارشان را در نظر آنان آراست و از راه منحرفشان کرد با آن که اهل بصیرت بودند".  
از انتخاب خدا و انتخاب رسول او و اهل بیتش روی گردان شده، و به انتخاب خود گزیدند، در صورتی که قرآن ندا میکند: "پروردگارت

هر چه خواهد بیافریند و انتخاب کند، اختیار بدست آنان نیست خدا از آنچه با او شریک قرار مدهند منزّه و والا است"، و باز خدای بزرگ مفرماید: "هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد، آنگاه که خدا و پیامبرش فرمانی را داد، اختیار کار خویش را داشته باشد".

و فرموده است: "شما را چه شده، چگونه قضاوت میکنید، مگر کتابی دارید که آن را مخوانید، تا هر چه خواهید انتخاب کنید در آن کتاب بیابید، یا برای شما تا روز قیامت بر عهده ما پیمانهای است که هر چه قضاوت کنید حق شماست، از آنان پرس، کدامشان متعهد این مطلب است، یا مگر شریکانی دارید، اگر راست مگویند شریکان خویش را بیاورند".

و باز خدای بزرگ فرموده است: "چرا در قرآن نماندیشند، یا مگر بر دلها قفل قرار دارد"، و فرموده است: "مگر خدا بر دلهاشان مهر نهاده که نمفهمند"، یا "گفتند شنیدیم ولی نمشنیدند، و همانا بدترین جانوران نزد خداوند مردمی هستند که کر و لالند و تعقل و تدبیر نمکنند، و اگر خدا در آنان خیری را سراغ داشت به ایشان شنوائی مداد، و اگر شنوائی هم

مداشتند روی مگرداندند، و یا " گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم "،  
(امامت اکتسابی نیست) بلکه " فضلی است از جانب خداوند که به هر کس  
بخواهد مدهد و خداوند صاحب فضل بزرگی است ".  
پس چگونه ایشان قادرند امام را انتخاب کنند، در صورتی که امام  
عالمی است که نادانی ندارد، سرپرستی است که روی نمگرداند، کانون  
قدس و پاکی و طاعت و زهد و علم و عبادت است، دعوت پیامبر  
اختصاص به او داشته، از نژاد پاک فاطمه بتول است.  
در دودمانش جای طعن و سرزنش نبوده، و هیچ دارنده نژاد شریفی  
به پایه او نرسد، از خاندان قریش و قبیلہ هاشم و عترت پیامبر بوده، و مورد  
خشنودی خدای عز و جل است، موجب شرافت اشراف و زاده عبد مناف  
است، علمش بالنده، حلمش کامل، در امامت قوی و در سیاست عالم  
است، اطاعتش واجب و قیام به امر الهی میکند، خیرخواه بندگان خدا و  
نگهبان دین او است.  
خدا پیامبران و امامان را توفیق بخشیده و از خزانه علم و حکم خود

آنچه به دیگران نداده به آنان داده است، از این جهت علم آنان برتر از علم مردم زمانشان میباشد، و خدای تعالی فرموده: " آیا کسی که به راه حق هدایت میکند شایسته تر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمکند جز آن که هدایت شود، شما را چه شده، چگونه قضاوت میکنید ".  
و فرموده دیگر خداوند در باره طالوت: " خدا او را بر شما برگزید و در علم و بدن به او برتری داد، و خداوند ملك خویش را به هر که بخواهد مدهد، و خدا بسیار بخشنده و داناست "، و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: " خدا

بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را نمودانستی به تو تعلیم داد، کرم خدا نسبت به تو بزرگ بود " .

و نسبت به امامان از اهل بیت و خاندان و فرزندان پیامبر فرمود: " آیا مردم نسبت به آنچه خدا از کرم خویش به ایشان داده حسد میبرند، بدرستی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملك عظیمی عطا کردیم، کسانی به آن گرویدند و کسانی از آن روی گردانیدند

و آتش جهنم بسیار برافروخته است ".  
آنگاه که خدای بزرگ بنده ای را برای اصلاح امور بندگانش انتخاب  
کند، سینه اش را برای آن کار باز کند و چشمه های حکمت در دلش قرار  
دهد، و علمی به او الهام کند که از آن پس از پاسخی در نماند و از راه  
درست منحرف نشود.

پس او معصوم است و تقویت شده، و با توفیق استوار گشته، از هر  
گونه خطا و لغزش در امان است، خداوند او را به این صفات امتیاز بخشیده  
تا حجت رسای او بر بندگانش، و گواه بر مخلوقاتش باشد، و این بخشش و  
کرم خداست، به هر که خواهد عطا کند و خدا دارای کرم بزرگی است، آیا  
مردم چنان قدرتی دارند که بتوانند چنین کسی را انتخاب کنند، و یا ممکن  
است انتخاب شده آنها این گونه باشد تا او را پیشوا سازند.  
به خانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت  
سر انداختند، گویا نمدانند، در صورتی که هدایت و شفا در کتاب  
خداست، اینان کتاب خدا را رها کرده و از هوس خود پیروی نمودند،  
خدای بزرگ ایشان را نکوهش نمود و دشمن داشت و تباهشان میکند.  
و خداوند مفرماید: " ستمگرتر از آن که هوس خویش را بدون

هدایت خدا پیروی کند نیست، خدا گروه ستمگران را هدایت نمکند"، و فرمود: "بر آنان هلاکت باد و اعمالشان نابود شود"، و فرمود: "بزرگ است در دشمنی نزد خدا و نزد مؤمنان، خدا این گونه بر هر دل گردنکش جباری مهر منهد"، و درود و سلام فراوان خداوند بر پیامبر و بر خاندان پاکش باد.

(۲) مناظره آن حضرت

در برتری خاندان پیامبر بر سائر امت

هنگامی که امام رضا (علیه السلام) در مجلس مأمون، که گروهی از علماء عراق و خراسان در آن گرد آمده بودند، حضور یافت، مأمون گفت: مرا از معنی این آیه آگاه کنید: "آنگاه کتاب را به بندگانمان که ایشان را برگزیدیم به ارث دادیم - تا آخر آیه."

دانشمندانی که در مجلس حاضر بودند گفتند: مراد خداوند تمامی امت است.

مأمون گفت: ای ابو الحسن چه مگوئی؟

امام فرمود: گفتار آنان را تصدیق نمکنم، بلکه مگویم: مراد



خداوند خاندان پیامبر است.  
مأمون گفت: چرا مراد تمامی امت نبوده و تنها خاندان پیامبر مراد  
باشند؟

امام فرمود: اگر تمامی امت مراد بودند، باید تمامی ایشان در بهشت  
باشند، زیرا خداوند مفرماید: " پس گروهی از ایشان به خود ستم نمودند،  
و گروهی میانه رو هستند، و بعضی با توفیق خداوند در خیرات پیشی  
مگیرند، و این فضل و بهره بزرگی است "، آنگاه تمامی ایشان را از اهل  
بهشت به شمار آورد و فرمود: " بهشتهای جاودانه که در آن داخل  
مشوند "، پس وراثت تنها برای خاندان پیامبر است.

آنگاه امام فرمود: ایشان کسانی هستند که خداوند در قرآن ایشان را  
توصیف کرده و فرمود: " خداوند اراده کرده است که از شما خاندان پیامبر  
زشتی و پلیدی را دور کرده و شما را پاک و پاکیزه گرداند "، و ایشان کسانی  
هستند که پیامبر مفرماید: من در میان شما دو چیز گرانبها، کتاب خدا و  
خاندانم را باقی مگذارم، آن دو از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر

من وارد شوند، بنگرید شما چگونه حق جانشینی مرا در مورد ایشان به عمل  
مآورید، به آنان چیزی را یاد ندهید که از شما داناترند.  
دانشمندان گفتند: ای ابو الحسن! بگو عترت، خاندان پیامبرند یا غیر از  
آنان؟

امام فرمود: آنان خاندان پیامبرند.

دانشمندان گفتند: از خود پیامبر نقل شده است که فرمود: امت من  
خاندانم میباشند، و اصحاب با خبر مستفیض که قابل خدشه نیست نقل  
مکنند که آل محمد امت او هستند.

امام فرمود: بگوئید آیا صدقه بر خاندان پیامبر حرام است، گفتند:  
آری.

فرمود: آیا بر امت او حرام است؟ گفتند: خیر،

امام فرمود: این فرق بین خاندان پیامبر و امت او میباشد، و ای بر شما  
در کدام راه طی طریق مکنید، " آیا از یاد خداوند روی گردانید یا اسراف  
کار نیستید "، آیا نمیدانید که ظاهراً مراد روایت افراد برگزیده میباشد، نه  
تمامی آنها.

گفتند: ای ابو الحسن به چه دلیل این سخن را گفتی؟  
فرمود: از این آیه قرآن: " ما نوح و ابراهیم را فرستاده و پیامبری  
و کتاب را در فرزندان ایشان قرار دادیم، گروهی هدایت یافته و گروهی از  
آنان فاسقند"، پس وراثت کتاب و نبوت در هدایت یافتگان است نه گروه  
فاسق، آیا نمیدانید نوح از پروردگارش تقاضا کرد و گفت: " پروردگارا  
پسرم از خاندان من است و وعده تو حق میباشد."  
زیرا خداوند به او وعده داده بود که او و خاندانش را نجات دهد، و  
خداوند فرمود: " او از خاندان تو نیست، او شخصی غیر صالح است، از  
آنچه بدان علم نداری سؤال نکن، من تو را پند مدهم که از جاهلان  
نباشی."  
مأمون گفت: آیا خداوند خاندان پیامبر را بر سائر مردم برتری داده  
است.  
امام فرمود: خداوند بزرگ خاندان پیامبر را در کتاب خود بر سائر  
مردم برتری داده است.

مأمون گفت: در کجای کتاب بدان اشاره شده است؟  
امام فرمود: در این آیه: " خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و  
خاندان عمران را بر جهانیان برگزید فرزندانی که بعضی از بعضی دیگر  
مباشند"، و در آیه دیگر فرمود: " آیا مردم نسبت به آنچه به ایشان داده ایم  
حسد مورزند، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و سلطنت بزرگی را  
عطا کردیم".

آنگاه در ادامه این بحث سائر مؤمنان را مخاطب قرار داده و فرموده:  
" ای ایمان آورندگان، از خدا و پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان پیروی  
کنید"، یعنی کسانی که کتاب و حکمت به ایشان داده ایم و نسبت به آن مورد  
حسد قرار گرفته اند، بنابر این آیه: " آیا مردم نسبت به آنچه به ایشان داده ایم  
حسد مورزند، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و قدرت بزرگی عطا  
کردیم"، و مراد از قدرت و پادشاهی در اینجا اطاعت مردم از ایشان  
مباشد.

دانشمندان گفتند: آیا خداوند در کتابش برگزیدن را تفسیر کرده است؟

امام فرمود: خداوند برگزیدن ظاهری - و نه واقعی را - در دوازده جای قرآن تفسیر کرده است:

اولین موضع این آیه است: " و خاندان نزدیک - و خویشان مخلص خود - را انذار کن "، این گونه در قرائت ابی بن کعب بوده و در مصحف عبد الله بن مسعود آمده است، هنگامی که عثمان به زید بن ثابت دستور داد که قرآن را جمع آوری کند، این آیه را پوشیده داشتند، و این منزلت بزرگ و ارزش و الا و شرافت برتر است، چرا که خداوند مراد خود را تنها خاندان پیامبر به شمار آورده، این موضع اول بود.

و آیه دوم در تفسیر برگزیدن در قرآن این آیه است: " خداوند میخواهد که از شما خاندان پیامبر پلیدی را دور سازد و شما را پاک و پاکیزه نماید "، و این فضیلتی است که هیچ معاند و منکری آن را انکار نمینماید، چرا که بسیار روشن و آشکار است.

و آیه سوم در موضعی است که خداوند بندگان پاکش را از سائر مردم جدا نمود و در آیه مباحله به پیامبر دستور داد: " - ای محمد - بگو

فرزندانمان و فرزندانمان و زنانمان و زنانمان و خودتان و خودمان را خوانده،  
آنگاه مباحله انجام داده ولعت الهی را بر کسانی قرار دهیم که دروغ  
مگویند"، و پیامبر حضرت علی و حسن و حسین و فاطمه (علیهم السلام) را بیرون  
آورد و آنان را خویشان خود خواند، آیا مدانید معنای: خودمان و  
خودتان، چیست؟.

دانشمندان گفتند: منظور شخص خودش است.

امام فرمود: اشتباه کردید، منظور علی (علیه السلام) است، و از دلائلی که به  
این امر حاکی است این گفتار پیامبر است که فرمود: قبیله بنی ولیعہ یا باید از  
حرکتشان بازمانند یا فردی را به سوی ایشان مفرستم که همچون خودم  
مباشند، و مراد علی (علیه السلام) بود.

این ویژگی، خصوصیتی است که کسی قبل از او بدان حائز نگردیده،  
و فضلی است که هیچ کس در آن اختلاف نمکند، و شرافتی است که  
موجودی بر او پیشی نمگیرد، چرا که علی (علیه السلام) را همچون خود به شمار  
آورد، و این دلیل سوم بود.

و دلیل چهارم، هنگامی که پیامبر همه را از مسجد خارج ساخت، تنها

خاندان پیامبر را از آن خارج نمود، وعباس اشکال گرفت، و گفت: ای رسول خدا! علی (علیه السلام) را باقی گذارده و ما را بیرون مکنی؟ فرمود: من او را باقی نگذارده و شما را اخراج ننمودم، و لکن خداوند شما را خارج ساخت و او را باقی گذارد، و این بیان این حدیث پیامبر است که فرمود: "تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی".

دانشمندان گفتند: این مطلب در کجای قرآن آمده است؟

امام فرمود: آیه ای از قرآن را برای شما در این زمینه مخوانم، گفتند: بخوان.

فرمود: خداوند مفرماید: "به موسی و برادرش وحی کردیم که قوم خود را در مصر ساکن گردانید و خانه هایتان را قبله قرار دهید"، و در این آیه منزلت هارون نسبت به موسی و نیز منزلت علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر روشن میشود.

و با این همه دلیل، دیگری در سخن پیامبر وجود دارد که فرمود: این مسجد برای شخص جنب و حائض حلال نمیشود جز برای محمد و خاندان او.

دانشمندان گفتند: این شرح و بیان تنها در نزد شما خاندان پیامبر وجود دارد.

امام فرمود: چه کسی این موارد را از ما انکار میکند، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) مفرماید: من شهر دانش بوده و علی در آنست، هر که قصد

ورود به شهر علم را دارد از درب آن باید وارد شود، و در آنچه از فضل و شرف و رتبه و برگزیدن و پاکی، که شرح و توضیح دادیم، کسی جز معاند آن را انکار نمکند، و حمد و سپاس از آن خداست، و این مورد چهارم بود.

و اما مورد پنجم، سخن خداوند است که مفرماید: " و حق خویشان را به آنها بده"، این خصوصیتی است که خداوند ایشان را بدان تخصیص داد و بر امت ترجیحشان داد.

هنگامی که این آیه نازل شد، فرمود: فاطمه را بگوئید تا بیاید، او را خواندند، و فرمود: ای فاطمه، گفت: بلی ای پیامبر، فرمود: سرزمینی فقط با لشگرکشی گرفته شده است، که به من اختصاص دارد، و آن را به خاطر



دستور خداوند برای تو قرار دادم، پس آن را برای خود و فرزندان قرار ده، و این مورد پنجم بود.

و اما مورد ششم، این سخن خداوند است که مفرماید: " بگو در مقابل کارهایم از شما پاداش نمخواهم جز دوستی خاندانم"، و این خصوصیتی است که از میان پیامبران تنها به پیامبر اسلام اختصاص یافت، و تنها خاندانش بدان منظور گردیده اند.

چرا که خداوند آنگاه که از نوح حکایت میکند مفرماید: " از شما مالی را نمخواهم، پاداش من با خداست، و من ایمان آورندگان را از خود دور نمسازم، آنان پروردگارشان را ملاقات میکنند، لکن من شما را گروهی نادان میپندارم"، و از هود این گونه حکایت کرده: "... بر کارهایم پاداش نمخواهم، پاداش من با کسی است که مرا خلق کرده، آیا تدبیر نمکنید".

و به پیامبر خود فرمود: " بگو پاداشی بر کارهایم نمخواهم جز دوستی خاندانم"، و خداوند دوستی ایشان را واجب نساخت، مگر این که

مدانست ایشان هرگز از دین مرتد نشده و گمراه نمگردند.  
و دلیل دیگر این که هر گاه فردی با کسی دوست باشد، اما در قلب او  
کینه ای از یکی از نزدیکان او باشد، قلبش تسلیم او نمگردد، و خداوند  
مخواست که در قلب پیامبر در مورد مؤمنان چیزی نبوده (و همه دوستدار  
خاندان پیامبر باشند تا پیامبر نسبت به ایشان اندک بغضی نداشته باشند)، و به  
این خاطر محبت خاندانش را واجب ساخت.  
پس هر که این امر را انجام داده و پیامبر و خاندانش را دوست داشته  
باشد، پیامبر نمیتواند او را مبعوض دارد، و هر که او را واگذارد و این امر را  
انجام نداده و خاندان پیامبر را مبعوض بشمارد، پس بر پیامبر است که او را  
دشمن دارد، چرا که یکی از واجبات الهی را ترك کرده است، و چه  
فضیلت و شرافتی بر این امر برتری دارد.  
و هنگامی که این آیه بر پیامبر نازل شد: " بگو بر این کارها اجر و  
پاداش نمخواهم جز محبت خاندانم را "، پیامبر در میان اصحابش برخاسته  
و حمد و ثنای الهی گفته و فرمود: ای مردم خداوند چیزی را بر شما واجب

ساخته آیا شما آن را انجام مدهید، کسی پاسخ نداد، روز بعد همین سخن را تکرار کرد، ولی کسی پاسخ نداد.

روز سوم باز آن را بازگو نمود و فرمود: ای مردم خداوند چیزی را بر شما واجب ساخته آیا آن را انجام مدهید، ولی باز کسی پاسخی نداد، فرمود: ای مردم آن از مقوله طلا و نقره و خوردنی و نوشیدنی نیست، گفتند: آن چیست؟ این آیه را بر ایشان خواند، گفتند: این را میپذیریم، اما بیشتر آنان به آن عمل نمودند.

آنگاه امام فرمود: پدرم، از جدم، از پدرانش، از امام حسین (علیهم السلام) روایت کرده که فرمود: مهاجرین و انصار نزد پیامبر جمع شده و گفتند: ای پیامبر تو در زمینه افرادی که بر تو وارد میشوند مخارجی داری، و این اموال ماست که همراه جانهایمان در اختیار توست، در مورد آنها چگونه که میخواهی عمل نما، بدون هیچ مشکلی آنچه میخواهی بده و آنچه میخواهی را برای خود نگاهدار.

خداوند جبرئیل را بر ایشان نازل فرمود که گفت: ای محمد بگو من در مورد رسالتم از شما پاداشی نمخواهم جز محبت خاندانم را، بعد از من آنان را آزار ندهید، آنان خارج شدند، گروهی از ایشان گفتند: آنچه

پیامبر را واداشت که سخن ما را جامه عمل نپوشد آن بود که ما را نسبت به خاندانش بعد از رحلتش ترغیب و تشویق گرداند، این تهمتی بود که در آن مجلس زده شد که سخن بسیار بزرگی است.

و خداوند این آیه را نازل فرمود: " آیا مگویند او به دروغ چنین سخنی را گفته، بگو اگر تهمت زده باشم شما بر من توانائی چیزی را ندارید، او به آنچه شما در نظر دارید آگاهتر است، و بین ما و شما برای شهادت او کافی میباشد و او آمرزنده و مهربان است " .

پیامبر نزد ایشان فرستاد و فرمود: آیا چیزی اتفاق افتاده؟ گفتند: ای پیامبر سوگند به خدا آری، بعضی از ما کلام بزرگی را بر زبان آورده اند که ما آن را ناپسند می‌شماریم، پیامبر آیه را بر آنان خواند، که بسیار گریستند، و خداوند این آیه را نازل کرد: " و او کسی است که توبه بندگانش را میپذیرد و از خطاها مگذرد و آنچه انجام مدهید را مداند " ، و این مورد ششم بود.

و اما مورد هفتم، خداوند مفرماید: " خداوند و فرشتگانش بر پیامبر

درود مفرستند، ای ایمان آورندگان بر او سلام و درود فرستید ".  
دشمنان بدانند هنگامی که این آیه نازل شد گفته شد: ای پیامبر  
سلام بر تو را دانستیم چگونه بر تو درود فرستیم؟، فرمود: بگوئید: خداوندا  
بر محمد و خاندانش درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و خاندانش درود  
فرستادی، تو ستوده و برتری، این مردم آیا بین شما در این زمینه اختلافی  
هست، گفتند: نه.

مأمون گفت: این از مواردی است که اختلافی در آن نبوده و بر آن  
همه اتفاق نظر دارند، آیا در مورد خاندان پیامبر روشن تر از این چیز  
دیگری را سراغ داری.

امام فرمود: از این آیه مرا خبر دهید: " یس، سوگند به قرآن حکیم،  
تو از فرستاده شدگان هستی، و بر راه مستقیم قرار داری "، مراد از " یس "  
چیست؟

دانشمندان گفتند: یس، پیامبر است، و شکی در آن نیست.  
امام فرمود: خداوند به پیامبر و خاندانش در این مورد فضیلتی را

عنایت کرد که هیچ عاقلی را راه به کنه آن نمباشد، چرا که خداوند بر کسی جز پیامبران درود نفرستاده است.  
و فرموده: "سلام بر نوح در دو جهان"، و فرموده: "سلام بر ابراهیم"،  
و فرموده: "سلام بر موسی و هارون".  
و فرموده: سلام بر خاندان نوح، و فرموده: سلام بر خاندان ابراهیم،  
و فرموده: سلام بر خاندان موسی و هارون، و مفرماید: "سلام بر خاندان  
یس"، یعنی خاندان پیامبر.  
مأمون گفت: دانستم که در شما خاندان شرح این مطالب میباشد، و  
این مورد هفتم بود.

و اما مورد هشتم، خداوند مفرماید: "و بدانید آنچه بدست  
مآورید، خمس آن برای خدا و رسول و خاندان او میباشد"، و خداوند  
سهم خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را همراه سهم خود و سهم پیامبر قرار داد.

و این نقطه جدایی بین خاندان وامت است، چرا که خداوند آنان را در جایگاهی و مردم را در جایگاهی دیگر قرار داد، و برای آنان به چیزی خشنود گردید که برای خود پسندید و در این زمینه ایشان را برگزید، ابتدا نام خود را آورد و سپس نام پیامبر و خاندان او را ذکر فرمود، در آنچه از غنایم و سائر بهره های مادی که خداوند برای خود پسندید برای ایشان نیز منظور داشت و فرمود: " و بدانید که هر چه بدست ماآوردید خمس آن برای خدا وپیامبر و خاندان او است، و این تأکیدی محکم وامری است جاودانه که تا روز قیامت برای ایشان باقی ممانند، در کتاب خداوند که " باطل در پیشاپیش و در پشت سر او قرار نداشته و از جانب خداوند حکیم و پسندیده نازل شده است " .

و اما سخن خداوند: " و یتیمها و نیازمندان "، یتیم هنگامی که از یتیمی خارج شد بهره ای به او نمرسد و نصیبی از خمس ندارد، و هم چنین نیازمند هنگامی که احتیاجش بر طرف شد نصیب و بهره ای در غنائم ندارد، و مجاز نیست که از آن چیزی را دریافت کند، اما سهم خاندان پیامبر تا روز قیامت برای نیازمند و بی نیاز برقرار است، چرا که کسی از خدا و رسول او بنیازتر نیست، و با این همه برای خود و پیامبرش سهمهایی قرار داد، و آنچه برای خود و پیامبرش خشنود گشت برای آنان نیز مقرر داشت.

و هم چنین در غنائم هر چه برای خود و پیامبرش قرار داد برای آنان نیز مقرر داشت، و ابتدا نام خود و سپس نام پیامبرش و آنگاه نام ایشان را ذکر کرد، و سهم ایشان را قرین سهم خود و پیامبرش نمود. و همین گونه در اطاعت، خداوند مفرماید: " ای ایمان آورندگان خداوند و پیامبر و صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید"، ابتدا نام خود، سپس پیامبرش آنگاه اهل بیت او را ذکر کرد.

و هم چنین در آیه ولایت: " بدرستی که سرپرست شما خداست و رسول او و آنانی که ایمان آورده اند"، و ولایتشان را همراه اطاعت پیامبر و قرین طاعت خود قرار داد، همچنان که سهم خود و پیامبرش را قرین سهم ایشان در غنائم جنگی و سائر بهره های مادی قرار داد، پس خداوند را سپاس که چه مقدار نعمتش بر این خاندان زیاد است.

هنگامی که داستان صدقه پیش آمد، خود و پیامبر و خاندان او را از آن منزله دانست، و فرمود: " صدقات برای فقراء و نیازمندان و کارمندان آن و برای تألیف قلوب غیر مسلمانان و برای آزاد کردن بندگان و بدهکاران



و مصرف در راه خدا، و در راه ماندگان میباشد و امری است واجب از جانب خداوند."

آیا میبایی که در این مورد برای خود یا رسولش یا خاندان پیامبر سهمی را قرار داده است، هنگامی که خداوند ایشان را از صدقه منزه داشت، خود و پیامبرش را نیز منزه دانست، بلکه آن را بر ایشان حرام نمود، زیرا صدقه بر پیامبر و خاندانش حرام است، و آن همانند چرکهای دستهای مردم است، و برای آنان حلال نمیشود، زیرا ایشان از هر زشتی و پلیدی پاک گردانیده شده اند، و هنگامی که ایشان را پاک گرداند و آنان را برگزید، برای ایشان خشنود شد به آنچه برای خود خشنود گشته، و برای ایشان ناپسند شمرد آنچه برای خود ناپسند شمرد است.

و اما مورد نهم، ما اهل ذکری هستیم که خداوند در قرآن مفرماید: "از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمدانید."

دانشمندان گفتند: مقصود آیه یهود و نصاری هستند.

امام فرمود: آیا این مطلب درست است، پس در این حالت ما را به دین خود مخوانند و گویند: آن از دین اسلام برتر است.

مأمون گفت: آیا در این زمینه گفتاری داری که مخالف  
گفتار دانشمندان باشد؟

فرمود: آری، ذکر، پیامبر خدا و ما اهل ذکر هستیم، و این مطلب را  
خداوند در قرآن کریم در سوره طلاق این گونه تبیین کرده و گوید: " ای  
خردمندان که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه سازید، خداوند ذکر فرستاد  
شده ای را نزد شما فرستاد که آیات روشن خداوند را بر شما منخواند "،  
پس ذکر پیامبر و ما اهل او هستیم، و این مورد نهم بود.

اما مورد دهم، این سخن خداوند در سوره تحریم است که  
مفرماید: " مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان بر شما حرام میباشد - تا  
آخر آیه "، به من بگوئید آیا درست است که دخترم یا دختر دخترم یا  
نوادگان من را، اگر پیامبر زنده بود تزویج نماید؟ گفتند: نه.  
فرمود: به من بگوئید آیا درست است که پیامبر با یکی از دختران  
شما ازدواج کند؟ گفتند: آری.

فرمود: و این مطلب روشن میکند که ما از خاندان پیامبر بوده و شما  
از خاندان او نیستید، و اگر شما از خاندان او بودید دخترانتان بر او حرام

بود، همچنان که دختران من بر او حرام است، زیرا ما از خاندان او و شما از امت او هستید، و این فرق بین خاندان و امت است، زیرا خاندان از او و امت هر گاه از خاندان نباشد از او نیست، و این مورد دهم است.

و اما مورد یازدهم، این گفتار خداوند در سوره مؤمن است که از قول يك شخص این گونه نقل میکند: "مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پوشیده مداشت گفت: آیا مردی را مکشید که مگوید پروردگارم خداوند است، و در حالی که همراه دلائل روشن از جانب او آمده است - تا آخر آیه"، و او پسر دایی فرعون است و از اینرو او را به فرعون نسبت داده است، اما در دین او را منسوب به فرعون نکرده است.

و هم چنین ما به خاندان پیامبر اختصاص یافته ایم، زیرا از او به دنیا آمده ایم، و دین خدا را گسترانده ایم، و این فرق بین خاندان و امت است، و این مورد یازدهم میباشد.

و اما مورد دوازدهم، این گفتار خداوند است: "خاندانت را امر به نماز کن و بر آن صبر نما"، و ما را به این خصوصیت امتیاز بخشید، زیرا با این که امر به نماز را فرموده بود باز نسبت به آن به ما امر کرده است، و تنها ما را دوباره امر نمود، و پیامبر بعد از نزول این آیه در مدت نه ماه هر روز در

هنگام نماز کنار خانه حضرت علی و فاطمه (علیهما السلام) آمده و مفرمود:  
خداوند شما را رحمت کند هنگام نماز است، و خداوند هیچ يك از  
فرزندان پیامبران را به این کرامتی که ما را به آن گرامی داشت، گرامی  
ننموده است، و از بین خاندان پیامبران ما را به این امتیاز اختصاص داده  
است.

و این فرق بین خاندان پیامبر و امت است، و سپاس خدای را  
سزاست و درود خدا بر محمد پیامبرش.

(۳) مناظره آن حضرت

در عدم شایستگی غاصبان خلافت ائمه (علیهم السلام)  
روایت شده که گروهی برای مناظره با آن حضرت در امر امامت  
دعوت شدند، ایشان یحیی بن ضحاک سمرقندی را انتخاب کردند، امام  
فرمود: ای یحیی سؤال کن، یحیی گفت: ای پسر رسول خدا شما سؤال کنید  
تا مرا بدان شرافت دهید.

امام فرمود: ای یحیی چه مسگوئی در حق کسی که ادعایی را در  
مورد خود مطرح ساخت و راستگویان را تکذیب کرد، آیا او در گفتارش  
راستگو و در دینش محق است یا دروغگوست، از پاسخ باز ماند.

مأمون گفت: ای یحیی پاسخ ده، گفت: ای امیر المؤمنین از پاسخ باز ماندم، مأمون رو به امام کرد و گفت: این مسأله که یحیی در پاسخش ماند را پاسخ گو، فرمود:

اگر یحیی مپندارد که راستگویان را تصدیق کرده، پس کسی که به ناتوانی خود گواهی دهد شایستگی امامت ندارد، او بر بالای منبر پیامبر گفت: سرپرستی شما را به عهده گرفتم ولی بهتر از شما نیستم، در حالی که فرمانروا از رعایا بهتر است.

و اگر یحیی گمان میکند که او راستگویان را تصدیق کرده، پس کسی که بر بالای منبر پیامبر بر علیه خود اعتراف کرد و گفت: من شیطانی دارم که بر من عارض میشود، شایستگی امام بودن را ندارد، زیرا در امام شیطان وجود ندارد.

و اگر یحیی گمان میکند که او راستگویان را تصدیق کرده، پس کسی که بر علیه دوستش اقرار کرده و گوید: امامت ابی بکر امری ناگهانی بود، خداوند شر آن را زائل سازد، هر که همانند او ادعا کرد را به قتل رسانید، شایستگی امامت را ندارد.

مأمون فریاد زد و مردم پراکنده شدند، آنگاه نظر به بنی هاشم کرد و گفت: نگفتم با او بحث نکنید و بر علیه او اقدام ننمائید، و این گروه علمشان از پیامبرشان است.

فصل سوم  
کلام آن حضرت در توحید  
در کلیات توحید  
در کلیات توحید  
در کلیات توحید  
در فرق بین معانی نامهای مشترك خداوند و انسان  
در حدوث اسماء الهی  
در حادث بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن  
در دلیل حادث بودن جهان  
در بودن و جای او  
در ابطال دیدن خداوند  
در نفی رؤیت خداوند  
در نهی از جسم قرار دادن خداوند  
در نهی او توصیف خداوند به غیر آنچه خود را بدان توصیف فرموده است  
در مشیت و اراده  
در مشیت و اراده  
در قدرت و اراده  
در این که خداوند آنچه بخواهد را مقدم یا مؤخر مدارد  
در مورد کسی که خدا را به خلقتش تشبیه میکند  
در کمترین مرتبه شناسائی خداوند  
در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
در کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
در کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
در مورد کسی که قائل به جبر است  
در فضیلت سوره توحید  
در مورد کلام پیامبر: خداوند آدم را بر صورت خود آفرید  
در ابطال تناسخ

(۱) کلام آن حضرت

در کلیات توحید

روایت شده: هنگامی که مأمون قصد داشت امام رضا (علیه السلام) را به ولایتعهدی منصوب کند، بنی هاشم را جمع کرد و گفت: من قصد دارم که خلافت بعد از خود را به امام رضا (علیه السلام) واگذارم، بنی هاشم نسبت به امام حسد ورزیدند و گفتند: آیا میخواهی را متصدی امری کنی که از آن آگاهی ندارد، اگر میخواهی نادانی او بر تو آشکار شود کسی را نزد او بفرست تا بیاید، مأمون نزد آن حضرت فرستاد، بنی هاشم به ایشان عرض کردند: ای ابا الحسن بر منبر برو و خداوند را توصیف کن، آنگونه که خدا را بر آن عبادت کنیم.

امام بر منبر رفت، لحظه ای نشست و تأمل کرد، آنگاه ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر و خاندانش این گونه سخن گفت:

اولین مرتبه بندگی خداوند شناخت او است، و پایه شناسائی او یگانه دانستن او است، و کمال یکتا دانستن او نفی صفات (زائد بر ذات) از ذات اقدس او است، زیرا عقول گواهی دهند که هر صفت و موصوفی مخلوق است، و هر موصوفی گواهی دهد به این که برای او خالق است که آن خالق دارای چنین صفتی نبوده و موصوف به این صفت نمیشد، و هر صفت و موصوفی

گواهی دهند به ارتباط داشتن با یکدیگر، و این ارتباط گواهی دهد به ایجاد شدن، و ایجاد شدن گواهی دهد به این که ازلی نمباشند، زیرا محال است شیء حادث ازلی باشد.

پس آن که به تشبیه در آید و شناخته شود خدا نیست، و کسی که بخواهد به کنه ذات او پی ببرد خدا را یگانه ندانسته، و کسی که برای او مثل و مانند آورد به حقیقت او نرسیده، و هر که برای او نهایی تصور کند او را تصدیق ننموده، و هر که به سوی او اشاره کند او را قصد نکرده است، و هر که او را به چیزی تشبیه کند او را اراده نکرده، و هر که قائل به جزئیت او شود برای او خوار نگشته است، و هر که او را به وهم و خیال در آورد او را اراده نکرده است.

آنچه شناخته شود به خودی خود مصنوع و ساخته شده است، و هر چه به سبب دیگری پابرجا است معلول است، به آفرینش او به وجود او دلیل آورده شود، و به عقل به شناسائی او راه برده شود، و حجت الهی در فطرت هر کس وجود دارد.

آفرینش خدا آفریدگان را حجاب و پرده ای است بین او و بین آفریده شدگان، و مغایرت او با مخلوق مفارقت او با ماهیت آنهاست، و ابتداء نمودن خدا خلق را خود دلیل است بر آن که برای خدا ابتدائی نیست، زیرا هر ابتداء شده ای عاجز است از این که غیر خود را ابتداء کند، ابزار و اسباب دادن خداوند به خلق دلیل است بر این که برای خدا آلات و ادوات و ابزار نیست، زیرا ابزار و اسباب گواه احتیاج مادیین است.

نامهای خداوند تعبیر از او است (نه عین ذات او)، و افعال خدا راه شناسائی او است، و ذات او حقیقت او است (که تغییری در او نیست)، و کنه او جدائی است بین او و بین خلق او، غیریت او تحدید کننده آنچه غیر او میباشد، چنان که ثابت میکند غیر او محدود است. نشناخته است کسی که خدا را وصف نموده، و از او تجاوز کرده کسی که



خدا را مشمول چیزی بدانند، و به خطا و اشتباه افتاده کسی که بخواهد به کنه او پی ببرد، و کسی که گوید: خدا چگونه است او را به چیزی تشبیه کرده، و کسی که گوید: خدا چرا این گونه است برای او به دنبال علت گشته است، و هر که گوید: خدا در چه زمانی بوجود آمده او را محدود به زمانی ساخته است، و هر که گوید: خدا در چیست، او را متضمن چیزی فرض کرده، و هر که گوید: خدا تا چه زمانی وجود دارد، برای او نهایی فرض کرده است. و هر که گوید: او تا فلان زمان وجود دارد او را موقت دانسته است و برای او نهایی تصور کرده است، و هر که برای او نهایی تصور کند برای او مدت قائل شده است، و کسی که برای او مدت قائل شود او را تجزیه کرده، و هر که او را تجزیه کند او را توصیف نموده، و کسی که او را مانند ممکنات توصیف کند از راه حق منحرف شده و ملحد گشته است.

به تغییر مخلوق خدا تغییر نیابد، چنان که به تحدید محدود خدا محدود نگردد، خدا یکی است نه در مقام شماره کردن، خدا ظاهر است نه چنان که او را به چشم ظاهر دید و با او مباشرت نمود، خدا تجلی و ظهور دارد نه چنان که دیده شود، باطن است نه چنان که از ظاهر به باطن انتقال یابد، از خلق جدا و مباین است نه از حیث مسافت، به خلق نزدیک است نه از جهت مکان.

لطیف است نه به جسمانیت، موجود است نه آن که وجود او بعد از عدم باشد، انجام دهنده امور است نه از روی اجبار، امور را بدون فکر اندازه گیری کند، و بدون حرکت تدبیر امور کند، بدون آن که به خاطر آورد اراده میکند، درك کننده است بدون آن که همت بگمارد، شنواست بدون آلت و اسباب، بیناست بدون ابزار بینائی.

با زمان ارتباط نداشته، و مکانها او را در بر نگیرد، و خواب و چرت او را فرا نگیرد، اوصاف او را محدود نکند، آلات و ابزار او را نفع نبخشد، وجودش

بر زمان پیشی جسته، و وجودش بر عدم سبقت گرفته، و ازلیتش بر هر ابتداء مقدم بوده، از آنجا که به مشاعر آدمی قدرت درك داد دانسته شد که برای او مشاعر و آلاتی نیست، و چون جوهر و ماهیات اشیاء را ایجاد کرد دانسته شد که برای او ماهیتی مانند ممکنات نباشد، و چون بین اشیاء ضدیت قرار داد دانسته شد که برای او ضدی نیست، و چون امور را قرین یکدیگر قرار داد دانسته شد که قرینی برای او نیست.

روشنائی را ضد تاریکی، و آشکار را ضد نهان، و خشکی را ضد رطوبت، و سردی را ضد گرمی قرار داد، خداوند بین چیزهائی که با یکدیگر سازش ندارند دوستی و الفت قرار دهد، و بین چیزهائی که با یکدیگر نزدیکند جدائی اندازد، این جدائی دلیل است بر این که جدا کننده ای دارد، و این دوستی دلالت کند بر این که کسی دوستی را قرار داده است، و این است فرموده خدای بزرگ: " از هر چیز جفت آفریدیم تا این که متذکر شوید "

تا آن که دانسته شود برای خدا قبل و بعدی نیست، و ایجاد غرائز گواه است که برای ایجاد کننده آن غریزه ندارد، و چون تفاوت را در بین اشیاء قرار داد دانسته شود که برای موجد آنها تفاوت نیست، و چون برای هر شیء زمانی را قرار داد معلوم میگردد که برای خدا زمانی نبوده است ، بعضی از اشیاء برای بعضی دیگر حجابند تا دانسته شود که بین خدا و اشیاء حجابی نیست.

او پروردگار بوده است هنگامی که پرورش یافته ای نبوده، و حقیقت خدائی برای او بوده هنگامی که ستایشگری در جهان نبوده، عالم و دانا بوده هنگامی که معلوم و دانسته شده ای نبوده، آفریدگار بود هنگامی که آفریده شده ای نبوده، شنوا بوده هنگامی که شنیده شده ای نبوده، و حقیقت آفریدگاری را پیش از آن که بیافریند را دارا بوده است، و حقیقت خالقیت را دارا بود پیش از آن که خلق نماید.

چگونه چنین نباشد در صورتی که از چیزی غائب نبوده، و تحولی در او صورت نگیرد، امید و آرزو در او وجود ندارد، محدود به زمانی نبوده، و قرین چیزی نیست، ادوات و ابزار اشیاء را محدود میکند، و اثبات نیازمندی و احتیاج منماید، و آلات و اسباب به همانند خود اشاره میکند، قدیمیت اشیاء را حادث بودنشان نفی میکند و از ازلی بودنشان ممانعت به عمل مآورد، و کمالی در او نیست.

بین اشیاء جدائی انداخت تا دلالت کنند بر وجود جدائی اندازنده، و دوری انداخت تا دلالت کنند بر دوری اندازنده، با اشیاء خالقشان برای عقول تجلی کرد، و به آنها از دیدن در حجاب قرار گرفت، و به آنها اوهام توجه نمود، و در آنها غیر او را ثابت کردند، و ادله از آنها اخذ شد، و از آنها اقرار گرفته شد، و به عقلها اعتقاد به خداوند استحکام یابد، و به اقرار ایمان کامل شود، دینداری جز با شناخت تحقق نپذیرد، و شناخت جز با اخلاص میسر نیست، و با تشبیه اخلاص صورت نگیرد، و تشبیه را نتواند نفی کند اگر برای او صفات مخلوقین را اثبات نماید.

پس هر چه در مخلوقات است در خالق نبوده، و آنچه در او امکان دارد در خالق او امتناع دارد، حرکت و سکون در خدا جریان ندارد، و چگونه برای او این امور تصور شود در صورتی که او خود آنها را به جریان انداخت و به سوی او بازگشت میکند، و اگر چنین باشد ذاتش در حال تحول و دگرگونی است و کنه او تجزی یابد، و ترکیب مانع از ازلی بودن او است، و معنای خالقیت در او تصور نمیشود، اگر برای او نهایتی باشد، الزاما آغازی نیز دارد، و اگر برای او تمامیتی تصور شود الزاما نقصان نیز برای او وجود دارد.

و چگونه شایسته ازلیت باشد کسی که از تحول و دگرگونی مبری نباشد، و چگونه میتواند اشیاء را ایجاد کند کسی که خود منعی از ایجاد شدن ندارد، و هر گاه چنین باشد نشانه های مصنوعیت در او یافت شود، و این امر بجای آن که دلیلی بر خالقیت او باشد دلیل است بر موجود بودنش. بنابراین در مقام گفتار دلیلی بر خالقیت او نبوده، و پاسخی برای سؤالات وارده در این زمینه نخواهد بود، و در معنا و حقیقتش بزرگی نباشد، و آشکار شدنش در میان خلق ظلمی نخواهد بود، مگر آن که ازلیت مانع است از این که دو تا بودن برای او تصور شود، و آنکه ابتدائی برایش نیست ابتداء کرده شود، معبودی جز خداوند بزرگ نیست. و دروغ گفتند آنان که برای خداوند شريك قائل شدند، و گمراه گشتند و از حق دور شدند و زیان کردند زیان آشکاری، و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش باد.

(۲) کلام آن حضرت

در کلیات توحید

ستایش خدای را سزااست که حمد و ستایش را به بندگانش الهام فرمود، و شناسائی ربوبیتش را سرشت ایشان ساخت، بوسیله خلقتش بر وجود خود رهنمون گشت، و به حادث بودن مخلوقش بر ازلی بودن خود، و به همانند داشتن آنها بر بی ماندی خود دلالت نمود، آیات خود را گواه قدرتش گرفت، ذاتش از پذیرش صفات امتناع دارد (زیرا تمام صفات کمال عین ذات او است)، و دیدگان از دیدنش و اوهام از احاطه او درمانده اند.

وجودش سرآغازی نداشته و بقایش پایانی ندارد، ابزار درك او را فرا نگیرد، و پرده ها او را نپوشاند، پرده میان او و مخلوقش همان مخلوقاتش میباشند، زیرا آنچه لایق به ذات مخلوق است نسبت به او ممتنع است، و آنچه نسبت به وی ممتنع است مخلوق سزاوار آنست، و نیز به جهت فرق میان سازنده و ساخته شده، و پروردگار و پرورده شده، و محدود کننده و محدود شده.

یکتاست نه به معنی واحد بودن عددی (یعنی مرکب نیست)، آفریننده است نه به معنی جنبش اعضاء (چنان که هر سازنده ای با اعضاء خود کار انجام میدهد)، بیناست بدون ابزار، شنواست بدون آلت، حاضر است بدون تماس جسمی، بر کنار است نه به معنی دوری مسافت، باطن است نه به معنای در زیر

پرده قرار گرفتن، ظاهر است نه به معنای در مقابل چیزی قرار داشتن، که کنه و حقیقت او دیدگان تیزبین را در مانده کرده، و وجودش خاطرات ذهنی را از ریشه بر کنده است.

آغاز اعتقاد به خدا شناسائی او است، و کمال شناسائی اش یگانه دانستن او، و کمال یگانه دانستن او نفی صفات (زائد بر ذات) از او میباشد، بواسطه گواهی دادن هر صفتی که غیر موصوف است، و گواهی هر موصوفی که غیر صفت است، و گواهی این دو که دو چیز میباشند، که ازلیت را نشاید، (یعنی اگر بگوئیم صفات خدا غیر ذاتش و زائد بر آن میباشد قائل به ترکیب و تعدد قدیم و احتیاج آنها به یکدیگر شده ایم)، هر که خدا را توصیف کند محدودش کرده، و هر که محدودش کند معدودش نموده، و هر که او به شمارش در آورده ازلیت او را باطل ساخته، و هر که گوید: چگونه است، جویای وصف او شده، و هر که گوید: در چیست؟ او را در چیزی گنجانده است، و هر که گوید: روی چیست؟ او را نشناخته، و هر که گوید: کجاست، جائی را از او خالی دانسته، و هر که گوید: ذات او چیست؟ تعریفش نموده، و هر که گوید: تا کی میباشد، متناهیش دانسته، عالم است آنگاه که معلومی نبود، خالق است زمانیکه مخلوقی نبود، (پس همیشه توانائی خلقت دارد)، پروردگار است در زمانیکه پروریده ای نبوده، پروردگار ما این گونه توصیف شود، بلکه او بالاتر از توصیف وصف کنندگان است.

(۳) کلام آن حضرت

در کلیات توحید

سپاس خدای را سزااست که آغاز جهان وخالق آن، نیرومند و توانا،

مراقب بندگان است، بر بندگانش تسلط دارد، هر چیزی در برابر فرمانروایش خاضع و هر چیز در برابر عزتش ذلیل است، هر چیز در مقابل قدرتش تسلیم، و هر چیز در برابر سلطنت و عظمتش متواضع است، علمش به هر چیز احاطه داشته و شمارش آنها را میداند، امور بزرگ او را به رنج و تعب در نیاورد و چیز كوچك از دیدش پنهان نگردد. دیدگان بینندگان او را درك نکرده و وصف توصیف گران او را احاطه نکند، عالم خلق و امر از آن او است، و مثال و الا در آسمانها و زمین برای او است، و او گرامی و دانا و حکیم است.

(۴) کلام آن حضرت

در فرق بین معانی نامهای مشترك خداوند و انسان بدان - خدایت خیر و نیکی را به تو بیاموزد - خدای تبارك و تعالی قدیم است، و قدیم بودن صفتی است برای او، که خردمند را رهبری میکند به این که چیزی پیش از او نبوده و در جاودانه بودن شريك ندارد، پس با توجه به اعتراف خردمندان در عدم درك این صفت، برای ما روشن گشت که چیزی پیش از خدا نبوده و نسبت به جاودانگیش چیزی با او نیست، و گفته کسی که معتقد است پیش از او، یا همراه او چیزی بوده باطل گشت.

زیرا اگر چیزی همیشه با او باشد خدا خالق او نخواهد بود، چرا که او همیشه با خدا بوده، چگونه خدا خالق کسی است که همیشه با او بوده، و اگر چیزی پیش از او باشد او اول خواهد بود نه این، و آنکه اول است سزاوارتر است که خالق دیگری باشد.

آنگاه خدای تبارك و تعالی خود را به نامهایی توصیف نمود، و هنگامی که موجودات را آفرید و پرستش و آزمایششان را خواست، ایشان را دعوت کرد که او را به آن نامها بخوانند، پس خود را شنوا بینا، توانا قائم، گویا، آشکار نمان، لطیف آگاه، قوی عزیز، حکیم دانا، و مانند اینها نامید. و چون بدخواهان تکذیب کننده این نامها را ملاحظه کردند، و از طرفی از ما شنیده بودند که از خدا خبر میدادیم که چیزی مانند او نیست، و مخلوقی حالش همچون او نباشد، گفتند: شما که عقیده دارید خدا مانند و نظیری ندارد، پس چگونه در اسماء حسناى الهی خود را شريك او ساختید و خود را همنام او نمودید، این خود دلیل است که شما در تمام یا بعض حالات مانند خدا هستید، زیرا نامهای خوب را برای خودتان هم جمع کردید.

ما به آنها جواب گوئیم، همانا خدای تبارك و تعالی بندگانش را به نامهایی از نامهای خویش با اختلاف معانی الزام نموده است، چنان که يك اسم دو معنی مختلف دارد.



دلیل بر این مطلب گفته خود مردم است، که نزد آنها پذیرفته و مشهور میباشد، و خدا هم مخلوقش را به همان گفته خطاب کرده و به آنچه مفهمند با آنها سخن گفته، تا نسبت به آنچه ضایع کردند حجت بر آنها تمام باشد، گاهی به مردی گفته میشود: سگ، خر، گاو، تلخ و شیر، تمام اینها بر خلاف حالات مرد است، و این اسامی به همان معانی که برای آنها نهاده شده به کار نرفته است، زیرا انسان نه شیر است و نه سگ، این را بفهم خدایت بیامرزد.

خدا عالم نامیده میشود، این نام به خاطر علم حادثی نیست که چیزها را به آن بداند، و بر نگهداری امر آینده اش و تفکر در آنچه آفریند و تباه کند، و آنچه را از مخلوقش نابود کرده بدان استعانت جوید، که اگر این علم نزدش حاضر نبود و از او غیبت کرده بود نادان و ناتوان باشد، چنان که دانشمندان از میان مخلوقات را مبینیم برای علم پدید آمده در آنها عالم نامیده میشوند، زیرا پیش از آن نادان بودند و بسا باشد که همان علم از آنها دوری کند و به نادانی برگردند، و خدا را عالم نامند زیرا به چیزی نادان نیست، پس خالق و مخلوق در اسم عالم شریک شدند، و معنی چنان که دانستی مختلف بود.

و پروردگاران شنوا نامیده مشود، نه به این معنی که سوراخ گوشی دارد که با آن آواز را بشنود و با آن چیزی نبیند، مانند سوراخ گوش ما که با آن مشنویم، ولی با آن نتوانیم دید، اما خدا خود خبر دهد که هیچ آوازی بر او پوشیده نیست، و این بر طبق آنچه ما اسم مبریم، نمباشد، پس او در اسم شنیدن با ما شريك است ولی معنی مختلف است. همچنین است دیدن او با سوراخ چشم نیست، چنان که ما با سوراخ چشم خود بینیم و از آن استفاده دیگری نکنیم، ولی خدا بیناست و به هر چه متوان نگاه کرد نادان نیست، پس در اسم بینائی با ما مشترك است ولی معنی مختلف است.

او قائم است ولی نه به این معنی که راست ایستاده و سنگینی روی ساق پا انداخته، چنانچه چیزهای دیگر این گونه مایستند، بلکه معنی آن این است که خدا حافظ و نگهدار است، چنان که کسی گوید: فلانی قائم به امر ماست، و خدا بر هر جانی نسبت به آنچه انجام داده قائم و مسلط است، و نیز قائم در زبان مردم به معنی باقی است و معنی سرپرستی را هم مدهد، چنان که به مردی گوئی: به امر فرزندان فلانی قیام کن، یعنی آنان را سرپرستی نما، و قائم از ما کسی میباشد که روی پا ایستاده است، پس در اسم شريك او شدیم و در معنی شريك نگشتیم.

اما لطیف بودن به معنی کمی و باریکی و خردی نیست، بلکه به معنی نفوذ در اشیاء (احاطه علمی به همه چیز) و دیده نشدن او است، چنان که به شخصی مگوئی: این امر از من لطیف شد، و فلانی در کردار و گفتارش لطیف است، به او خبر مدهی که عقلت در آن امر مانده است و راه جوئی از دست رفته است، و طوری عمیق و باریک گشته که اندیشه آن را درک نکند، همچنین لطیف بودن خدای تبارک و تعالی از این نظر است که به حد و وصف درک نشود، و لطافت ما به معنی خردی و کمی است، پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف گشت.

و اما خبیر کسی است که چیزی بر او پوشیده نیست و از دستش نرفته، خبیر بودن خدا از نظر آزمایش و عبرت گفتن از چیزها نیست، که اگر آزمایش و عبرت باشد بداند و چون نباشد نداند، زیرا کسی که چنین باشد نادان است و خدا همیشه نسبت به آفریدگانش آگاه است، ولی آگاه در میان مردم کسی است که از نادانی دانش آموز خبرگیری کند (که پس از نادانی آگاه و دانا شده)، پس در اسم شریک او شدیم و معنی مختلف است. و اما ظاهر بودن خدا از آن نظر نیست که روی چیزها بر آمده و سوار گشته، و بر آنها نشسته و بالا آمده باشد، بلکه بواسطه غلبه و تسلط و قدرتش بر چیزهاست، چنانچه مردی گوید: بر دشمنانم غلبه یافتم و خدا مرا بر دشمنم

غالب گردانید، او از پیروزی و غلبه خبر مدهد، همچنین است غلبه خدا بر چیزها.

و معنی دیگر ظاهر بودنش این است که برای کسی که او را طلب کند ظاهر است (و برای خدا هم همه چیز ظاهر است)، و چیزی بر او پوشیده نیست و اوست مدبر هر چه آفریده، پس چه ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است، زیرا هر سو که توجه کنی صنعت او موجود است و در وجود خودت از آثار او به قدر کفایت هست، و ظاهر از ما کسی است که خودش آشکار و محدود و معین باشد، پس در اسم شریکیم و در معنی شریک نیستیم.

و اما باطن بودن خدا به معنی درون چیزها بودن نیست، بلکه به این معنی است که علم و نگهداری و تدبیرش به درون چیزها راه دارد، چنان که کسی گوید: خوب آگاه شدم و راز پنهانش را دانستم، و باطن در میان ما کسی است که در چیزی نهان و پوشیده گشته، پس در اسم شریکیم و معنی مختلف است.

و اما قاهر بودن خدا به معنی رنج و زحمت و چاره جوئی و ملاحظت و نیرنگ نیست، چنان که بعضی از بندگانش بر بعضی غلبه کند و مغلوب غالب شود و غالب مغلوب گردد، ولی قاهر بودن خدای بزرگ این است که تمام آفریدگانش در برابر او که آفریدگار است لباس خواری و زبونی پوشیده اند، از

آنچه خدا نسبت به آنها اراده کند قدرت سرپیچی ندارند، به اندازه چشم بر هم زدنی از حکومت او که گوید: باش و مباش، خارج نشوند، قاهر در میان ما آنگونه است که بیان و وصف کردم، پس در اسم شریکیم و در معنی مختلف است.

همچنین است تمام نامهای خداوند، و اگر ما تمام آنها را بیان نکردیم برای آن که به مقداری که به تو گفتیم برای پند گفتن و نیک اندیشیدن کفایت کند، خدایت یاور تو و یاور ما در هدایت و توفیقمان باشد.

(۵) کلام آن حضرت

در حدوث اسماء الهی

از ابن سنان روایت شده که گفت: از امام سؤال کردم: آیا خدای بزرگ پیش از آن که مخلوقی را بیافریند به ذات خود شناسائی داشت؟ فرمود: آری، گفتم: آن را مدید و مشنید؟ فرمود:

نیازی بدان نداشت، زیرا نه از آن پرسشی داشت و نه خواهش، او خودش بود و خودش، قدرتش نافذ بود پس نیازی نداشت که ذات خود را نام ببرد، ولی برای خود نامهایی برگزید تا دیگران او را به آن نامها بخوانند، زیرا اگر او به نام خود خوانده نمشد مورد شناسائی قرار نمگرفت.

و نخستین نامی که برای خود برگزید: علی عظیم بود، زیرا او برتر از همه چیز است، نام او (به اعتبار ذاتش) الله است، و اسم او (به اعتبار صفات) علی عظیم است، که اولین نامهای او است و برتر از هر چیزی است. (۶) کلام آن حضرت

در حادث بودن جهان و اثبات پدید آورنده آن مردی از زنادقه خدمت امام رسیده و نزد ایشان عده ای حضور داشتند، امام فرمود: به من بگو اگر قول حق گفته شما باشد - با این که چنان نیست - مگر نه این است که ما و شما همانند و برابریم، آنچه نماز گزاردیم و روزه گرفتیم و زکات دادیم و ایمان آوردیم به ما زیانی نمرساند، آن مرد خاموش ماند.

سپس امام فرمود: و اگر قول حق گفته ما باشد - که این درست است - مگر نه این است که شما هلاک شده و ما نجات یافتیم، گفت: خدایت رحمت کند، به من بفهمان که خدا چگونه و در کجاست، فرمود:

وای بر تو این راه که رفته ای نادرست است، او مکان را مکان قرار داد بدون این که برای او مکانی باشد، و چگونگی را چگونگی قرار داد بدون این که برای خود او کیفیت و چگونگی وجود داشته باشد، پس خدا به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نشود، و به هیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجیده نگردد.

آن مرد گفت: در صورتی که او به هیچ حسی ادراک نشود، پس چیزی نیست، امام فرمود:

وای بر تو، هنگامی که حواست از ادراک او عاجز گشت منکر ربوبیتش شدی، ولی ما چون حواسمان از ادراکش عاجز گشت یقین کردیم او پروردگار ماست که بر خلاف همه چیزهاست.

آن مرد گفت: پس بگو خدا از چه زمانی بوده است، امام فرمود: تو به من بگو چه زمانی بوده که او نبوده است، تا بگویم از چه زمانی وجود داشته است.

آن مرد گفت: دلیل بر وجود او چیست؟ امام فرمود:

هنگامی که بدن خود را نگریستم که نمیتوانم در طول و عرض آن کاستی و افزایش پدید آورم، و زیان و بدی را از خود دور سازم، و سود و خوبی ها را به او برسانم، یقین کردم این ساختمان را سازنده ای است و به وجودش اعتراف کردم، علاوه بر این که مسبینم گردش فلک به قدرت او است، و پیدایش ابر و گردش بادهای، و جریان خورشید و ماه و ستارگان، و نشانه های شگفت و آشکار دیگر را که دیدم، دانستم که این دستگاه را سازنده و مخترعی است.

آن مرد گفت: پس چرا دیدگان او را نمیبیند؟ فرمود: به خاطر تفاوتی که بین او و سائر مخلوقات، از انسان گرفته تا دیگر

موجودات، که با چشم ظاهری دیده میشوند، وجود دارد، مضافاً آن که او برتر از آنست که با چشمی دیده شود، یا وهمی او را احاطه نماید، یا عقلی او را بیابد.

آن مرد گفت: حدود او را برای من تبیین کن، فرمود: او حدی ندارد، گفت: چرا این گونه است؟ فرمود:

زیرا هر چیز محدود متناهی است، و هر گاه محدودیت احتمال داده شود، احتمال زیادتی در او مرود، و هر گاه احتمال زیادتی وجود داشته باشد، احتمال کاستی نیز وجود دارد، پس او نا محدود، و غیر قابل افزایش، و بدون کاستی، و غیر قابل تجزیه بوده، و مورد تو هم قرار نمگیرد.

(۷) کلام آن حضرت

در دلیل حادث بودن جهان

مردی نزد ایشان آمد و گفت: ای پسر پیامبر چه دلیلی بر حادث بودن جهان وجود دارد؟ فرمود:

تو نبودی و بوجود آمدی، و مدانی تو خود را ایجاد نکرده ای، و نیز آنان که مانند تو هستند تو را موجود نساخته اند.

(۸) کلام آن حضرت

در بودن و جای او

مردی نزد آن حضرت آمد و پرسید: من سؤالی را از تو منمایم که اگر به



آنچه بدانم جواب گوئی به امامت معتقد مشوم، امام فرمود: هر چه خواهی پیرس.

گفت: به من بگو پروردگارت از کی بوده و کجا بوده، و چگونه بوده و تکیه اش بر چیست؟ امام فرمود: خدای تبارک و تعالی مکان را مکان کرد بی آن که خود مکانی داشته باشد، و چگونگی را چگونگی ساخت، بی آن که خود چگونگی داشته باشد، و بر قدرتش تکیه دارد.

(۹) کلام آن حضرت

در ابطال دیدن خداوند

از ابی هاشم جعفری روایت شده که گفت: از امام سؤال کردم که آیا خداوند توصیف میشود؟

فرمود: آیا قرآن نخوانده ای؟ گفتم: آری، فرمود: نخوانده ای که مفرماید: "ابصار او را درك نکنند و او آنها را درك میکند"، گفتم: آری.

فرمود: بدانید ابصار چیست؟ گفتم: دیدن چشمها، فرمود:

خاطرات دلها از بینائی چشمها قویتر است، خاطرات او را درك نکنند و او خاطرات را درك کند.

(۱۰) کلام آن حضرت

در نفی رؤیت خداوند

ذو الریاستین گوید: به امام عرضه داشتم: فدایت شوم در مورد دیدن خداوند که بین مردم اختلاف پیش آمده مرا خبر ده، گروهی گویند: خداوند دیده نمیشود، امام فرمود:

ای ابو العباس! هر که خداوند را به غیر آنچه خود را به آن توصیف کرده وصف کند، تهمت بزرگی به خداوند زده است، خداوند مفرماید: "ابصار او را ندیده و او بر ابصار ناظر بوده و او عالم و آگاه است"، منظور از ابصار چشمهای ظاهری نیست، بلکه چشمهایی مراد است که در قلوب قرار دارد، اوهام بر او واقع نشده و او را درك نمکنند، چه رسد به چشمهای ظاهری.

(۱۱) کلام آن حضرت

در نهی از جسم قرار دادن خداوند

از محمد بن زید روایت شده که گفت: نزد امام آمده و از توحید از ایشان سؤال کردم، ایشان این مطالب را برایم فرمود که بنویسم:

ستایش خدای را سزااست که همه چیز را بدون نقشه و مقدمات پدید آورده، و به قدرت و حکمت خویش اختراعشان کرد، آنها را از چیزی نیافرید تا نوآوری صادق نباشد، و علت و سببی در میان نبود که تا ابتکار صحت نداشته باشد، آنچه را خواست، آنگونه که خواست، با یکتائی خویش برای اظهار حکمت و حقیقت ربوبیتش آفرید، خردها او را احاطه نکند، و اوهام به او دست نیابد، افکار او را درك نکرده و در اندازه ای گنجانده نشود.

عبارات از توصیفش در مانده و افکار از درکش عاجز میباشند، هر گونه ستایشی در مقام او نارسا است، بی پرده نهانست و بی پوشش پوشیده، نادیده شناخته شده، و بی تصور ستوده گردیده، و بی جسم توصیف شده است، شایسته ستایشی جز خداوند بزرگ نیست.

(۱۲) کلام آن حضرت

در نهی او توصیف خداوند به غیر آنچه خود را بدان توصیف فرموده است

خداوندا! پاك و منزهی، تو را نشناختند و یگانه ات ندانستند، از اینرو برایت صفاتی را برگزیدند، پاك و منزهی، اگر تو را مشناختند تو را به آنچه خود را به آنها توصیف کرده ای توصیف مسکردند، پاك و منزهی، چگونه به خود اجازه دادند که تو را به دیگری تشبیه کنند.

بار خدایا، من تو را جز به آنچه خود را ستوده ای نستایم، و به مخلوق همانندت نسازم، تو سزاوار هر خیری هستی، پس مرا از ستمگران قرار مده، هر چه به اذهانتان خطور کرد خدا را غیر از آن بدانید. ما خاندان پیامبر راه میانه ای هستیم که غلو کننده به ما نرسد، و عقب افتاده از ما نگذرد.

(۱۳) کلام آن حضرت

در مشیت و اراده

از مشیت و اراده سؤال شد، فرمود:

مشیت مانند اهتمام به انجام کار است، و اراده پایان دادن آن کار میباشد.

(۱۴) کلام آن حضرت

در مشیت و اراده

از آن حضرت روایت شده که فرمود:

خداوند مفرماید: ای پسر آدم به خواست من است که تو هر چه برای خود خواهی بر آن قادری، و به نیروی من است که واجباتم را انجام مدهی،

و به نعمت من است که بر نافرمانیم توانا مگردی، من تو را شنوا و بینا و توانا قرار دادم، هر نیکی که به تو برسد از جانب خداست، و هر بدی که به تو رسد از خود توست، و این برای آنست که من به کارهای نیک تو از خودت سزاوارترم، (زیرا اینها نعمتهای الهی بوده)، و تو به کارهای زشتت از من سزاوارتری (زیرا او خود از مسیر حق منحرف گردیده)، من در آنچه میکنم بازخواست نشوم (زیرا آنچه کرده خیر و احسان بوده است)، ولی مردم مورد بازخواست قرار گیرند (زیرا صرف آن نعمتها در مسیر رضای او یا در راه انحرافی است).

(۱۵) کلام آن حضرت

در قدرت و اراده

مشیت از صفات فعل خداوند است، هر که بپندارد خداوند همواره (از ازل) اراده کننده بوده، یکتا پرست نیست.

(۱۶) کلام آن حضرت

در این که خداوند آنچه بخواهد را مقدم یا مؤخر مدارد

در حدیثی از سلیمان مروزی آمده که گفت: به امام عرضه داشتم: آیا مرا از مفهوم این آیه: " ما آن را در شب قدر نازل کردیم "، خبر نمدهی که در مورد چه چیزی نازل شده است؟ فرمود:

ای سلیمان، خداوند در شب قدر آنچه تا سال آینده باید انجام بگیرد، از زندگی و مرگ، یا خیر و شر و روزی، را مقدر میکند، و آنچه در آن شب تقدیر شود حتمی است.

سلیمان گوید: هم اکنون دانستم، فدایت شوم توضیح بیشتری بدهید،  
فرمود:

بعضی از امور، اموری است که نزد خداوند قرار دارد، هر کدام از آنها را که بخواهد مقدم یا مؤخر مگرداند، ای سلیمان حضرت علی (علیه السلام) فرمود: علم بر دو قسم است، علمی است که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران خود داده است، و آنچه خداوند به ایشان داده است تخلف پذیر نیست و محقق میشود، و خداوند به خود و فرشتگان و پیامبران دروغ نمگوید، و علمی است که نزد خداوند مخزون است و هیچ کس از آن خبر ندارد، آنچه از آن را بخواهد مقدم یا مؤخر گردانده، و محو و اثبات میکند.

(۱۷) کلام آن حضرت

در مورد کسی که خدا را به خلقش تشبیه میکند هر که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه کند مشرک است، و هر که به خداوند چیزهایی را نسبت دهد که از آنها نهی فرموده کافر است.

(۱۸) کلام آن حضرت

در کمترین مرتبه شناسائی خداوند  
فتح بن یزید گوید: از امام از کمترین مرتبه شناسائی خداوند سؤال  
کردم، فرمود:

اقرار به این که معبودی جز او نبوده، و شبیهی ندارد، و همانندی برای او نیست، و این که ازلی بوده و همواره وجود خواهد داشت، و چیزی مانند او نمیشد.

(۱۹) کلام آن حضرت

در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
امام به شخصی که عرضه داشت: خداوند اعمال مردم را به خودشان  
واگذار کرده، فرمود:

آنان ضعیف تر و کمتر از آنند که قابلیت این کار را داشته باشند.

گفت: آنان را مجبور ساخته است؟ فرمود:

او عادلتر و برتر از آنست که چنین کند.

گفت: چگونه این امر ممکن است؟ فرمود:

خداوند ایشان را امر و نهی فرموده است، و نسبت به آنچه امر و نهی  
کرده ایشان را قادر و توانا ساخته است.

(۲۰) کلام آن حضرت

در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش

فضل بن حسن بن سهل از ایشان پرسید: مردم مجبور هستند؟ فرمود:

خداوند عادلتر از آنست که مردم را مجبور ساخته و عذاب نماید.  
گفت: آنان در اعمالشان آزادند؟ فرمود:  
خداوند حاکمتر از آنست که به بنده اش مهلت دهد و او را به خود  
واگذار کند.

(۲۱) کلام آن حضرت

در کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
از و شاء روایت شده که گفت: از امام سؤال کرده و گفتم: خداوند کار  
را به خود بندگان واگذار کرده است؟ فرمود:  
خداوند قادرتر از این است.

گفتم: پس ایشان را بر گناه مجبور ساخته است؟ فرمود:  
خداوند عادلتر و حکیم تر از این است.

سپس فرمود: خداوند مفرماید:

ای پسر آدم من به کارهای نیک تو از خودت سزاوارترم، و تو به  
کارهای زشتت از من سزاوارتری، مرتکب گناه مشوی به سبب نیروئی که  
من در وجودت قرار داده ام.

(۲۲) کلام آن حضرت

در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
یزید بن عمیر شامی گوید: در شهر مرو بر امام وارد شده و گفتم: ای پسر



پیامبر از امام صادق (علیه السلام) برای ما نقل شده است که فرموده: جبر و تفویض باطل است و امر بین امرین درست است، معنای این جمله چیست؟ امام فرمود:

هر که گمان کند اعمال ما را خداوند انجام داده و آنگاه ما را به سبب آن عذاب میکند قائل به جبر شده، و هر که گمان کند خداوند اختیار موجودات و روزی آنان را به حجج خود واگذار کرده است، قائل به تفویض شده، و هر که قائل به جبر باشد کافر بوده، و هر که قائل به تفویض باشد مشرک است.

گفتم: ای پسر پیامبر امر بین امرین چه معنایی دارد؟ فرمود: آزادی انسان نسبت به انجام آنچه بدان امر شده، و ترك آنچه مورد نهی قرار گرفته است.

گفتم: آیا در این مورد خواست و اراده خداوند نیز مطرح است؟ فرمود:

خواست و اراده خداوند در آنچه طاعت به حساب میآید، همان امر الهی به آن و خشنودی از آن و یاری بر آن میباشد، و خواست و اراده خداوند در گناهان همان نهی از آن و غضب به سبب انجام آن و عقاب بر انجام آن میباشد.

گفتم: آیا خداوند در مورد آن حکمی نیز دارد؟ فرمود: آری، هر کاری از خوبی و بدی که بندگان انجام میدهند خداوند در مورد آن حکم دارد.

گفتم: معنی حکم خدا چیست؟ فرمود:  
حکم خداوند بر آنها ثواب و عقاب در دنیا و آخرت، به مقداری که  
او شایسته آنست، میباشد.

(۲۳) کلام آن حضرت

در تبیین کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
روایت شده نزد آن حضرت سخن از جبر و تفویض برده شد، امام  
فرمود:

خداوند به اجبار اطاعت نشده، و با در تسلط قرار گرفتن عصیان نمگردد،  
و در کار بندگان اهمال نورزیده است، او مالک چیزهایی است که به  
آنان داده است، بر آنچه ایشان را قادر ساخته تواناست، اگر بندگان اطاعت  
او را بنمایند خداوند آنان را از این عمل منع ننموده و ایشان را باز ندارد، و  
اگر قصد عصیان او را داشتند و خداوند اگر اراده کرد که ایشان را از آن باز  
دارد، بین ایشان و گناه مانع مگردد، و اگر بین ایشان و گناه مانع نگردد و  
آنان گناه را انجام دهند، خداوند ایشان را در گناه قرار نداده است.

(۲۴) کلام آن حضرت

در کیفیت اختیار انسان در اعمالش  
بعضی از اصحاب به امام عرض کردند: از امام صادق (علیه السلام) برای ما

روایت شده که فرموده است: جبر و تفویض باطل بوده و امر بین امرین صحیح است، مفهوم آن چیست؟ فرمود:  
هر که بپندارد خداوند امر خلقتش و روزی آنان را به بندگانش تفویض کرده، به تفویض قائل شده است.  
گفتم: ای پسر پیامبر آیا قائل به آن مشرک است؟ فرمود:  
آری، هر که قائل به مجبور بودن بندگان باشد به خداوند ستم ورزیده است.

گفتم: ای پسر پیامبر، امر بین امرین چیست؟ فرمود:  
توانائی عمل به آنچه بدان امر شده و ترك آنچه مورد نهی قرار گرفته است.

(۲۵) کلام آن حضرت

در مورد کسی که قائل به جبر است

به هر که قائل به جبر است زکات ندهید، و شهادت او را نپذیرید، خداوند جز به اندازه قدرت افراد به آنان تکلیف نمکند، و بیش از آن به کسی تحمیل نمینماید، و هر کس کاری را انجام دهد عواقب آن دامنگیرش خواهد شد، و کسی متحمل عواقب کار دیگری نمیشد.

(۲۶) کلام آن حضرت  
در فضیلت سوره توحید  
از عبد العزیز بن مهتدی روایت شده که گفت: از امام (علیه السلام) در مورد  
توحید سؤال کردم، فرمود:  
هر که سوره توحید را خوانده و به آن ایمان آورد، توحید را  
مشناسد.

گفتم: آن را چگونه بخواند؟ فرمود: همان گونه که مردم میخوانند، و  
بعد از خواندن اضافه فرمود که دوبار بگوید:  
این چنین است پروردگارم.

(۲۷) کلام آن حضرت  
در مورد کلام پیامبر: خداوند آدم را بر صورت خود آفرید  
حسین بن خالد روایت میکند که به امام رضا (علیه السلام) عرضه داشتم: ای  
پسر پیامبر مردم روایت میکنند که پیامبر فرمود: خداوند آدم را بر صورت  
خودش آفرید، فرمود:

خداوند ایشان را بکشد، اول حدیث را حذف کرده اند، پیامبر به دو نفر که به یکدیگر فحاشی میکردند بر خورد کرد، یکی از آنان به دیگری میگفت: خداوند چهره ات و چهره هر که همانند توست را زشت گرداند، پیامبر فرمود: ای بنده خدا، این گفتار را به برادرت نگو، خداوند حضرت آدم را مانند چهره او آفریده است.

(۲۸) کلام آن حضرت

در ابطال تناسخ

هر که قائل به تناسخ شود (یعنی انتقال روح از شخصی به شخصی دیگر) به خداوند بزرگ کفر ورزیده است، و بهشت و دوزخ را تکذیب نموده است.

فصل چهارم (۱)  
گزیده ای از گفتار آن حضرت  
در ارکان ایمان  
در مراتب ایمان  
در درجات ایمان  
در مورد کسی که حقیقت ایمان را دار است  
در صفات افراد مؤمن  
در صفات افراد مؤمن  
در بعضی از مکارم اخلاق  
در توصیف بهترین بندگان  
در توصیف بهترین اخلاق  
در درجات توکل  
در حد توکل  
در فضیلت تفکر  
در فضیلت سکوت  
در فضیلت عفو  
در گمان نیکو داشتن به خدا  
در نشانه های بصیرت در دین  
در صفات کسی که عقلش کامل است  
در توصیف سخاوتمند و بخیل  
در فضیلت صله رحم  
در دوستی با مردم

(۱) سخن آن حضرت

در ارکان ایمان

ایمان بر چهار رکن قرار دارد: توکل بر خدا، و خشنودی به قضاء الهی، و تسلیم در مقابل اوامر خدا، و واگذاری امور به او.

(۲) سخن آن حضرت

در مراتب ایمان

ایمان يك درجه برتر از اسلام، و تقوی يك درجه برتر از ایمان، و یقین يك درجه برتر از ایمان میباشد، و هیچ چیز برتر از یقین در میان مردم تقسیم نشده است.

(۳) سخن آن حضرت

در درجات ایمان

خداوند به هر کس که میخواهد ایمان مدهد، در بعضی از افراد ایمان مستقر بوده، و در گروهی بعنوان امانت قرار داده میشود، ایمان مستقر هرگز از قلب زائل نمگردد، و ایمانی که بعنوان امانت قرار داده میشود از فرد سلب نمگردد.

(۴) سخن آن حضرت

در مورد کسی که حقیقت ایمان را دار است  
حقیقت ایمان بنده کامل نمگردد تا این که سه صفت را دارا باشد:  
بصیرت در دین داشته باشد، و در زندگی میانه رو بوده، و در مصیبتها  
صبور باشد.

(۵) سخن آن حضرت

در صفات افراد مؤمن  
صفت ایمان در مؤمن تحقق نمیپذیرد جز آن که سه صفت در او  
باشد: روشی از خداوند، و روشی از پیامبرش، و روشی از امامش، روشی  
که از خدایش باید در او باشد راز داری، و روشی پیامبرش بر خورد نیکو  
با مردم، و روشی که از امامش باید در او باشد صبر و شکیبائی در غمها و  
اندوه هاست.

(۶) سخن آن حضرت

در صفات افراد مؤمن  
مؤمن آنگاه که خشمگین شود خشم او را از راه حق خارج نمسازد،  
و هنگامی که خرسند گردد، خرسندی او را در باطل وارد نمکند،  
و آن هنگام که قادر و توانا شود از حق خود بیشتر طلب ننماید.



(۷) سخن آن حضرت

در بعضی از مکارم الاخلاق

پنج چیز اگر در کسی نبود در کارهای دنیا و آخرت از او انتظار کار نیک نداشته باش: اصالت خانوادگی، اخلاق نیکو، ثبات در اخلاق، کرامت نفس، و ترس از پروردگارش.

(۸) سخن آن حضرت

در توصیف بهترین بندگان

(بهترین بندگان) کسانی هستند که هنگام انجام کار نیک خرسند، و هنگام ارتکاب عمل زشت از خداوند طلب بخشش کنند، و آنگاه که چیزی به آنان داده شود سپاسگزار بوده، و زمانی که به مصیبتی دچار شوند صبر کنند، و در هنگام خشم عفو نمایند.

(۹) سخن آن حضرت

در وصف بهترین اخلاق

برترین اخلاق و ارزشمندترین آنها: انجام کار نیک، دستگیری از ناتوان، انجام آرزوی آرزومند، و متحقق ساختن امید امیدوار.

(۱۰) سخن آن حضرت

در درجات توکل

توکل دارای درجاتی است: يك رتبه از آن آنست که در آنچه خداوند نسبت به او انجام میدهد به او اعتماد داشته باشد، نسبت به آن خرسند بوده، و بدانی که از خیر خواهی در حق تو کوتاهی نکرده است، و بدانی که حکم در این زمینه از آن او است، و با سپردن امور به او بر او توکل منمایی، و رتبه بعد ایمان به امور غیبی است که علم تو بدان راه ندارد، و علمت را به او و امینان او مسپاری، و در آن و غیر آن به او توکل منمایی.

(۱۱) سخن آن حضرت در حد توکل

حد توکل آنست که جز خدا از کسی نترسی.

(۱۲) سخن آن حضرت

در فضیلت تفکر

عبادت و بندگی خداوند به کثرت نماز و روزه نیست، و بلکه به بسیار اندیشیدن در امر آفرینش خداوند است.

(۱۳) سخن آن حضرت

در فضیلت سکوت

سکوت دری از درهای حکمت است، سکوت محبت را جذب میکند  
و راهنما به سوی هر نیکی است.

(۱۴) سخن آن حضرت

در فضیلت عفو

هیچ دو گروهی با هم ستیز نکنند مگر آن که پیروزی از آن دسته ای  
است که گذشت داشته باشد.

(۱۵) سخن آن حضرت

در گمان نیکو داشتن به خدا

گمان خود را به خداوند نیکو نمائید، که مفرماید: من همان گونه  
با بنده ام رفتار میکنم که به من گمان آن را دارد، اگر گمان خیر به من دارد  
بر خورد نیکو با او دارم، و اگر گمان بد دارد بر طبق آن با او رفتار میکنم.

(۱۶) سخن آن حضرت

در نشانه های بصیرت در دین

از نشانه های داشتن بصیرت در دین: بردباری و دانش است.

(۱۷) سخن آن حضرت  
در صفات کسی که عقلش کامل است  
عقل مسلمان کامل نمگردد جز با داشتن ده صفت: کار نیک از او  
انتظار رود، و شر از او صادر نشود، کار نیک اندک غیر خود را زیاد شمرد، و  
کار نیک بسیار خود را اندک بشمار آورد، از درخواست حاجات مردم از او  
ناراحت نشده، و در طول زندگی از دانش اندوزی ملول نگردد، فقر در راه  
خدا نزد او محبوبتر از غنا، و ذلت در راه او از عزت در راه دشمن خدا  
خوشایندتر باشد، و عدم شهرت نزد او از شهرت نیکوتر بوده، فردی را نبیند  
جز آنکه او را بهتر از خود مداند.

(۱۸) سخن آن حضرت  
در توصیف سخاوتمند و بخیل  
سخی کسی است که از غذای مردم استفاده میکند تا مردم از طعام  
او بهره برند، و بخیل کسی است که از غذای مردم استفاده نمکند تا مردم از  
غذای او بهره نبرند.

(۱۹) سخن آن حضرت  
در فضیلت صله رحم  
صله رحم کن اگر چه با یک جرعه آب باشد، و بهترین چیزی که  
صله رحم به آن واقع میشود آزار نرساندن به او است.

(۲۰) سخن آن حضرت  
در دوستی با مردم  
دوستی با مردم نیمی از عقل است.

(۳۹۱)

فصل چهارم (۲)  
گزیده ای از گفتار آن حضرت  
در مورد یاری کردن به افراد ناتوان  
در مورد بعضی از صفات مذموم  
در مورد درجات عجب و خود پسندی  
در مورد بعضی از صفات زشت  
در مورد صفات بخیل و حسود و دروغگو  
در مورد دوست و دشمن هر کس  
در مورد برترین مال و عقل  
در مورد حالات قلب  
در مورد فضیلت محاسبه نفس  
در مورد فضیلت محاسبه نفس  
در مورد گونه های مردم  
در مورد معاشرت نیکو داشتن  
در مورد کسی که به رزق حلال خویشتن راضی است  
در مورد کسی که به روزی اندک قانع است  
در مورد کسی که در راه کسب روزی حلال تلاش میکند  
در مورد گشایش و توسعه بر خانواده  
در مورد مهمانی دادن هنگام ازدواج  
در مورد کیفیت رفتار با نعمتهای الهی  
در مورد کیفیت رفتار با بعضی از افراد  
در مورد اهمیت وعده

(۲۱) سخن آن حضرت

در یاری کردن به افراد ناتوان

یاری کردن به افراد ناتوان، از صدقه در راه خدا برتر است.

(۲۲) سخن آن حضرت

در بعضی از صفات مذموم

هفت چیز بدون هفت چیز امری است که مورد تمسخر قرار میگیرد:

هر که با زبان از خداوند طلب بخشش کند و در قلب پشیمان نباشد، و هر که از

خداوند درخواست توفیق کند ولی کوشش و تلاش ننماید، و هر که دور

اندیشی کند ولی خود را بر حذر ندارد، و هر که از خداوند طلب بهشت کند و

بر شدائد صابر و شکیبیا نباشد، و هر که از جهنم به خداوند پناه برد ولی

شهوات دنیایی را ترك نکند، و هر که نام خدا را بر زبان آورد ولی مشتاق

لقای او نباشد، این گونه افراد با این عمل، خود را مورد تمسخر قرار داده اند.

(۲۳) سخن آن حضرت

در درجات عجب و خود پسندی

عجب و خود پسندی مراحلی دارد: یکی آنست که عمل زشت فرد

در نظرش خوب جلوه کند و او دچار شگفتی شود و گمان کند کار نیکی انجام

داده است، دیگری آنست که بنده به پروردگارش ایمان آورد و بر خدا منت

گذارد، در حالی که در این مورد خدا باید بر او منت نهد.

(۲۴) سخن آن حضرت  
در بعضی از صفات زشت  
خداوند جدال بی مورد، و تباه کردن مال، و سؤال کردن بسیار  
را ناخوش دارد.

(۲۵) سخن آن حضرت  
در صفات بخیل و حسود و دروغگو  
بخیل فکرش آسوده نیست، حسود از زندگی لذت نمبرد،  
پادشاهان وفا ندارند، دروغگو جوانمردی ندارد.

(۲۶) سخن آن حضرت  
در مورد دوست و دشمن هر کس  
دوست واقعی هر کس عقل او، و دشمنش نادانی او میباشد.

(۲۷) سخن آن حضرت  
در برترین مال و عقل  
برترین مال آنست که حافظ آبروی انسان باشد، ارزنده ترین خرد،  
شناسائی خویشتن است.



(۲۸) سخن آن حضرت

در حالات قلب

قلبه‌ها گاه در حالت روی آوردن و گاه در حال پشت کردن، و هنگامی با نشاط، و زمانی در حال سستی و فتورند، آنگاه که روی م آورند میایی و درك مکنی، و هنگامی که روی مگردانند سست و ملول شده و از فهم بازداشته میشوند، پس در هنگام نشاط و روی آوردن از آنها بهره برید، و در زمان سستی و روی گرداندن آنها را رها سازید.

(۲۹) سخن آن حضرت

در فضیلت محاسبه نفس

کسی که هر روز به حساب اعمال خود نرسد از ما نیست.

(۳۰) سخن آن حضرت

در فضیلت محاسبه نفس

هر که اعمالش را مورد حسابرسی قرار دهد از زندگی بهره مند شده، و هر که از آن غافل گردد زیان ببیند.

(۳۱) سخن آن حضرت

در گونه های مردم

مردم دو گروهند: دسته ای به آرزو رسیده که بدان قانع نیستند، و گروهی تلاشگر که بدان نرسند.

(۳۲) سخن آن حضرت

در معاشرت نیکو داشتن

بر خورد خود را با افراد کوچک و بزرگ نیکو گردان.

(۳۳) سخن آن حضرت

در مورد کسی که بر رزق حلال خویشتن راضی است

هر که به روزی حلال اندک خود راضی و خشنود باشد رنج او کمتر

و خاندانش در آسایش زندگی میکنند، و خداوند عیوب دنیا و کیفیت رفع

آنها را به او میآموزد، و او را با سلامتی در بهشتش مستقر مگرداند.

(۳۴) سخن آن حضرت

در مورد کسی که به روزی اندک قانع است

هر که به روزی اندکی که خدا به او مدهد راضی باشد، خداوند عمل

اندک او را میپذیرد.

(۳۵) سخن آن حضرت

در مورد کسی که در راه کسب روزی تلاش میکند

هر که در راه بدست آوردن روزی تلاش میکند تا مخارج زندگی

خود را تأمین کند، پاداشش از جهادگر در راه خدا بیشتر است.

(۳۶) سخن آن حضرت  
در گشایش و توسعه بر خانواده  
افرادی که از جنبه مالی قدرت دارند، باید بر زن و فرزند خود توسعه  
و گشایش دهند.

(۳۷) سخن آن حضرت  
در مهمانی دادن هنگام ازدواج  
مهمانی دادن هنگام ازدواج از سنتهای پیامبر است.

(۳۸) سخن آن حضرت  
در کیفیت رفتار با نعمتهای الهی  
نعمتهای الهی که در اختیارتان میباشد را گرامی بدارید، چرا که آنها  
گریزان میباشند، از هر که کناره گیرند دیگر بازگشتی برایشان نیست.

(۳۹) سخن آن حضرت  
در کیفیت رفتار با بعضی از افراد  
با پادشاهان با احتیاط، و با دوست متواضعانه، و با دشمن با کناره گیری،  
و با مردم با خوشرویی برخورد کن.

(۴۰) سخن آن حضرت  
در اهمیت وعده  
ما خاندان، وعده هایمان را همچون دین بر خود تلقی میکنیم،  
همان گونه که پیامبر چنین بود.

(۴۰۵)

فصل پنجم  
اشعاری در مدح آن حضرت  
مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم  
تو زمزمی و تو حجری، تو رکنی و تو مقامی  
این جا مقام و مشهد سلطان دین رضاست  
مظهر علم علی، وارث میراث نبی  
عرش رحمان بود این روضه سلطان خراسان

مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم  
 خبر از طوس مگر آمده با پیک صبا \* که چو گل کرده به تن پیرهن صبر قبا  
 از غریب الغرباء \* از غمش آل عبا  
 طور سینای تجلی شده یکسان با خاک \* گوئی از سوز غم و حسرت آن مهر لقا  
 سینه سینا چاک \* خر موسی صعقا  
 یوسف مصر حقیقت چو شد از یثرب دور \* پیر کنعان طریقت به سرودی ز قفا  
 شد به پا شور نشور \* نغمه وا اسفا  
 تا که آن قبله آفاق روان شد ز حرم \* سیل خوناب غمش موج زد از ام قری  
 خون فشان شد زمزم \* تا ثریا ز ثری  
 چون سنا برق حقیقت به سنا با رسید \* از تجلای شکوهش دل آن کوه رسا  
 عرش بر خود لرزید \* نعره زد رعد آسا  
 مرو از مقدم او شد ز صفا باغ ارم \* ز فروغ رخ او مطلع انوار هدی  
 شد پناهگاه امم \* ملجأ شاه و گدا  
 طوس شد از شرف مرکز طاووس ازل \* سزد ار بوسه زند بر ره او عرش علا  
 یا که ناموس ازل \* جل شأنه و علا  
 آه از آن عهد ولایت که با نامش بستند \* نشنیدم که به آن عهد کس کرده وفا  
 دل او را خستند \* مگر از زهر جفا

تخت شاهی به عوض تخته تابوتش بود \* ز آن جنایت که ز مأمون شده با شاه رضا  
زهر غم قوتش بود \* سوخت دیوان قضا  
آن ستم پیشه که با خسرو اقلیم الست \* نه ز حق بیم و نه اندیشه ای از روز جزا  
عهد را بست و شکست \* نه هراسی ز سزا  
پنجه زد بر رخ عنقاء قدم زاغ سیاه \* ریخت زین واقع بال و پر سلطان هما  
عالمی گشت تباه \* شاهد غیب نما  
گر غریبانه در آن منزل غربت جان داد \* لیک از جلوه دلدار شدش کام روا  
در ره جانان داد \* و بسی درد دوا  
نوح طوفان بلا رخت از این مرحله بست \* غرقه لجه غم شد دل خلق دو سرا  
فلک ایجاد شکست \* یک به یک نوحه سرا  
تا که از زهر ستم سوخت ز سر تا به قدم \* رفت زین حادثه هائله بر باد فنا  
شمع ایوان قدم \* رونق بزم " دنی "  
میوه باغ نبوت چو ز انگور چشید \* ریخت برگ و بر آن شاخ گل روح افزا  
زهر جانسوز چشید \* نخله شکر زا  
با دل و با جگرش دانه انگور چه کر \* خرمنی سوخت ز یک خوشه بی قدر و بها  
زهر مستور چه کر \* و چها کرد چها  
نه عجب گر ز غمش چشم فلک خون گرید \* یا پر از خون شود این سینه سوزان  
فضا  
رود جیحون گرید \* از غم شاه رضا  
" کمپانی "

تو زمزمی و تو حجری، تو رکنی و تو مقامی  
غنی به کعبه بیالد فقیر سوی تو آید \* فدای خاک تو کردم که حجة الفقرائی  
بعید نیست خراسان اگر به کعبه بیالد \* تو هم صفات خدا، هو تو کعبه، هم تو منائی  
بلی که آیه تطهیر شد به شأن تو نازل \* از آن که مظهر حقی و مستحق ثنائی  
تو زمزمی و تو حجری، تو رکنی و تو مقامی \* بیا به دور تو کردم، تو مروه ای، تو  
صفائی

خوش آن که جای حجر خاک آستان تو بوسد \* تو بنده ای نه خدائی، نه از خدا تو  
جدائی

مشیت ازلی بود تا به شهر خراسان \* ز جور کینه مأمون شهید زهر جفائی  
میان حجره چنین گفت کای صبا به مدینه \* بگو بنور دو چشمم عزیز من تو کجائی  
تقی بیا دم مردن به شهر طوس غریبم \* در انتظار تو باشم که کی ز در تو در آئی  
منم گدای تو (صالح) که غرق بحر گناهم \* چه مشود دم مردن دمی کنار من آئی



این جا مقام و مشهد سلطان دین رضاست  
این مهبط ملائکه صحن و سرای کیست \* این بارگاه سر به فلک رفته جای کیست  
این جلوه ای که مطلع آن شهر مشهد است \* روشن نموده ارض و سما از جلای  
کیست

این جا که سر به خاک درش منهند خلق \* آرامگاه کی بود و خاک پای کیست  
این جا که جن و انس به تعظیم اندرند \* این احترام بهر چه و از برای کیست  
این جا که با تفضل و لطف و عنایتش \* مس را توان طلا کنی از کیمیای کیست  
این جذبه ای که خلق کشاند به سوی خود \* کی باشد آن که مکشد و از صلای  
کیست

این نور کو رسیده شعاعش به طاق عرش \* از پرتو فروغ جمال و ضیاء کیست  
این مأمنی که کهنه نگردد به دور چرخ \* این اعتبار واتبه ز قدر و بهای کیست  
این بست را که داده خداوند رفعتش \* از موقف و بزرگی بی انتهای کیست  
این شمع کاین چنین همه پروانه گرد او \* گردیده مست ز جام عطای کیست  
این خلق دردمند که گیرند عافیت \* درمان درد کی کند و از دوی کیست  
این ناله ها که عارف و عامی در این مکان \* سر مدهند روز و شب اندر هوای  
کیست

این جوش و این خروش که دارند مردمان \* در راه عشق کی بود و در ولای کیست  
این جا مقام و مشهد سلطان دین رضاست \* این جا امام هشتم و فرزند مصطفی است  
گفت این قصیده را " علی " و شکر کردگار  
\* اندر جوار او چو گدائی به التجاست  
" علی صافی گلپایگانی "

مظهر علم علی، وارث میراث نبی  
مژده ای جان که شب هجر به پایان آمد \* صبح شد موکب خورشید درخشان آمد  
دردمندان به شما مژده که عیسی نفسی \* ز شفا خانه غیب از پی درمان آمد  
خضر را گو مطلب آب حیات از ظلمات \* روشنی بخش دو صد چشمه حیوان آمد  
مو را گو به کناری برود از سر راه \* که به صد حشمت و اجلال، سلیمان آمد  
گو ملائک همه از ملک جهان تا ملکوت \* سر تعظیم بسایند که انسان آمد  
آن که آئینه اسماء و صفات ازلی است \* ز امر واجب به سرا پرده امکان آمد  
حسن مطلق که نهان بود پس پرده غیب \* پرده یک سوزد و بی پرده نمایان آمد  
باز عیسی نفسی آمده در خطه طوس \* که ز انفاسش خوشش در تن ما جان آمد  
کف بز، گل بفشان، مشک بسا، عود بسوز \* جان بر افشان به ره دوست که  
جانان آمد

شهر را آینه بندید و چراغان سازید \* که ز ره موکب سلطان خراسان آمد  
زاده حضرت موسی به سوی مصر وجود \* با دو صد معجزه موسی عمران آمد  
قبله هفتم دین، کعبه ارباب یقین \* قطب اقطاب جهان، حجت یزدان آمد  
مظهر علم علی، وارث میراث نبی \* هادی روح قدس، صاحب قرآن آمد  
چشمه علی لدنی که ز حکمت، لقمان \* پیش او طفل نو آموز دبستان، آمد  
بار دیگر ز تلاقی دو دریای وجود \* رشک صد درج گهر، لؤلؤ و مرجان آمد  
شاه شاهان عجم، میر امیران عرب \* ریب تخت جم و تاج سر شاهان آمد

آن که جارو کش صحن حرمش شاه صفی ست \* و آنکه دربان درش شاه سلیمان آمد

فرش زوار رهش بال ملک، گیسوی حور \* کفشداری درش منصب رضوان آمد  
تا بشوید ز سر و صورت زوار غبار \* حور با مژه تر، زلف پریشان آمد  
" نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد " زین گل نار که در ساحت بستان آمد  
تا برد سجده بر پرچم ایران خورشید \* سایه او به سر پرچم ایران آمد  
دگر از فتنه دوران چه خطر ایران را \* که ورا دست خداوند، نگهبان آمد  
بلبل طبع " ریاضی " است که در گلشن دین  
\* نغمه پرداز و ثنا گوی و غزل خوان آمد  
" ریاضی یزدی "

عرش رحمان بود این روضه سلطان خراسان  
ای شه طوس که سلطان سریر دو سرائی \* ما سوی الله همه ظل تو و تو ظل خدائی  
تا خلائق همه در روی تو بینند خدا را \* پرده بردار که بی پرده خدا را بنمائی  
پرده بردار حرم سر عفاف ملکوتی \* آیه رحمتی از صنع سماوات علائی  
خازن مخزن اسماء تعالی و تقدس \* والی ملک قدر منشی دیوان قضائی  
ثقل اکبر که به فرمان نبی تا لب کوثر \* در میان تو و قرآن به خدا نیست جدائی  
نظری هم به گدائی چو من خاک نشین کن \* ای که در پاد سهی صاحب ایوان  
طلائی

به گدا قدر بیفزاید و از شاه نکاهد \* گاه گاهی که کند شاه نگاهی به گدائی  
عرش رحمان بود این روضه سلطان خراسان \* پای بر عرش خدا هشته ای ای دوست  
کجائی

در حریم حرم زاده موسی به ادب رو \* نرنی تا به سر و دوش ملائک سر پائی  
زان که در بارگه اقدس سلطان سلاطین \* خالی از فوج ملائک نبود گوشه و جائی  
آمدم قبر تو بوسیدم و رفتم به امیدی \* که شب اول قبرم تو به دیدار من آئی  
زهر با طبع لطیف تو چنان کرد که فردا \* تاج خونی کفنار، افسر شاه شهدائی  
وای فردای " ریاضی " اگرش دست نگیری  
\* ای که خود دست خدا و پسر دست خدائی  
" ریاضی یزدی "

فصل ششم  
فهرستهای کتاب  
فهرست مآخذ و منابع ادعیه  
فهرست مآخذ و منابع مناظرات  
فهرست منابع کلام آن حضرت در توحید  
فهرست مآخذ احادیث  
فهرست مطالب

- ۱ - فهرست منابع ادعیه
- ۱ - این دعا را شیخ صدوق در کتاب توحید: ۱۳۷ و عیون الاخبار ۱ / ۱۱۸، با سندش از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار، از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان نقل کرده است.
- ۲ - این دعا را راوندی در دعوات: ۹۳ نقل کرده، و در بحار الانوار ۹۴: ۲۰۶ از آن کتاب نقل شده است.
- ۳ - این دعا را ابن باقی در اختیار مصباح نقل کرده، در بحار ۸۷: ۲۸۰ و مستدرک الوسائل: ۴: ۴۱۵ آن دعا را ذکر کرده اند. مگویم: ابن باقی این دعا را در هنگام برداشتن سر از رکوع نقل کرده است، و ظاهراً این دعا اختصاص به آن حالت نداشته باشد.
- ۴ - این دعا در بحار الانوار ۹۴: ۱۸۱ از کتاب عتیق غروی نقل شده است.
- این دعا را شیخ صدوق تا " تشبیه کنندگان تو را توصیف میکنند " در عیون الاخبار ۱: ۱۱۷، توحید: ۱۲۴، امالی: ۴۸۷، با سندش از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب نقل کرده، و مگوید: " امام رضا علیه السلام به قبری از قبور خاندانش گذر کرد و دستش را بر آن نهاد و فرمود: تا آخر دعا " .
- این دعا را فتال در روضة الواعظین: ۳۹، و طبری در بشارة المصطفی: ۳۵۹، رقم: ۴۲۲ نقل کرده اند.

همچنین در کمال الدین: ۳۷۳، بحار الانوار ۴۹: ۲۳۹، رجال کشی: ۵۰۴، عوالم العلوم ۲۲: ۴۰۴ آمده است.

۸ - این دعا را شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱: ۳۰۸، با سندش از پدرش وابن الولید، از محمد العطار و احمد بن ادریس، از اشعری، از ابن هاشم، از داود بن محمد نهدی، از بعض اصحاب آورده است. همچنین در معانی الاخبار: ۲۱۸، فقیه ۳: ۱۵۵، تفسیر قمی: ۵۵۱، کافی ۶: ۱۹۵، رجال کشی: ۴۶۵، حدیث ۸۸۴، بحار ۱۴: ۱۹۹ و ۴۹: ۲۷۰، عوالم العلوم ۲۲: ۱۶۲، مدینه المعاجز: ۴۹۲، تفسیر برهان ۴: ۱۰ آمده است.

۹ - این دعا را شیخ طوسی در مصباح المتجهد: ۱۵۰ نقل کرده، و از او در بحار ۸۷: ۲۵۷ آمده است.

مگویم: این دعا را کفعمی در بلد الامین: ۴۷ و شیخ بهائی در مفتاح الفلاح: ۲۴۷ آورده و به حضرت علی علیه السلام نسبت داده اند.

۱۰ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲ = ۱۸۰ با سندش از تمیم بن عبد الله، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از رجاء بن ابی ضحاک آورده، و از او در بحار ۴۹: ۹۳ و ۸۷: ۲۳۱ نقل شده است.

۱۱ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲ = ۱۸۰ با سندش از تمیم بن عبد الله، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از رجاء بن ابی ضحاک آورده، از او در بحار ۴۹: ۹۳ و ۸۷: ۲۳۱ نقل شده است.

۱۲ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۱: ۲۵۳ و ثواب الاعمال: ۱۳۸، با سندش از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی، از عباس مولی امام رضا علیه السلام آورده، از او در بحار ۸۴: ۱۷۳ نقل شده است.

همچنین اریلی در کشف الغمة ۲: ۲۹۱، و کفعمی در مصباحش: ۲۸،  
و شیخ طوسی در مصباحش: ۹۷، این دعا را آورده اند.  
مگویم: این دعا را صدوق در امالی: ۲۱۹، و فقیه ۱: ۲۸۷، و سید بن  
طاووس در فلاح السائل: ۲۲۷ آورده و به امام صادق علیه السلام نسبت داده اند،  
از آنان بحار ۸۴: ۱۷۳، و سائل ۵: ۴۵۲ نقل کرده است.  
۱۳ - این دعا را سید بن طاووس در فلاح السائل: ۱۵۵، با سندش از  
تلعکبری، از محمد بن علی بن معمر، از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از  
ابن ابی نجران نقل کرده، از او در بحار ۸۴: ۳۷۵، مستدرک الوسائل ۴: ۱۲۳  
آمده است.  
۱۴ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۵۸، از کتاب عمل  
رجب و شعبان و ماه رمضان تألیف احمد بن محمد بن عبد الله بن عباس، از  
ابی طیب حسن بن احمد بن محمد بن عمر بن صباح قزوینی و ابی صباح  
محمد بن احمد بن محمد بن عبد الرحمان بغدادی، از استادشان نقل کرده  
است، و از او در بحار ۸۵: ۲۲۴ آمده است.  
۱۵ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۸۲، با سندش از تمیم بن  
عبد الله، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از رجاء بن ابی ضحاک آورده،  
و در بحار ۴۹: ۹۴، و مستدرک الوسائل ۴: ۴۰۸ از او نقل شده است.  
۱۶ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۷۳، با سندش از علی بن  
عبد الله وراق، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و حمزة بن محمد  
بن احمد علوی و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، جمیعا، از علی بن ابراهیم  
بن هاشم، از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی، و از ابی محمد جعفر بن  
نعیم بن شاذان، از احمد بن ادريس، از ابراهیم بن هاشم، از عبد السلام بن  
صالح هروی نقل کرده، و از او در بحار ۹۱: ۳۴۴ آمده است.



همچنین ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۳۴۵ این دعا را ذکر، و از او در بحار ۴۹: ۸۲ و ۸۵: ۲۵۷ آمده است.

و نیز سید بن طاووس در مجتبی: ۲۳، رقم: ۷۶، و کفعمی در مصباحش: ۲۹۳ این دعا را آورده اند.

مگویم: این دعا با اختلاف و عباراتی بیشتر از امام زمان از آن حضرت علیه السلام نقل شده است، مراجعه شود به مصباح شیخ: ۸۰۲، و اقبال سید بن طاووس: ۶۴۴، از آنان بحار ۹۸: ۳۹۱ و مستدرک ۳: ۴۴۱ نقل کرده اند.

۱۷ - این دعا را شیخ طوسی در مصباحش: ۳۶۷، و سید در جمال الاسبوع: ۲۵۶ نقل، و از آنان در بحار ۸۹: ۲۵۱ آمده است.

۱۸ - این دعا را حمیری در قرب الاسناد: ۱۶۹، با سندش از ابن ابی الخطاب، از بزندی نقل کرده، و از او در بحار ۸۶: ۲۴ و ۱۰۰: ۱۸۱، الوسائل ۶: ۴۷۴ آمده است.

همچنین ابن قولویه در کامل الزیارات: ۲۰، با سندش از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی و یعقوب بن یزید و موسی بن عمر، از بزندی نقل کرده، و از او در مستدرک ۱۰: ۱۹۳ و بحار: ۱۰۰: ۱۵۶ آمده است.

۱۹ - این دعا را کفعمی در بلد الامین: ۳۰ (حاشیه\*)، و در مصباحش: ۱۶۸ آورده است، و در بحار ۸۶: ۵۹ از او نقل شده است.

۲۰ - این دعا را ابن فهد در عدة الداعی: ۲۶۸، و از او فیض در محجة البیضاء ۲: ۳۲۹ نقل کرده اند.

مگویم: این دعا را کلینی در کافی ۲: ۵۴۷ و صدوق در فقیه ۱: ۳۲۶ با سندشان از امام جواد علیه السلام نقل کرده اند، از آنان در بحار ۸۶: ۱۸۶،

مفتاح  
الفلاح: ۶۵ آمده است.

۲۱ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۳۱۶، با سندش از محمد بن حسن صفار، از سلیمان بن جعفر حمیری نقل، و از او در بحار ۸۶: ۱۶۲، و مستدرک ۵: ۸۹ آمده است.

۲۲ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۲۵۷، با سندش از سعد بن عبد الله در کتاب فضل الدعاء، از اسماعیل بن بزیع، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است، از او در بحار ۸۶: ۲۲۳، مستدرک ۵: ۱۳۹ آمده است. همچنین کفعمی در مصباحش: ۵۵۴ آورده، و از او در بحار ۸۶: ۲۲۴ آمده است.

۲۳ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۲۰۵، با سندش از علی بن عبد الله وراق، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن حسان و ابی محمد نیلی، از حسین بن عبید الله، از محمد بن علی بن شاهویه، از ابی الحسن صائغ، از عمویش نقل کرده است، و از او در بحار ۸۶: ۲۲۸، مستدرک ۴: ۴۵۱ آمده است.

۲۴ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۱: ۲۸۱، علل الشرائع ۲: ۴۹، با سندش از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش نقل کرده است، و از آن دو در بحار ۸۶: ۱۹۸ آمده است.

۲۵ - این دعا را صدوق در فقیه ۱: ۳۳۲، از مروزی از امام رضا علیه السلام آورده است و از او در وسائل ۷: ۱۶ نقل شده است.

همچنین در عیون ۱: ۲۸۰ با سندش از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از سلیمان بن حفص مروزی آورده، سپس گوید: " مروزی امام کاظم و رضا علیه السلام را ملاقات کرده و نمودنم این خبر از کدامیک از آنان است"، از او در بحار ۸۶: ۱۹۷ آمده است. (\*)

مگویم: این دعا را کلینی در کافی ۳: ۳۲۶ از امام کاظم علیه السلام نقل کرده، از او شیخ در تهذیب ۲: ۱۱۱ آورده است.

۲۶ - ان دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۶۷، با سندش از محمد بن قاسم مفسر، از یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، از پدرانشان، از امام عسکری، از پدرانش، از امام رضا علیه السلام آورده، و از او در بحار ۴۹: ۱۸۰، و ۹۱: ۳۱۱، وسائل ۵: ۱۶۴، اثبات الهداة ۳: ۲۵۹، صراط المستقیم ۲: ۱۹۷، مدینه المعاجز: ۴۹۴ آمده است.

همچنین طبری در دلائل الامامة: ۱۹۵، و حموی در فرائد السمطين ۲: ۲۱۲، و راوندی در خرائج ۲: ۶۵۸، و ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۳۷۰، و ابن حمزة در ثاقب المناقب: ۴۶۷ آن را ذکر کرده اند.

۲۷ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۲۵۴ از اصل یونس بن بکیر نقل کرده، و از او در بحار ۹۴: ۳۴۹ آمده است.

همچنین کفعمی در مصباحش: ۲۷۸ آن را نقل کرده است.

مگویم: این دعا را با اختلافاتی سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۲۳۲، با سندش از شیخ حرانی، از نعمانی، از ابی علی بن همام، از نهاوندی، از حسین بن علی اهوازی، از پدرش، از علی بن مهزیار، از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است، از او کفعمی در مصباحش: ۳۷۸، بلد الامین: ۳۷۸، و نیز در بحار ۹۴: ۸۲ آمده است.

۲۸ - این دعا را مفید در امالی: ۲۷۲ با سندش از احمد بن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ریان بن صلت نقل کرده است.

همچنین شیخ طوسی در امالی ۱: ۳۳ آن را آورده، و در بحار ۹۵: ۱۸۶ از آن دو نقل شده است.

و نیز ابن باقی در اختیارش، از او در بحار ۹۵: ۲۰۲ آمده است.  
مگویم: این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۸۷، تا " منت  
بسیاری برای توست " را از امام صادق علیه السلام نقل کرده، سپس گوید: زیادتی  
در این دعا از امام رضا علیه السلام رسیده است، و بقیه دعا را آورده است، از او  
در بحار ۹۴: ۲۸۳ نقل شده است.

۲۹ - این دعا را شیخ طوسی در مصباحش: ۴۲۴، و کفعمی در  
بلد الامین: ۱۵۴ نقل کرده اند، از آن دو در بحار ۹۰: ۳۳۰ آمده است.  
همچنین سید بن طاووس در جمال الاسبوع: ۱۱۲ این دعا را ذکر کرده  
است.

۳۰ این دعا را شیخ صدوق در ثواب الاعمال: ۱۴۷، با سندش از این  
ولید، از صفار، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن سیف، از  
هشام بن سالم نقل کرده، و از او در بحار ۹۳: ۱۸۸ آمده است.  
۳۱ - این دعا را سید بن طاووس در جمال الاسبوع: ۱۶۸ آورده است، و از او در  
بحار ۹۱: ۱۸۹ نقل شده است.

مگویم: سید این دعا را بعد از ذکر نماز آن حضرت نقل کرده و گفته:  
نماز ایشان شش رکعت است هر رکعت با يك حمد و ده بار سوره هل اتی  
مباشد.

۳۲ - این دعا را شیخ طوسی در مصباح المتعجد: ۳۴۲ و سید در  
جمال الاسبوع: ۲۱۴ نقل کرده اند، از آن دو در بحار ۹۰: ۴۷، و سائل ۷: ۳۷۳  
آمده است.

۳۳ - این دعا را کلینی در کافی ۳: ۴۷۷، با سندش از محمد بن یحیی،  
از احمد بن محمد، از علی بن دویل، از مقاتل بن مقاتل آورده است، از او شیخ  
در تهذیب ۱: ۱۱۷، ۳: ۱۸۴، و سائل ۸: ۱۳۱ نقل کرده اند.

همچنین طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۱۳، رقم ۲: ۱۱۳، و شیخ در مصباحش: ۵۳۲ نقل کرده اند، از آن دو در بحار ۹۱: ۳۵۳، محجة البيضاء ۲: ۶۱ آمده است.

۳۴ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۱۲، رقم: ۲۳۱۲ آورده، و از او در مستدرک ۶: ۳۱۵، بحار ۹۱: ۳۵۳ نقل کرده است.

۳۵ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۱۶، رقم: ۲۳۲۲ نقل کرده، و از او در مستدرک ۶: ۳۱۹، بحار ۹۱: ۳۵۵ آمده است.

۳۶ - این دعا را شیخ طوسی در تهذیب ۳: ۳۱۱، با سندش از احمد بن محمد، از احمد بن ابی داود، از احمد بن ابی حمزه، از امام جواد، از پیامبر علیهما السلام ذکر کرده، و از او در وسائل ۸: ۱۲۵ نقل شده است.

همچنین طبرسی در مکارم الاخلاق: ۲: ۱۲۹، رقم ۲۳۳۷ این دعا را از پیامبر صلی الله علیه وآله سلم نقل کرده، و از او در بحار ۹۱: ۳۶۱، محجة البيضاء ۲: ۶۰ ذکر شده است.

۳۷ - این دعا را سید بن طاووس در مجه الدعوات: ۳۰۰ آورده، و از او در بحار ۹۴: ۳۷۶ نقل شده است.

همچنین کفعمی در مصباحش: ۲۱۷ آن را نقل کرده است.

۳۸ این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۲۴۸ از فضل بن ربیع نقل کرده و از او در بحار ۴۸: ۱۵۴، ۹۴: ۳۴۹ آمده است.

مگویم: این دعا را سید تحت عنوان: تعویذ آن حضرت هنگامی که توسط هارون در قفس شیرها انداخته شد آورده، و سپس گوید: "چه بسا گفته میشود که این دعا از امام کاظم علیه السلام است چرا که آن حضرت هنگامی که هارون الرشید زندان بود، اما من دعا را همان گونه که یافتم ذکر میکنم".

- ۳۹ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۲۴۷ نقل کرده، و از او در بحار ۹۴: ۳۴۵ آمده است.
- ۴۰ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۳۳، با سندش از علی بن عبد الصمد، از پدرش، از ابی البرکات، از محمد بن علی بن حسین، از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده، و از او در بحار ۹۴: ۳۴۳ آمده است.
- همچنین صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۳۸، این دعا را با سندش از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از یاسر خادم ذکر کرده، و در بحار ۹۴: ۳۴۵ از او نقل شده است.
- طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۹۳، رقم ۲۶۵۱، و کفعمی در بلد الامین: ۳۱۱ این دعا را با اختلافاتی ذکر کرده اند و در بحار ۹۴: ۱۹۴ از مکارم نقل شده است.
- ۴۱ - این دعا را سید در مهج الدعوات: ۳۵ نقل کرده، و از او در بحار ۹۴: ۳۴۵ کنده است.
- ۴۲ - این دعا در بحار ۹۴: ۳۱۵ از خط شیخ محمد بن علی جبعی، از شهید اول آمده است.
- ۴۳ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۴۹، رقم ۲۳۶۶ آورده، و از او در بحار ۹۵: ۲۲۲ نقل شده است.
- ۴۴ - این دعا در طب الأئمة علیهم السلام: ۴۰، با سندش از محمد بن کثیر دمشقی، از حسین بن علی بن یقظین آمده است، و از او در بحار ۹۵: ۶ نقل شده است.

همچنین سید در مهج الدعوات: ۳۴ این دعا را آورده، و از او در بحار ۹۴: ۳۴۴ نقل شده است.

۴۵ - این دعا در طب الأئمة عليهم السلام: ۴۱، با سندش از محمد بن حامد، از حلف بن حامد، از خالد عیسی آمده، و از او در بحار ۹۵: ۸، وسائل ۲: ۴۲۵ نقل شده است.

۴۶ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۵۸، رقم: ۲۶۱۱ نقل کرده، و از او در بحار ۹۵: ۳۳ آمده است.

۴۷ - این دعا در طب الأئمة عليهم السلام: ۴۱، با سندش از علی بن اسحاق بصری، از زکریا بن آدم مقری خادم آن حضرت آمده است، از او در بحار ۹۵: ۵۵ آمده است.

همچنین کفعمی در مصباحش: ۱۵۲ از خط شهید این دعا را نقل کرده است، از او در وسائل ۲: ۴۲۴، مستدرک ۲: ۹۰ آمده است.

۴۸ - این دعا را مفید در اختصاص: ۱۸ با سندش از حسن بن علی و شای آورده، از او در بحار ۹۵: ۱۶، مستدرک ۲: ۹۱ نقل شده است.

همچنین طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۶۳، رقم ۲۶۱۸، با اختلافی این دعا را ذکر کرده است، از او در بحار ۹۵: ۲۹ آمده است.

۴۹ - این دعا را کفعمی در مصباحش: ۱۶۲ آورده است.

۵۰ این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۵۰، با سندش از محمد بن حسن بن ولید، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد سیاری، از علی بن نعمان آورده، از او در بحار ۹۵: ۹۷، تفسیر نور الثقلین ۵: ۲۰۴، ۳: ۳۹۲ نقل شده است.

همچنین ابنا بسطام در طب الأئمة عليهم السلام: ۱۰۹ این دعا را با سندش از سعدویه بن عبد الله، از علی بن نعمان آورده اند.

و نیز طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۲۸، رقم: ۲۵۵۱، و راوندی در دعواتش: ۱۹۹، و کفعمی در مصباح: ۱۵۸ آن را آورده و از آنان در بحار ۹۵: ۹۸ نقل شده است.

۵۱ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۸۱، رقم ۲۶۳۷ آورده است، و از او در بحار ۹۵: ۹۹ نقل شده است.

۵۲ - این دعا را کلینی در کافی ۲: ۵۶۱، با سندش از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن ابی اسرائیل آورده، و از او در عدة الداعی: ۲۷۴ نقل شده است.

همچنین طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۴۶، رقم ۲۵۹۶، و راوندی در دعواتش: ۱۹۷ آورده اند، و از آن دو در بحار ۹۵: ۱۰۰ نقل شده است. و نیز کفعمی در مصباحش: ۱۵۷ آن را ذکر کرده است.

۵۳ - این دعا را ابن بسطام در طب الأئمة عليهم السلام: ۹۸، با سندش از محمد بن کثیر دمشقی، از حسن بن علی بن یقطين آورده، و از او در بحار ۹۵: ۲۰ آمده است.

بحار ۹۵: ۵۹ آمده است.

۵۵ - این دعا را ابن بسطام در طب الأئمة عليهم السلام: ۹۸، با سندش از ابی یزید قناد، از محمد بن مسلم آورده است، و از او در بحار ۹۵: ۴۰ آمده است.

۵۶ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۸۶، رقم ۲۶۴۳ از محمد بن عیسی نقل کرده، و از او در بحار ۹۵: ۱۲۹ آورده است.

۵۷ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۴۸، رقم: ۲۱۱۲ آورده، و از او در بحار ۹۵: ۱۴۵ نقل شده است.



- ۵۸ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۲۳۲، رقم: ۲۵۵۸، آورده است، و از او در بحار ۹۵: ۱۲۳، مستدرک ۸: ۲۱۵ آمده است.
- ۵۹ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۵۱، با سندش از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده، و از او در بحار ۷۹: ۷۳، اقبال الاعمال ۱: ۸ آمده است.
- ۶۰ - این دعا در فضائل الاشهر الثلاثة: ۹۹، با سندش از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد کوفی، از منذر بن محمد، از حسن بن علی خزاز آورده است. ۶۱ - این دعا را صدوق در فضائل الاشهر الثلاثة: ۹۶ و ۱۰۹، با سندش
- از محمد بن بکران نقاش، از احمد بن محمد همدانی، از مولی بنی هاشم، از علی بن حسن بن فضائل، از پدرش نقل کرده است، از او در بحار ۹۶: ۳۱۲، مستدرک ۷: ۳۵۹ آمده است.
- ۶۲ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۵۰، با سندش از احمد بن زیاد همدانی و حسین بن ابراهیم مکتب و علی بن عبد الله وراق، از علی بن ابراهیم، از یاسر خادم نقل کرده است.
- همچنین کلینی در کافی ۱: ۴۸۸، آن را با سندش از علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و ریان بن صلت آورده، و از او در بحار ۹۰: ۳۶۰، ۴۹۰: ۱۳۶۰ نقل شده است.
- و نیز مفید در ارشاد: ۲۹۳ آن را ذکر کرده است.
- ۶۳ - این دعا در کتاب الانباء في تاريخ الخلفاء: ۶۰ آمده است، از آن در عوالم العلوم ۲۲: ۲۷۲ نقل شده است.

همچنین در کتاب کشف الغمة ۲: ۲۶۵ با اختلافی این دعا آمده است، از آن در بحار ۴۹: ۱۷۱، حلیة الابرار ۲: ۳۳۵، عوالم العلوم ۲۲: ۳۴۰ آمده است. در کتاب مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ۸۶ به طور ارسال آمده است، از آن در اثبات الهداة ۶: ۱۵۳، حلیة الابرار ۲: ۳۳۶، احقاق الحق ۱۲: ۳۷۲ نقل کرده است.

۶۴ - این دعا را کلینی در کافی ۴: ۱۸۱، با سندش از محمد بن یحیی، از علی بن ابراهیم جعفری، از محمد بن فضل آورده است.

همچنین در بحار ۴۹: ۱۰۵، فقیه ۲: ۱۷۳، حدیث ۲۰۵۳، وسائل ۵: ۱۳۸، عوالم العلوم ۲۲: ۲۱۱ آمده است.

۶۵ - این دعا را سید در اقبال: ۳۳۹ آورده، و از او در بحار ۹۸: ۲۱۹، مستدرک ۱۰: ۲۵ نقل شده است.

۶۶ - این دعا را حمیری در قرب الاسناد: ۲۱۹، با سندش از ابن عیسی، از ابن اسباط آورده، و از او در بحار ۷۶: ۱۶۹ نقل شده است.

همچنین سید بن طاووس در امان الاخطار: ۱۰۵ با سندش از علی بن اسباط آن را ذکر کرده، و از او در بحار ۷۶: ۲۴۰ آمده است.

و نیز برقی در محاسنش: ۳۵۰ آن را با اختلافی از ابن عیسی، از عده ای از اصحاب، از ابن اسباط آورده، از او در بحار ۷۶: ۲۴۵، و محجة البیضاء ۴: ۳۶ آمده است.

و طبرسی در مکارم الاخلاق ۱: ۵۲۵، رقم: ۱۸۳۰، آن را ذکر کرده، و از او در بحار ۷۶: ۲۵۰، وسائل ۱۱: ۳۸۴ آمده است.

و صدوق در فقیه ۲: ۲۷۲ این دعا را ذکر کرده است.

- ۶۷ - این دعا را برقی در محاسنش: ۳۵۱، با سندش از احمد بن محمد، از ابان الاحمرار، از حلبی آورده، و در بحار ۷۶: ۱۷۱ از او نقل شده است.
- ۶۸ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۱: ۵۲۹، رقم: ۱۸۳۹ ذکر کرده است.
- ۶۹ - این دعا را کلینی در کافی ۵: ۳۵۶، ۳: ۴۷۱ با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط آورده است.
- همچنین علی بن ابراهیم در تفسیرش ۲: ۲۸۲ این دعا را با اختلافی از پدرش نقل کرده، از او در بحار ۹۱: ۲۵۹، مستدرک ۶: ۲۴۶ آمده است.
- و نیز حمیری در قرب الاسناد: ۳۷۲ با سندش از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن اسباط نقل کرده، از او در بحار ۹۱: ۲۵۹ ذکر شده است.
- ۷۰ - این دعا را کلینی در کافی ۵: ۲۵۶، ۳: ۴۷۱، با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط آورده است.
- ۷۱ - این دعا را شیخ در تهذیب ۲: ۱۰۹، با سندش از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی، از سعد بن سعد اشعری آورده است.
- همچنین صدوق در فقیه ۱: ۳۳۲ آن را نقل کرده است.
- مگویم: شیخ طوسی بعد از نقل این دعا مگویم: " این خبر حمل بر تقیه میشود چون موافق قول اهل سنت است "
- ۷۲ - این دعا را کلینی در کافی ۲: ۵۵۲، با سندش از عده ای از اصحاب، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر آورده است.
- ۷۳ - این دعا را کلینی در کافی ۲: ۵۷۹، با سندش از محمد بن یحیی بن مبارک، از ابراهیم بن ابی البلاد، از عمویش نقل کرده است.

همچنین در کافی ۲: ۵۹۵ از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن ولید، از یونس نقل شده است.

۷۴ - این دعا را راوندی در قصص الانبیاء: ۳۶۳، با سندش از ابی الحسن احمد بن ثابت دوالیبی، از محمد بن فضل نحوی، از محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی، از علی بن عاصم نقل کرده است.

همچنین طبرسی در اعلام الوری: ۴۰۲، و صدوق در اکمال الدین: ۲۶۷، و کفعمی در مصباحش: ۳۰۶ آن را نقل کرده اند.

۷۵ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۶، با سندش از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از اشعری، از سهل بن زیاد، از احمد بن موسی، از محمد بن سعد آورده، و از او در بحار ۹۹: ۱۹۵ نقل کرده است.

همچنین شیخ در تهذیب ۳: ۹۵ و سید در اقبال: ۱۸۰ آن را ذکر کرده اند، از این دو در بحار ۹۸: ۱۳۷ نقل شده است.

مگویم: صدوق در عیون این دعا را به عنوان دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی نقل کرده، و شیخ و سید آن را در ادعیه نوافل شبهای ماه رمضان آورده اند.

۷۶ - این دعا را شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۶۴، با سندش از بیهقی، از صولی، از محمد بن ابی موج، از پدرش نقل کرده است، از آن در بحار ۴۹: ۱۴۲، عوالم العلوم ۲۲: ۲۵۳ آمده است.

۷۷ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲: ۱۸، با سندش از ابن ولید، از سعد بن عبد الله، از ابن هاشم، از ابراهیم بن محمود نقل میکند، و از آن در بحار ۹۹: ۳۷۰ آورده است.

- ۷۸ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۲، ۱۷، با سندش از پدرش، از احمد بن ادريس، از اشعری، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از موسی بن سلام نقل کرده است، از آن در بحار ۹۹: ۳۷۰ آورده است.
- ۷۹ - این دعا را شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۸۵، با سندش از پدرش و ابن ولید، از محمد عطار و احمد بن ادريس، از اشعری، از صلح بن ابی حماد رازی، از اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل آورده است، از آن در بحار ۴۹: ۱۸۹، عوالم العلوم ۲۲: ۳۲۸ آمده است.
- ۸۰ - این دعا را کلینی در کافی ۱: ۳۱۶ با سندش از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابی الحکم، از عبد الله بن ابراهیم و عبد الله بن محمد بن عماره، از یزید بن سلیط آورده، و از او در بحار ۴۹: ۲۲۶ نقل کرده است. ذیل آن را صدوق در عیون ۱: ۳۳، با سندش از حسین بن احمد بن ادريس، از پدرش، از محمد بن ابی صهبان، از عبد الله بن محمد حجال، از ابراهیم بن عبد الله جعفری، از گروهی از اهل بیتش نقل میکند.
- ۸۱ - این دعا را کشی در رجالش: ۶۰۵، رقم: ۱۱۲۶، با سندش از حمدویه، از حسن بن موسی، از یزید بن اسحاق شعر نقل میکند، از آن در مناقب آل ابی طالب ۴: ۳۷۰ آمده است.
- ۸۲ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۹، با سندش از طالقانی، از حسین بن علی بن زکریا، از محمد بن خلیلان، از پدرش، از جدش، از جد پدرش، از عتاب بن اسید نقل کرده، از او در بحار ۴۹: ۱۳۱ آمده است. همچنین طبری در بشارة المصطفی، رقم: ۴۵۰ آن را آورده است.
- ۸۳ - این دعا را صدوق در امالی: ۵۲۵، با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یاسر نقل کرده، از او در بحار ۴۹: ۱۳۰ ذکر کرده است.

همچنین ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۳۶۴ و فتال در روضة  
 الواعظین: ۲۲۹ آن را ذکر کرده اند.

۸۴ - این دعا را صدوق در عیون الاخبار با سندش از احمد بن زیاد بن  
 جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از یاسر خادم آورده، و از او در بحار ۴۹: ۱۴۰  
 و ۸۲: ۱۷۷ نقل شده است.

۸۵ - این دعا را شیخ در تهذیب ۳: ۸۶ و سید در اقبال: ۱۷۳ آورده اند،  
 از آن دو در بحار ۹۸: ۱۳۰ نقل شده است.

مگویم: شیخ و سید این دعا را در تعقیب نمازهای شب نوزدهم ماه  
 رمضان آورده اند.

۸۶ - این زیارت را ابن قولویه در کامل الزیارات: ۱۸ و ۲۰، با سندش  
 از کلینی، از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، از بزندی ذکر کرده، و از او در  
 تهذیب ۶: ۶، و سائل ۱۰: ۲۶۸ نقل شده است.

و نیز مفید در مزارش: ۱۵۰ از ابن قولویه و نیز کفعمی در مصباحش: ۴۷۴  
 و بلد الامین: ۲۷۷ آن را نقل نموده اند.

۸۷ - این زیارت را ابن قولویه در کامل الزیارات: ۳۱۵، با سندش  
 از محمد بن حسین جوهری، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران، از هارون بن  
 مسلم، از علی بن حسان را نقل کرده است، از او در مستدرک ۱۰: ۳۵۴ آورده  
 است.

همچنین صدوق در عیون الاخبار ۲: ۲۷۱، از محمد بن حسن بن ولید،  
 از محمد بن حسن صفار، از علی بن حسان آن را نقل کرده، از او در  
 بحار ۱۰۲: ۱۲۶، ذکر شده است.

و نیز صدوق در فقیه ۲: ۶۰۸، و کفعمی در مصباحش: ۵۰۵ آن را آورده اند.

مگویم: کلینی این زیارت را در کافی ۴: ۵۷۸، با سندش از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از هارون بن مسلم، از علی بن حسان، از امام رضا علیه السلام آورده و گوید: " از پدرش در مورد زیارت امام حسین علیه السلام سؤال شد،

فرمود:.. "، از او شیخ در تهذیب ۶: ۱۰۲ نقل میکند.

۸۸ - این زیارت را در بحار ۱۰۰۲: ۲۶۵، از بعضی از کتب زیارات با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از امام رضا علیه السلام آورده، و از او

مستدرک ۱۰: ۳۶۸، نقل کرده است.

۸۹ - این زیارت را ابن مشهدی در مزار کبیر: ۵۱۳ با سندش از ابی القاسم محمد بن علی آورده، و از او بحار ۱۰۱: ۱۳۳، مستدرک ۴: ۱۳ و ۱۰: ۳۴۴ نقل میکند.

مفید در مزارش: ۱۳۲ از ابی القاسم محمد بن علی آن را نقل نموده است.

۲ - فهرست منابع مناظرات

- ۱ - این مناظره را کلینی در کافی ۱: ۱۹۸ - ۲۰۳ با سندش از ابو محمد قاسم بن علاء از عبد العزیز بن مسلم نقل میکند.
- همچنین شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین ۲: ۶۷۵، معانی الاخبار: ۹۶، عیون الاخبار الرضا علیه السلام ۱: ۲۱۶، امالی: ۵۳۶، این مناظره را با سندش از محمد
- بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از قاسم بن محمد بن علی هارون، از عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم، و نیز از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن یعقوب، از قاسم بن علاء، از قاسم بن مسلم، از عبد العزیز بن مسلم، آن را نقل میکنند.
- و نیز حرانی در تحف العقول: ۴۳۶ - ۴۴۲ طبرسی در احتجاج: ۴۳۳ - ۴۳۶، نعمانی در کتاب الغیبة: ۲۱۶ این مناظره را نقل میکنند.
- ۲ - این مناظره را شیخ صدوق در عیون الاخبار ۱: ۲۲۸ - ۲۴۰، با سندش از علی بن حسین بن شاذویه و جعفر بن محمد بن محمد بن مسرور، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت نقل کرده، و در امالی: ۴۲۱ آن را آورده است، از آن دو در بحار الانوار ۲۵: ۲۲۰ - ۲۳۳ نقل کرده است.
- همچنین حرانی در تحف العقول: ۴۲۵ - ۴۳۶ آن را مرسلا نقل نموده است.



و نیز قندوزی حنفی در ینابیع المودة: ۴۳ این مناظره را از عیون الاخبار آورده است.

۳ - این مناظره را ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب ۴: ۳۵۱، با سندش از ابن جریر بن رستم طبری، از احمد طوسی، از اساتیدش نقل کرده است، از آن در بحار ۱۰: ۳۴۸ آمده است. همچنین طبرسی در احتجاج: ۴۳۹ این مناظره را ذکر کرده است.

- ۳ - فهرست منابع کلمات توحیدی آن حضرت
- ۱ - این کلام را صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۴۹ و توحید: ۳۴ با سندش از محمد بن احمد بن ولید، از محمد بن عمر کاتب، از محمد بن زیاد، از محمد بن ابی زیاد، از محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب نقل میکند.
- شیخ مفید در امالی: ۲۵۳ این کلام را با سند خود آورده است.
- همچنین طبرسی در احتجاج: ۳۹۸ آن را ذکر کرده، و در عدد القویة: ۲۹۴ - ۲۹۶ این کلام مختصراً آمده است.
- و نیز در بحار ۴: ۲۲۷ از مصادر فوق نقل شده است.
- مگویم: این کلام با اختلافاتی از حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه اول، و نیز در احتجاج: ۱۹۹ از آن حضرت آمده است.
- ۲ - این کلام را صدوق در کتاب توحید: ۵۶ با سندش از دقاق، از اسدی، از برمکی، از علی بن عباس، از جعفر بن محمد اشعری، از فتح بن یزید جرجانی آورده شده، و از آن در بحار ۴: ۲۸۴ نقل میکند.
- این کلام را کلینی در کافی ۱: ۱۴۰ با سندش از محمد بن حسین، از صالح بن حمزة، از فتح بن عبد الله، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.
- و نیز در کافی ۱: ۱۳۹ این کلام با اختلافاتی از امام صادق، از علی علیهما السلام نقل شده است.
- این کلام با اختلافاتی در نهج البلاغه در خطبه: ۱۵۲، و در غرر الحکم : ۲۳۲ از علی علیه السلام نقل شده است.

۳ - این کلام را علامه مجلسی در بحار ۴: ۲۶۳ از عیون الاخبار نقل میکند.

۴ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۱۲۰ مرسلا از علی بن محمد نقل کرده است.

همچنین صدوق در توحید: ۱۸۶، و در عیون الاخبار ۱: ۱۴۵ با سندش از دقاق، از کلینی، از علان، از محمد بن عیسی، از حسین بن خالد آن را آورده، و از آنها در بحار ۴: ۱۷۶ آمده است.

و نیز طبرسی در احتجاج: ۳۹۷ این کلام را آورده است.

۵ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۱۱۳ با سندش از احمد بن ادریس، از حسین بن عبد الله، از محمد بن عبد الله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن عثمان، از ابن سنان نقل کرده است.

همچنین صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۲۹، و در توحید: ۱۹۲، و طبرسی در احتجاج: ۴۱۱ این کلام را آورده اند، از آنها در بحار ۴: ۸۸ و ۱۷۵ نقل میکند.

۶ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۷۸ با سندش از محمد بن جعفر اسدی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن دینوری، از محمد بن علی، از محمد بن عبد الله خراسانی نقل کرده است.

همچنین صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۳۱، و در توحید: ۲۵۱، و طبرسی در احتجاج: ۳۹۷ این کلام را آورده اند.

۷ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۳۴ با سندش از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده است.

این کلام را کلینی در کافی ۱: ۸۸ با سندش از عده ای از اصحاب، از احمد بن محمد بن محمد بن خالد، از بزندی نقل کرده است. همچنین صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۱۷ آن را آورده، و از آن در بحار ۴: ۱۳۴ نقل میکند.

۹ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۹۸ با سندش از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابی هاشم جعفری نقل کرده است.

همچنین صدوق در توحید: ۱۱۲ آن را آورده، و از آن در بحار ۴: ۱۳۹ نقل میکند.

۱۰ - این کلام را علامه مجلسی در بحار ۴: ۵۳ از تفسیر عیاشی نقل کرده است.

۱۱ - این کلام کلینی در کافی ۱: ۱۰۵ با سندش از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن زید نقل کرده است. همچنین صدوق در توحید: ۹۸ آن را آورده، و از آن در بحار: ۴: ۲۶۳ نقل میکند.

۱۲ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۱۰۰ با سندش از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از ابراهیم بن محمد خزاز، و محمد بن حسین نقل کرده است.

۱۳ - این کلام در عدد القویة: ۲۹۹ از آن حضرت آمده، و از آن در بحار ۷۸: ۳۵۵ نقل میکند.

۱۴ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۱۵۲ با سندش از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل کرده است.

- ۱۵ - این کلام را علامه مجلسی در بحار ۴: ۱۴۵ از توحید صدوق نقل میکنند.
- ۱۶ - این کلام را علامه مجلسی در بحار ۴: ۹۵ از عیون الاخبار نقل میکنند.
- ۱۷ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۱۴ با سندش از محمد بن موسی بن متوکل، از پدرش، از صقر بن دلف، از یاسر خادم نقل میکنند.
- ۱۸ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۱۴ با سندش از محمد بن علی ماجیلویه، از علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد همدانی، از فتح بن یزید نقل کرده است.
- ۱۹ - این کلام در عدد القویة: ۲۹۸ از آن حضرت آمده، و از آن در بحار ۷۸: ۳۵۴ نقل میکنند.
- ۲۰ - این کلام در عدد القویة: ۲۹۹ از آن حضرت آمده، و از آن در بحار ۷۸: ۳۵۴ نقل میکنند.
- ۲۱ - این کلام را صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۴۳ با سندش از جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بصری، از حسین بن علی وشا نقل کرده است.
- همچنین کلینی در کافی ۱: ۱۵۷ این کلام را از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی وشا آن را ذکر کرده است.
- ۲۲ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۲۴ با سندش از تمیم بن عبد الله قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از برید بن معاویه عجللی شامی آورده است، از آن در بحار ۳: ۵، ۷: ۲۵۹ نقل میکنند.

- همچنین طبرسی در احتجاج: ۴۱۴ این کلام را ذکر میکند.
- ۲۳ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۴۴ با سندش از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از سلیمان بن جعفر حمیری نقل کرده است.
- همچنین طبرسی در احتجاج: ۴۱۴ این کلام را آورده است.
- ۲۴ - این کلام در عدد القویة: ۲۹۸ از آن حضرت آمده، و از آن در بحار ۷۸: ۳۵۴ نقل میکند.
- ۲۵ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۳۴ با سندش از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن علی انصاری، از عبد السلام بن صالح نقل کرده است.
- ۲۶ - این کلام را کلینی در کافی ۱: ۹۱ با سندش از محمد بن عبد الله، مرفوعاً از عبد العزیز بن مهتدی نقل کرده است.
- همچنین صدوق در عیون الاخبار ۱: ۱۳۳، و در توحید: ۲۸۴ این کلام را با سندش از علی بن احمد دقاق، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر بن زیاد، از عبد العزیز بن مهتدی آورده است.
- ۲۷ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار ۱: ۱۱۹ با سندش از احمد بن زیاد همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده است، و از آن در بحار: ۱۱۴ نقل میکند.
- همچنین طبرسی در احتجاج: ۴۱۰ آن را نقل کرده است.
- ۲۸ - این کلام را صدوق در کتاب عیون الاخبار: با سندش از تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از حسن بن جهم آورده، و از آن در بحار ۴: ۳۲۰ نقل میکند.

- ٤ - فهرست منابع احاديث
- ١ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٨.
  - ٢ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٨، عدد القوية: ٢٩٩.
  - ٣ - تحف العقول: ٤٤٤، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٧.
  - ٤ - تحف العقول: ٤٤٦، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٩.
  - ٥ - تحف العقول: ٤٤٢، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٤.
  - ٦ - عدد القويه: ٣٠٠، بحار الانوار ٧٨: ٣٥٢.
  - ٧ - تحف العقول: ٤٤٦، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٩.
  - ٨ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٨.
  - ٩ - عدد القوية: ٢٩٩، اعلام الدين: ٣٠٨، بحار الانوار ٧٨: ٣٥٥ و ٣٥٧.
  - ١٠ - تحف العقول: ٤٤٣، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٦.
  - ١١ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٨.
  - ١٢ - تحف العقول: ٤٤٢، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٥.
  - ١٣ - تحف العقول: ٤٤٢، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٥ و ٣٣٨.
  - ١٤ - تحف العقول: ٤٤٦، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٩.
  - ١٥ - مشكاة الانوار: ٣٩.
  - ١٦ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٨.
  - ١٧ - تحف العقول: ٤٤٣، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٦.
  - ١٨ - تحف العقول: ٤٤٦، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٩.
  - ١٩ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨: ٣٣٨.

- ٢٠ - تحف العقول: ٤٤٣، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٥.
- ٢١ - تحف العقول: ٤٤٦، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٩.
- بحار الانوار ٧٨ : ٣٥٦.
- ٢٣ - تحف العقول: ٤٤٤، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٦.
- ٢٤ - تحف العقول: ٤٤٣، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٥.
- ٢٥ - تحف العقول: ٤٥٠، بحار الانوار ٧٨ : ٣٥٢.
- ٢٦ - تحف العقول: ٤٤٣، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٥، عدد القوية: ٣٠٠.
- ٢٧ - عدد القوية: ٣٠٠، بحار الانوار ٧٨ : ٣٥٢.
- ٢٨ - نزهة الناظر: ١٢٩، بحار الانوار ٧٨ : ٣٥٣، اعلام الدين: ٣٩٧، عدد القوية: ٢٩٧.
- ٢٩ - كافي ٢ : ٤٥٥.
- ٣٠ - بحار الانوار ٧٨ : ٣٥٥.
- ٣١ - كشف الغمة ٣ : ١٠٠، بحار الانوار ٧٨ : ٣٤٩، نزهة الناظر: ١٢٨، عدد القوية: ٢٩٧.
- ٣٢ - مستدرك الوسائل ٢ : ٦٧.
- ٣٣ - تحف العقول: ٤٤٩، بحار الانوار ٧٨ : ٣٤٣.
- ٣٤ - كشف الغمة ٣ : ١٠٠، نزهة الناظر: ١٢٧، عدد القوية: ٢٩٦، تحف العقول: ٤٤٩، اعلام الدين: ٣٠٧، بحار الانوار ٧٨ : ٣٤٣ و ٣٤٩ و ٣٥٦.
- ٣٥ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٩.
- ٣٦ - تحف العقول: ٤٤٢، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٥.
- ٣٧ - تحف العقول: ٤٤٥، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٨.
- ٣٨ - تحف العقول: ٤٤٨، بحار الانوار ٧٨ : ٣٤١.
- ٣٩ - عدد القوية: ٢٩٩، بحار الانوار ٧٨ : ٣٥٥ و ٣٥٦.
- ٤٠ - تحف العقول: ٤٤٦، بحار الانوار ٧٨ : ٣٣٩.